



کانون نویسندگان ایران

# اندیشه‌ی آزاد

خبرنامه‌ی داخلی کانون نویسندگان ایران ویژه‌نامه‌ی شماره‌ی دو، اسفند هزار و سیصد و نود و دو



توجه:

۱. مطالب چاپ شده در این نشریه آراء و نظریات نویسندگان آنهاست و لزوماً با دیدگاه‌های کانون نویسندگان ایران یکی نیست.
۲. مطالب خود را تایپ شده بفرستید.
۳. از ارسال مطالبی که امکان چاپ آنها در نشریات دیگر هست یا قبلاً در جایی چاپ شده است خودداری کنید.
۴. به علت محدودیت صفحه‌های نشریه نوشته‌های خود را حداکثر در ۲۰۰۰ کلمه تنظیم کنید.
۵. طرح‌ها و تصاویر داخل متن این شماره از اینترنت گرفته شده است.
۶. مطالب خود را به این آدرس بفرستید:

[kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com](mailto:kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com)

## در این شماره می‌خوانید:

### صفحه‌ی اول

ویژه‌نامه | دبیر تحریریه ۳

### بیانیه

کدام یک باید ... | کانون نویسندگان ایران ۵

### مقالات

خلاف منشور است | سیمین بهبهانی ۶

اندر باب پوست انداختن! | کیوان باژن ۶

کانون نویسندگان ایران چه‌گونه جمعی... | علیرضا جباری (آذرننگ) ۷

شکل شمایل شب | فرخنده حاجی‌زاده ۱۰

صورت مسئله را عوض نکنید! | محسن حکیمی ۱۱

خدای مهربان من نیازی به... | قباد حیدر ۱۴

پوست‌اندازی یا غربال هدفمند؟ | رضا حیرانی ۱۵

هویت فرهنگی - آزادی‌خواه کانون | علی اشرف درویشیان ۱۶

«کانونی» می‌مانیم | فریبرز رئیس‌دانا ۱۶

کانون؛ سارتر یا آرون؟! | ناصر زرافشان ۱۹

به دو شرط! | سید علی صالحی ۱۹

با کانون نویسندگان ایران متمدانه... | نسرين ضیائی ۲۰

اگر این پوسته آخرین... | فرزانه طاهری ۲۰

آنکه ناموزد | علی عبداللهی ۲۱

حاشیه‌ی بر یک حاشیه | اکبر معصوم بیگی ۲۲

حاکمیت از کانون نویسندگان ایران... | داریوش معمار ۲۴

چرا ما نتوانیم؟ | حافظ موسوی ۲۵

است و برخلاف عباس صالحی و هم‌جناحی‌هایش سخن در پرده نمی‌گوید.

گذشته از روزنامه‌ی کیهان خبرگزاری‌ها پیرامون این موضوع به مصاحبه و درج گزارش پرداختند. در این میان روزنامه‌ی آسمان سنگ تمام گذاشت و از اولین شماره به سراغ این موضوع رفت و آن را در چند شماره دنبال کرد. بیش از آن، انتشار بیانیه‌ی کانون با عنوان «کدام یک باید پوست‌اندازی کنند: آزادیخواهان یا سرکوبگران؟!» موضوع را داغ‌تر کرده بود.

در بخشی از بیانیه‌ی کانون که در ۲۱ بهمن منتشر شد، آمده است: «اکنون با توجه به این نگاه سریع و اجمالی به سر خط آن چه در این سی‌وچند سال بر کانون نویسندگان ایران گذشته است، از معاون وزیر ارشاد می‌خواهیم وجدان خود را قاضی کند و به این پرسش ما پاسخ دهد: به راستی کدام یک باید پوست‌اندازی کند: کانون نویسندگان ایران که پیرو منشورش از همان آغاز تأسیس در سال ۱۳۴۷ به دفاع پیگیر از آزادی بیان و مخالفت با سانسور برخاسته است یا سرکوبگرانی که سد راه این شکل نویسندگان آزادی‌خواه و مستقل شده و با تمام وجود کمر به نابودی آن بسته‌اند؟» بدین ترتیب کانون در مقابل هجوم ظاهرالصلاحی که هویتش را نشانه گرفته بود، نه تنها بر مواضع و فعالیت‌های خود مهر تأیید زد، بلکه خواستار تغییر رفتار حاکمیت نسبت به خود شد.

موافقت و مخالفت با بیانیه‌ی کانون به دامنه و تنوع بحث‌ها و خبرها افزود. از جمله دو تن از نویسندگان سرشناس، باقر مؤمنی و علی‌اصغر حجاج سید جواد، با انتشار بیانیه‌های جداگانه از موضع کانون حمایت کردند و دیگران را نیز به این حمایت فراخواندند.

**اگر قرار باشد داغ‌ترین گفته‌ی هر یک از دست‌اندرکاران امور دولت و حکومت انتخاب شود، بی‌تردید - و تا اینجا - «داغ‌ترین گفته‌ی معاون فرهنگ وزیر ارشاد، سخنی است که نوزدهم بهمن در مورد کانون گفت:**

در این دوره‌ی کوتاه میزان مصاحبه‌های انجام شده پیرامون فعالیت کانون، نسبت به چند سال اخیر بی‌نظیر بوده است. اگرچه هیچ روزنامه و خبرگزاری رسمی با اعضای هیئت دبیران و یا اعضای فعال کانون (با یک استثناء) مصاحبه‌ای انجام ندادند اما همان چند عضو کانون تیر که طرف مصاحبه قرار گرفتند از مواضع و منشور کانون به خوبی دفاع کردند (جز یک نفر که گویا هنگام مصاحبه پا بر زمین نداشته است!) از مصاحبه‌شوندگان این نام‌ها در خاطر من مانده است: محمدعلی سپانلو، منیرو روانی‌پور، سیدعلی صالحی، فرزانه طاهری و حافظ موسوی (با کمی اما و اگر!) رادیو فردا نیز با ناصر زرافشان عضو هیأت دبیران مصاحبه‌ای انجام داد.

از پاسخ‌ها و یادداشت‌های تنی چند از اعضای کانون که بگذریم، مخالفان پنهان و آشکار کانون فرصت را غنیمت شمردند تا در همراهی با عباس صالحی به «پوست‌اندازی»، کانون کمک کنند. تلاش مشترک آنها در نخستین گام ارائه‌ی یک تصویر از کانون بود. تصویری چنان حقیر و نازل که شنونده یا خواننده

نوزدهم بهمن سال جاری، وقتی معاون فرهنگی وزیر ارشاد، آقای عباس صالحی، در مصاحبه با خبرگزاری ایسنا کانون نویسندگان ایران را به «پوست‌اندازی» فرا خواند شاید تصور هم نمی‌کرد که سخنانش بازتابی چنین گسترده یابد. این بازتاب، هم روزنامه‌ی کیهان و سایت صراط را به میدان مجادله کشید و هم نویسندگان تبعید شده را. چند روز بعد موج برخاسته چندان قوی شده بود که بتواند سد بایکوت خیری کانون در روزنامه‌های رسمی و دولتی را بشکند و گفته‌ی عباس صالحی را تیتیر کند که: «کانون نویسندگان با پوست‌اندازی می‌تواند فعالیت کند.» سایت‌های اینترنتی و کاربران شبکه‌های اجتماعی آن را به موضوع بحث بدل کردند.

اگر قرار باشد «داغ‌ترین گفته‌ی هر یک از دست‌اندرکاران امور دولت و حکومت انتخاب شود، بی‌تردید - و تا اینجا - «داغ‌ترین گفته‌ی معاون فرهنگ وزیر ارشاد، سخنی است که نوزدهم بهمن در مورد کانون گفت: «کانون نویسندگان یک بحث تاریخی دارد که این بحث تاریخی اگرچه در دوره‌ای از تاریخ سیاسی کشور اهمیت داشته است، اما با توجه به این که امروز برخی از اعضای آن یا از دنیا رفته‌اند و یا در شرایطی هستند که دیگر حال و حوصله فعالیت ندارند، بنابراین طبعاً می‌تواند پوست‌اندازی کند که هم به نفع کانون باشد و هم به نفع نویسندگان آن» ایشان در ادامه گوشه‌ی دیگری از نظر خود را چنین بیان می‌کنند: «به نظر می‌رسد این صبغه تاریخی کانون که به نوعی به تاریخ پیوسته است می‌تواند با همه فراز و نشیبش برای درس گرفتن‌ها در حوزه ادبیات، سیاست و فرهنگ در جایی بماند، اما الان با مجموعه رو به جلو و پرپیش نویسندگان جوان یا میانسال روبه‌رو هستیم که گرچه آن گذشته را دیده و خوانده‌اند، اما بالاخره دوره‌ای است در گذشته و الان نباید دوباره قاعده و نسبت آن با شرایط امروز مورد بحث قرار بگیرد. وگرنه اگر بنا باشد برخی نهادها همچنان در پوسته‌های گذشته خود بمانند و نوستالژیک به گذشته نگاه کنند، کارکردهای گذشته خود را از دست می‌دهند.»

در پی انتشار این مصاحبه، روزنامه‌ی کیهان به عباس صالحی، رقیب جناحی خود، حمله برد و تیتیر زد: «اتاق جنگ منافقین پوست‌اندازی می‌کند؟!» در این یادداشت کانون متهم به حمایت از مجاهدین (به گفته‌ی نویسنده‌ی کیهان: منافقین) «فدائیان خلق» «گروهک‌های مارکسیستی افراطی»، «دامن زدن به آشوب‌های خیابانی و غائله‌ی گروهک‌ها در مناطق مرزی» و... شده بود. نویسنده در پایان یادداشت خود کانون را «گروهک شبه صنفی» خوانده بود. تو گویی که نه از یک کانون فرهنگی با سابقه‌ی شناخته شده بلکه از یک گروه سیاسی - نظامی زیرزمینی صحبت در میان است! این دیگر باید معلوم شده باشد که کینه‌ی کیهان به کانون به اندازه‌ی کینه‌ای است که به آزادی دارد. اما حسن این یادداشت بیان علنی موضع کیهان

آنها که کانون را می‌شناسند، می‌دانند تصویر ارائه شده از طرف مخالفان کانون، ذره‌ای با حقیقت همخوانی ندارد. که اگر می‌داشت چه لزومی به «پوست‌اندازی‌اش» بود؟ مرده که چوب زدن ندارد! همین قدر که اشاره‌ی یک مدیر دولتی به کانون، موجی به راه انداخته است نشان از قدرت و زنده بودن کانون دارد.

کانون یعنی فقط اعضایش این چیزها را یا نمی‌دانند یا خود را به نادانی زده‌اند. اگر بود و نبود کانون صرفاً به اعضایش، وابسته بود، راه نابودی‌اش برای مخالفان، گرفتن و بند کردن و زدن و ترساندن و... بود و تمام! اما زیرک‌ها و عاقل‌هاشان می‌دانند که حتی در این صورت باز هم کانون هست و دیگرانی پیدا می‌شوند که «چراغ»‌اش را روشن کنند و پرچمش را به دست گیرند. زیرا آزادی بیان نیاز اساسی نویسندگان و هنرمندان است. زیرا تشکیلی چون کانون نیاز جامعه است. پس صلاح را در آن دیده‌اند که کانون را با کانون بزنند، که «کانونی»، از دل کانون بیرون بکشند، مثل ماری که پوست می‌اندازد! بنابراین به اصول، منشور، تاریخ و فعالیت‌هایش حمله می‌برند؛ با کتمان و تحریف و حتی «تعریف»!

موج اما هنوز از جنبش و جوشش نایستاده است. هنوز اینجا و آنجا موضوع ادامه دارد. در این میان کانون جز صدور بیانیه حرکتی نکرد و این پاسخ کافی نبود. پس با وجود تنگناها و محدودیت‌ها بر آن شد با انتشار این ویژه‌نامه امکانی فراهم آورد تا اعضای کانون نظر خود را در مورد موضوع بیان کنند و با شرکت در بحث به روشن‌گری بپردازند. آنچه در این ویژه‌نامه چاپ شده است نظر نویسندگان آن است و لزوماً با نظر و مواضع کانون یکسان نیست امید است این ویژه‌نامه در نشان‌دادن تصویر واقعی کانون نویسندگان ایران مؤثر باشد.

### تبریک

احتمالاً هنگامی که این ویژه‌نامه منتشر می‌شود، هشتم مارس، روز جهانی زن گذشته است. «اندیشه‌ی آزاد» این روز را به همه‌ی زنان در سراسر جهان به ویژه زنان نویسنده تبریک می‌گوید و آرزوی روزی را دارد که زنان جهان به آنچه حق و شأنشان است برسند. زنان در ایران از ستم‌های بیشتری در عذاب هستند. آنها نه تنها در دنیای واقعی و به عنوان ابرژه سانسور می‌شوند بلکه در دنیای هنر و ادبیات تیر سوژه‌ی سانسور شده‌ای هستند. این نیز عرصه‌ی دیگری است که زنان برای برابری باید خواستار نگی آن باشند. ۸ مارس گرامی باد!

سال ۱۳۹۳ نیز در راه است. سال نو و عید نوروز بر همه‌ی مردم ایران مبارک باشد!

### تسلیت

در آخرین ساعاتی که این ویژه‌نامه آماده‌ی چاپ می‌شد، با خیر شدم عیشگاه مولوی شاعر خوش قریحه و عضو کانون نویسندگان ایران بر اثر سکته‌ی مغزی درگذشته است. نزد بعضی کسان «عقیده» و «نظر» فقط چیزهایی برای اندیشیدن و داشتن هستند. اما برای عیشگاه مولوی اینها مایه‌هایی برای عمل کردن و پراکندن بودند. تسلیت به همه‌ی اعضای کانون، به همه‌ی دوستداران و خانواده‌اش!

دبیر تحریریه / اسفند ۱۳۹۲

هیچ راهی جز موافقت با نابودی اصل آن نداشته باشد. این تصویر گرچه جدید نیست و پیش از این نیز گاه و صفایش شنیده می‌شد. اما این بار با تصویرسازی نهانی معاون وزیر شروع، و اندک‌اندک ابعاد جدی‌تری به خود گرفت. در این تصویر، کانون تشکیلی است «متعلق به گذشته که روزگاری فعالیت‌هایی داشته، کم‌کم اعضایش پیر شده‌اند، تعدادی از آنها مرده‌اند، تعدادیشان حال و حوصله فعالیت ندارند. مانده‌اند چند تن معدود که از بازماندگان دهه‌های چهل و پنجاه هستند و همچنان در همان عوالم کهنه و استالینیستی سیر می‌کنند. خیلی هم رادیکال می‌زنند و اصلاً با خردورزی و شرایط و موقعیت روز کاری ندارند و مشغول نوستالژی‌بافی هستند. کانون را پوشش کارهای سیاسی کرده‌اند و دنبال خواست‌های صنفی نیستند.» این آن تصویری است که بخش‌ها و تکه‌هایش را می‌شود در این یا آن مصاحبه و یادداشت و مقاله دید، گوشه‌هایی از این تصویر در گفته‌های معاون فرهنگی وزیر ارشاد در پشت کلمات و جمله‌ها مستتر است. از منظر مخالفان، تکرار این تصویر پیش چشم مخاطب، وی را ترغیب می‌کند که با برهم زدن اصل و موضوع تصویر موافقت کند. می‌خواهی چیزی را نابود کنی یا بر آن مسلط شوی؟ ابتدا تصویر حقیر شده‌ای از آن رسم کن تا مقدمه‌ی نابودی یا سلطه فراهم آید: «چنین کانونی نبودنش بهتر!» حال چه باید کرد؟ بله، باید طرحی دیگر در انداخت: کانونی که با «مجموعه رو به جلو و پرتپش نویسندگان جوان یا میانسال ساخته شده باشد»، حس نوستالژیک نداشته باشد، بداند که شرایط کنونی مانند شرایط دوره‌ی شروع فعالیت کانون نیست، آن چیزها به تاریخ پیوسته. سرش را پایین بیندازد و به امور صنفی مشغول شود. خرد یعنی این! خلاصه این که از منظر مخالفان، حرف زدن از آزادی بیان سیاسی کاری است. کانون باید آن را کنار بگذارد! نتیجه این که کانون از خواست «آزادی بیان بی‌هیچ حصر و استثنا» دست بشوید تا یک کانون مختص امور صنفی از دولت هدیه بگیرد!

روزنامه‌ی آسمان در همان چند شماره منتشر شده‌اش نشان داد که در راه اشاعه‌ی تصویر نازل از کانون و برپایی «کانون جدید» از دیگران پی‌گیرتر و فعال‌تر است. اما متأسفانه با توقیف روبرو شد. و این توقیف خط بطلانی بود بر آنچه «خرد» و «خردمندی» می‌نامید. این توقیف یک بار دیگر نشان داد بدون آزادی بیان، هیچ تشکل مستقلی حتی به صورت صنفی نیز نمی‌تواند وجود فعال داشته باشد، هیچ روزنامه‌ای نمی‌تواند از چارچوب‌های تعیین شده‌ی حکومت، ذره‌ای فراتر رود. در این زمانه و سرزمین که ما ساکن آنیم، حتی برای فعالیت صنفی صرف هم نیاز به آزادی داریم!

آنها که کانون را می‌شناسند، می‌دانند تصویر ارائه شده از طرف مخالفان کانون، ذره‌ای با حقیقت همخوانی ندارد. که اگر می‌داشت چه لزومی به «پوست‌اندازی‌اش» بود؟ مرده که چوب زدن ندارد! همین قدر که اشاره‌ی یک مدیر دولتی به کانون، موجی به راه انداخته است نشان از قدرت و زنده بودن کانون دارد. کانون فقط جمع جبری اعضایش نیست که با کم و زیاد شدن‌شان چاق و لاغر شود. منشوری دارد، تاریخی دارد، چهره‌هایی داشته و دارد، فعالیت‌ها داشته و دارد. کانون مجموعه‌ای از همه‌ی اینهاست. آنها که ساده‌لوحانه به شمارش اعضای کانون مشغولند و تعداد حاضران در جلسات و مرده‌ها و زنده‌ها و رفته‌ها و مانده‌ها را چرتکه می‌اندازند و می‌پندارند

## کدام یک باید «پوست‌اندازی» کند: آزادی‌خواهان یا سرکوبگران؟

که حتی از برگزاری جلسات جمع مشورتی در خانه‌ی اعضای آن نیز ممانعت به عمل می‌آید، که آخرین موردش را همین چندی پیش شاهد بودیم.

اکنون، با توجه به این نگاه سریع و اجمالی به سرخط آنچه در این سی و چند سال بر کانون نویسندگان ایران گذشته است، از معاون وزیر ارشاد می‌خواهیم وجدان خود را قاضی کند و به این پرسش ما پاسخ دهد: به راستی کدام یک باید «پوست‌اندازی» کند: کانون نویسندگان ایران که پیرو منشورش از همان آغاز تأسیس در سال ۱۳۴۷ به دفاع پیگیر از آزادی بیان و مخالفت با سانسور برخاسته است یا سرکوبگرانی که سد راه این تشکل نویسندگان آزادی‌خواه و مستقل شده و با تمام وجود کمر به نابودی آن بسته‌اند؟ در چند ماه گذشته و به موازات تلاطمی که در فضای سیاسی کشور دیده می‌شود، شاهد اظهارنظرهایی در زمینه‌ی ضرورت آزادی اندیشه و بیان از سوی وزیر ارشاد و حتی رئیس جمهوری بوده‌ایم، اظهارنظرهایی از این دست که «در وزارت ارشاد سانسور نباید وجود داشته باشد» یا «اندیشه اگر سرکوب شود، زیرزمینی خواهد شد» یا «هر انسانی حق دارد آزاداندیش باشد». آیا این گونه تأکید بالاترین مقام‌های حاکمیت بر ضرورت آزادی بیان، حتی در حد سخن گفتن صرف، بدین معنا نیست که آن که باید پوست بیندازد حاکمیت است و نه کانون نویسندگان ایران؟ آیا معنای صریح و آشکار تغییراتی که مردم خواهان آن‌اند، و از جمله خود را در شعار «آزادی زندانیان سیاسی» در تظاهرات پُرشور مردم پس از انتخابات اخیر نشان داد، این نیست که در تمام این سال‌ها حق با کانون نویسندگان ایران بوده است و آن که باید پوست اندازد نه کانون و امثال آن بلکه ساختار و سازوکاری است که به سرکوب کانون و دیگر آزادی‌خواهان دست بازیده است؟

برخلاف احزاب سیاسی، که فلسفه وجودی‌شان کسب قدرت سیاسی یا شرکت در آن است، کانون نویسندگان ایران هیچ‌گاه در پی قدرت سیاسی نبوده و نیست. سرشت آن با احزاب سیاسی تفاوت دارد و از سنخ دیگری است. اعضای آن نویسنده‌اند و دغدغه‌شان آزادی بیان و مخالفت با سانسور است. اما کانون، همان گونه که به دنبال کسب قدرت سیاسی نیست، تابع یا وابسته‌ی هیچ دولت، حزب و جناحی هم نیست. تفاوت ماهوی کانون با بسیاری از انجمن‌ها و تشکل‌های دیگر که به عنوان زیرمجموعه‌ی این یا آن دولت یا حزب سیاسی به وجود می‌آیند و از میان می‌روند، در همین استقلال است. استقلال در برابر قدرت سیاسی حاکم و هرگونه حزب سیاسی اپوزیسیون رکن‌رکن کانون نویسندگان ایران است. در سوی دیگر، و مهم‌تر از این رکن اساسی، همان گونه که گفته آمد، جانمایه و دغدغه‌ی اصلی کانون قرار دارد: گردن نهادن به یوغ خفت‌بار سانسور و دفاع پیگیر از آزادی بیان بی‌هیچ حصر و استثنا برای همگان. و از آن‌جا که عامل محدودکننده‌ی این آزادی همیشه قدرت سیاسی حاکم بوده است، کانون نویسندگان ایران ناگزیر با قدرت حاکم درگیر می‌شود و فعالیت‌اش به این معنا سیاسی می‌شود. اینها همه واقعیاتی است که نادیده‌گرفتن‌شان معنایی جز نفی فلسفه‌ی وجودی کانون نویسندگان ایران ندارد. آیا منظور معاون وزیر ارشاد از «پوست‌اندازی» کانون نادیده‌گرفتن این واقعیات است؟ اگر چنین است، باید بگوییم که در این صورت

معاون فرهنگی وزارت ارشاد در گفت‌وگو با خبرگزاری ایسنا اعلام کرد کانون نویسندگان ایران می‌تواند برای فعالیت مجدد «پوست‌اندازی» کند. ایشان در این مصاحبه نکات دیگری را نیز بر زبان آورد که همه جای تأمل دارند، اما بگذارید پیش از هر چیز به همین توصیه‌ی آقای صالحی درباره‌ی «پوست‌اندازی» کانون بپردازیم. سرگذشت کانون نویسندگان ایران روشن‌تر از آن است که کسی چون معاون فرهنگی وزارت ارشاد از آن بی‌خبر باشد؛ یکی داستان است پُر آب چشم که جزئیات آن البته درخور شرحی کشف و افشاگرانه است، اما در این‌جا تنها به سرخط تعدی‌ها و اعمال سرکوبگرانه‌ی بی‌شمار اشاره می‌کنیم که در حق کانون روا داشته شده است، آن هم فقط در زمان حاکمیت کنونی از جمله دوران شکل‌گیری آن.

از برگزاری شب‌های شعر گوتیه در مهرماه ۱۳۵۶ - برگ زرینی از تاریخ پُرافتخار نویسندگان آزادی‌خواه و مستقل این سرزمین که مخالفان‌اش و از آن میان غلامعلی حدادعادل، رئیس فرهنگستان زبان و ادب فارسی، به ناحق و عامدانه زمان‌اش را یک سال به جلو می‌کشند تا آن را ثمره‌ی بازشدن فضای سیاسی جامعه بر اثر «انقلاب اسلامی» جا بزنند - تا کنون، کانون نویسندگان ایران همواره و یکسره در معرض هجوم و سرکوب و کشتار بوده است. سال ۱۳۶۰، دفتر کانون مورد حمله‌ی عمال سرکوب قرار گرفت، هر چه در آن بود به غارت برده شد و، بدین سان، کانون برای چند سال در محاق فرورفت. در اواخر دهه‌ی ۶۰، که اعضای پراکنده‌ی کانون به تدریج گردهم‌آمدند تا به فعالیت فرهنگی و ستیز با سانسور ادامه دهند، بازهم مشمول سیاست اذیت و آزار و داغ و درفش گردیدند. آغازگر این سیاست مطابق معمول روزنامه‌ی کیهان بود که با هتاک‌ها و ناسزاگویی‌های خود راه را برای پرونده‌سازی و دخالت مقامات امنیتی و قضایی هموار کرد. سپس، نوبت به تهدیدها و خط‌ونشان کشیدن‌های مقامات امنیتی - اطلاعاتی رسید. آن‌گاه، «صدا و سیما»، که عنوان ناروای «رسانه‌ی ملی» را یدک می‌کشد، برنامه‌ی «هویت» را برای ترور شخصیت اهالی فرهنگ از جمله اعضای کانون تدارک دید. اعمال فشار بر امضاکنندگان «متن ۱۳۴ نویسنده» برای پس‌گرفتن امضاهای‌شان، اقدام به پرتاب‌کردن اتوبوس نویسندگان به اعماق دره، ترور و تک‌زنی این یا آن نویسنده‌ی مخالف و ربودن یکی از آنان در راه سفر به خارج کشور، احضار اعضای کمیته‌ی تدارک مجمع عمومی کانون در مهرماه ۱۳۷۷ به دادگاه و منع آنان از برگزاری مجمع عمومی، و سرانجام قتل تبهکارانه‌ی محمد مختاری و جعفر پوینده به فاصله‌ی اندکی پس از این احضار همه و همه از اعمال سیاست هجوم و سرکوب و کشتار درباره‌ی کانون نویسندگان ایران سرچشمه می‌گرفتند. فضای ایجادشده در جامعه در پی کشتار زنجیره‌ای مخالفان سیاسی و عقیدتی و به ویژه آزادی‌خواهانی چون پوینده و مختاری، برای دوسه سال امکان ادامه‌ی سرکوب را از سرکوبگران گرفت، اما از سال ۱۳۸۱ به بعد دوباره آتش همان آتش شد و کاسه همان کاسه. در این سال، از برگزاری مجمع عمومی کانون جلوگیری شد، مجمعی که از آن پس تا کنون اعضای کانون امکان برگزاری آن را نیافته‌اند. سهل است، در این سال‌ها برخی از همین اعضا احضار و بازجویی، ممنوع‌الکلم و حتی زندانی شده‌اند. کار سرکوب کانون به آن‌جا کشیده شده

سیمین بهبهانی:

## خلاف منشور است



من، به عنوان دبیر پیشین و عضو همیشگی کانون نویسندگان ایران، با هر گونه دخالت در آرمان‌های آزادی‌طلبانه‌ی اعضای این کانون ارجمند مخالف‌ام. زیرا در منشور آن بر پاسداری از آزادی «بی حصر و استثنا» در امر نشر و بیان و اندیشه تأکید شده و دخالت در اجرای این مرام، خلاف منشور کانون است. نکته‌ی دیگر آن‌که من «پوست‌اندازی» را تنها در مارها دیده بودم و در مورد انسان‌ها تصور نمی‌کردم. این هم نیاز به یادآوری و تأکید دارد که در موقعیت کنونی، کانون نویسندگان ایران موظف است در برابر هر گونه سلب آزادی، ایستادگی جدی کند.

۱۱ اسفند ۹۲

## اندر باب پوست انداختن!

کیوان باژن

زمانه‌اش جلوتر باشد. می‌گویید چه‌طور؟ خدمت‌تان عرض می‌کنم. بنده طی تحقیقات مفصل که به خاطر تلنگر این حرف مجبور به انجام‌اش شدم و با کلی این در و آن در زدن و زحمات بسیار، که خودش داستانی دارد اندازه‌ی مثنوی، منشا این جمله‌ی قصار را یافته‌ام و قرار است طی مقاله‌ی آن را در جایی ارائه کنم. ولی در این مختصر چکیده‌ی یافته‌ها را خدمت‌تان عرضه می‌دارم!

عارض‌ام به حضورتان که بر ما مسلم و مبرهن شده است (البته همین تازگی‌ها) که پوست‌اندازی مختص مارها نیست و اگر هم زمانی این چنین بوده در دوران اخیر با تصویب نظریه‌ی تکامل داروین، این خصلت به شخص شخیص انسان‌ها نیز رسوخ کرده است. البته با تفاوت‌هایی! یعنی تکامل انسان از پوست‌انداختن و پوست‌اندازی مارها به سوی پوست‌کننده شدن یا غلفتی پوست را کندن و کلی چیزهای دیگر رفته و درواقع از زندگی مارها به زندگی انسان‌ها رخنه کرده است. اما آن‌چه مهم است یافتن درکی درست از پوست‌اندازی است. آن‌هایی که معنی پوست را خوب می‌دانند متوجه‌ی این قضیه هستند که پوست‌انداختن، از نظر تاریخ مارها، مربوط



خدا پدر بعضی‌ها را بیمارزد که یک چیزهایی در مخ ما می‌کنند و معنی بعضی چیزها را برای ما روشن می‌کنند که هرچه زور می‌زنیم نمی‌توانیم آن‌ها را از ذهن خارج کنیم. همین تلنگرهاست که علم و فرهنگ و دانش بشری را پیش می‌برد. تلنگرهایی که گاه از جانب کسانی است که اصلاً فکرش را هم نمی‌توانی بکنی که این قدر دانش داشته باشند! مثلاً همین جمله‌ی قصار که بیایم پوست بیاندازیم. این جمله آن‌قدر در ذهن من ماند و ماند که هنوز که هنوز است پس از گذشت چند ماه از گفتن‌اش، آرام و قرار ندارم و سرانجام همین جمله باعث شد در یکی از کتابخانه‌های معتبر شهر بنشینم و ساعت‌ها کتاب‌ها را ورق بزنم تا بفهمم چه طور می‌شود پوست انداخت. آیا اساساً وسیله‌ی برای پوست‌اندازی هست؟ یعنی تکنولوژی این‌قدر پیش‌رفت کرده است که بتوانیم پوست بیاندازیم. درست مثل مارها...؟! دیدم تکنولوژی‌اش نیست اما می‌توان کارهایی کرد. بعد فکر کردم آن کس که این پیشنهاد را داده است چه قدر باید مثلاً مثل «داوینچی» از

چیزی از کانون باقی نمی‌ماند که بخواهد پوست بیندازد. ایشان می‌گوید «برخی اعضای کانون از دنیا رفته‌اند یا در شرایطی هستند که دیگر حال و حوصله‌ی فعالیت ندارند، بنابراین، کانون طبعاً می‌تواند پوست‌اندازی کند...». اعضای از کانون از دنیا رفته‌اند و فرض می‌کنیم اعضای دیگری نیز حال و حوصله‌ی فعالیت ندارند. اما واقعیتی که فلسفه‌ی وجودی کانون را رقم زده‌اند از دنیا نرفته‌اند، و از قضا وجود همان‌هاست که فعالیت کانون را به‌رغم همه‌ی فشارها و سرکوب‌ها تداوم بخشیده است. همچنین، همزمان با کنارکشیدن اعضای که به زعم آقای صالحی حال و حوصله‌ی فعالیت ندارند، جوانان تازه‌نفسی به میدان می‌آیند که بازهم باید بر همین واقعیات تکیه کنند، جوانان تازه‌نفسی که حضور فعال، شورانگیز و رو به آینده‌شان در کانون از قضا جایی برای نگاه «نوستالژیک» به کانون - که آقای صالحی مطرح کرده است - باقی نخواهد گذاشت. تلاش برای آزادی بیان اساساً نوستالژی‌بردار نیست. بدین سان، ایجاد محدودیت برای فعالیت کانون، ممانعت از برگزاری مجامع عمومی و نشست‌های ماهانه و حتی جلسات شعر و داستان‌خوانی کانون، جلوگیری از فعالیت کانون با بگير و ببند و کشتار، و در یک کلام سرکوب عریان کانون، همه و همه نشان می‌دهد - همان گونه که فضای سیاسی جامعه نیز به ما می‌گوید - که آن که باید «پوست‌اندازی» کند حاکمیت و از جمله وزارت ارشاد است و نه کانون نویسندگان ایران. در این‌جا، برای آن که نشان دهیم منظور ما از پوست‌اندازی وزارت ارشاد و دیگر نهادهای حاکمیت چیست، از متولیان مربوطه می‌خواهیم به عنوان گام نخست این پوست‌اندازی مانع برگزاری مجمع عمومی کانون نشوند، امری که بیش از ده سال است به تعویق افتاده است. یادآوری می‌کنیم که ما پای‌بندی اشخاص - اعم از حقیقی و حقوقی - به آزادی بیان و مخالفت با سانسور را با ملاک‌هایی از این دست محک می‌زنیم و نه با سخن‌سرایی‌های صرف در محافل و مجالس آنچنانی. پس، این گوی و این میدان: پوست‌اندازی در جهت پذیرش واقعی و عملی ضرورت آزادی بیان و الغای هرگونه سانسور را با عدم ممانعت از برگزاری مجمع عمومی کانون نویسندگان ایران آغاز کنید!

کانون نویسندگان ایران

۲۱ بهمن ۱۳۹۲

## کانون نویسندگان ایران چه گونه جمعی است و چه هدف‌هایی را پی می‌گیرد؟

علیرضا جباری (آذرنگ)



کانون نویسندگان ایران در طول چهل و پنج سال موجودیت خود با دستگیری‌ها، شکنجه‌ها، اعدام‌ها، قتل‌های زنجیره‌ای، و سرانجام غیرقانونی شدن‌ها و بازی‌های تبلیغاتی رو در رو بوده؛ اما هیچ‌گاه، حتی لحظه‌ای، از پیشبرد اهداف والای اندیشه‌ورزان و نویسندگان متعهد ایرانی به دور نمانده است.

اکنون ببینیم کانون نویسندگان ایران چه گونه جمعی است و چه هدف‌هایی را پی می‌گیرد که همواره با این‌گونه اقدام‌های به‌شدت بازدارنده رو به رو بوده است.

کانون نویسندگان ایران، کانون مستقل نویسندگان و شاعران و مترجمان ایران، عضو انجمن جهانی قلم، و مدافع پیگیر آزادی اندیشه و بیان است و درست به همین دلیل با این تاوان‌های بی‌حساب و کتاب و «خودسرانه» رو به رو می‌شود.

در میان دولتمردان کنونی نیز، هم‌چون گذشته، کسانی یافت می‌شوند که مایل‌اند توجه کانون را از هدف‌های اصلی و واقعی خود برگردانند و آن را به نقطه‌ای رهنمون شوند که هدف‌هایی مانند تاسیس صندوق وام و اعتبار، و تعاونی‌های مصرف و مسکن و... را پی بگیرد. این مأموران معذور، آیا از این حقیقت آگاه نیستند که میانگین تیراژ کتاب از ۵۰۰۰ نسخه در زمان انقلاب به ۵۰۰ نسخه در سال پایانی دولت احمدی‌نژاد رسید؟ و وضعیت کتاب چنان وخیم است که هیچ‌یک از نویسندگان عضو کانون حتی توان پرداخت حق عضویت ناچیز خویش را هم ندارند چه رسد به این‌که بخواهند در این گونه نهادهای تعاونی ارقام درخور توجه سپرده‌های پولی را به صورت سرمایه نگهداری کنند؟ آیا این وابستگان به دولت آگاه نیستند که شرایط به گونه‌ای پیش رفته است که مردم ایران از تأمین هزینه‌های اصلی زندگی، شامل خوراک و پوشاک و مسکن نیز فرو می‌مانند چه رسد به این‌که بخواهند کتاب و نشریه بخرند یا به سینما، تئاتر و کنسرت و... بروند؟ و همین نکته دلیل اصلی بی‌رونق ماندن پهنه‌ها و آثار هنری و فرهنگی کشور و کاستی استقبال متقاضیان از آثار فرهنگی و هنری بوده است؟

آیا ایشان نمی‌دانند که ممیزی کتاب و مطبوعات، هنرهای تجسمی و... عامل دیگر کاهش استقبال مردمی از این‌گونه آثار، به دلیل نبود امکان انتخاب میان آ‌ها بر پایه‌ی ذوق و سلیقه‌ی فردی شهروندان بوده است؟

اگر این فرض حقیقت داشته باشد، که دارد، پس چه‌گونه است که می‌خواهند نویسندگان و هنرمندان از پیگیری حق انتخاب آثار ادبی و هنری بر پایه‌ی ذوق و سلیقه‌ی خویش چشم‌پوشش و به اقدام‌های ناممکن، اما در نفس خود بایسته‌ی موردنظر ایشان، رو کنند که محصول محدودیت‌ها و ممنوعیت‌ها و محرومیت‌های پیش‌گفته است؟

ایشان می‌پرسند: چرا کانون نویسندگان جایی از آن خویش ندارد که هزینه برگزاری نشست‌های جمع‌مشورتی به دوش اعضای آن نیفتد؟ مگر نه این است که بارها به صورت مکتوب و در تماس‌های تلفنی اعلام کرده‌اند کانون نویسندگان ایران غیرقانونی است و حق برگزار کردن نشست‌های مجمع عمومی خود را ندارد؛ و مگر اکنون منع برگزاری نشست‌های جمع‌مشورتی را نیز بر آن نیفزوده‌اند که از مکان تجمع مختص به کانون، با هزینه‌های کلان مترتب بر آن، سخن می‌گویند؟

سخن از گرفتن مجوز برای قانونی کردن فعالیت کانون به میان می‌آورند؛ اما مگر فراموش کرده‌اند که پس از وقوع قتل‌های زنجیره‌ای در دهه‌ی هفتاد، و از جمله جان باختن همراهان ما: محمد مختاری، محمد جعفر پوینده، غفار حسینی، احمد میرعلایی و ... آقای مهاجرانی، وزیر ارشاد وقت، خواهان درخواست مجوز برای فعالیت کانون نویسندگان ایران شد و قول صدور آن را داد؛ اما پس از پیگیری چندتن از اعضای فعال کانون، پرونده‌ی مربوط به این اقدام مسکوت ماند؛ و نمایندگان کانون به ناگزیر پیگیری خود را درباره‌ی آن رها کردند؟

و آیا اصل بیست و ششم از فصل سوم قانون اساسی را فراموش می‌کنند که گفته است:

به فصل خاصی از سال بوده و هست که معمولن، برای مارها البته، در تابستان اتفاق می‌افتد. از آن موقع که این مساله برای انسان هم پیش آمد، این ترتیب به هم خورد. یعنی دیگر تابستان‌ها فصل خاص پوست‌اندازی نیست. اصلاً هیچ فصلی از سال نیست که خودبه‌خود پوست‌مان، اندازی بشود. بل که با یک دگرذیسی و با توجه به این که پوست‌ها از چه نوع‌اند، یعنی کلفت‌اند یا نازک، سفت‌اند یا شُل، زیر آفتاب برنزه شده‌اند یا نه و الی آخر...! اساساً ماهیت این لغت تغییر کرده است. یعنی واژه‌ی پوست‌اندازی در لغت همان پوست را انداختن است اما طی سال‌ها هجوم اقوام بیگانه چون اعراب و مغول و... تغییر ماهیت داده و به پوست را غلفتی کردن تبدیل شده است. پس نتیجه می‌گیریم به خاطر هجوم این اقوام بیگانه هرگاه این واژه گفته شد، یعنی «بیایم پوست بیاندازیم» یا «باید پوست‌اندازی کرد تا بشود کاری کرد یا فعالیت را اجازه داد» و...! در واقع منظور این است که مواظب باشید پوست‌تان غلفتی کنده نشود. یا اگر آن چه ما می‌خواهیم انجام ندهید پوست خوشگل‌تان را غلفتی می‌کنیم و این باعث می‌شود پوست جدیدی در بیاورید. یعنی این خودش یک کمکی است در روند پوست‌اندازی تا همه چیز تروتمیز و خوب باشد! وانفسا از این همه کمک در روند «نو» شدن و این همه فرهیختگی...!

حالا شما بگویید و کلاه‌تان را قاضی کنید. به نظر شما، شخصی که این جمله را گفته واقعاً حقاش نیست که بگوییم خدا پدرت را بیامرزد با این همه... تدبیر و درایت!

ملحقات:

کاملاً مبرهن و مسجل است که این تحقیق بسیار طولانی‌تر از این حرف‌هاست؛ چون این جمله‌ی «بیایم پوست بیاندازیم» بیش‌تر از این حرف‌ها جای تاویل و تفسیر دارد که به این سادگی‌ها نمی‌شود حق مطلب را ادا کرد. ما در این‌جا فقط بخش کوتاهی از آن را آورده‌ایم. متن کامل آن را می‌گذاریم برای روزی که بزرگداشتی چیزی گرفته شود برای چنین آدم‌های مدبر فرهیخته‌ی!



آیا برخورد اندیشه‌ها در جامعه، پدید آوردن امکان رقابت میان آن‌ها در محیطی امن و آزاد، و حکومت اکثریت با رعایت دیدگاه‌ها و حقوق اقلیت، ضامن پیشبرد منافع همگان، نه گروهی انگشت‌شمار از صاحبان قدرت و ثروت، نیست؟

چرا به فرمان دولت همه مردم باید شبیه آن ببندیشند و به راه آن بروند؟ و در این راه از همه‌ی درخواست‌های‌شان چشم‌پوشند؟ آیا منافع و خواست‌های دولت و صاحبان ثروت و قدرت، در همه‌حال، باید پیرو منافع و خواست‌های همه‌ی اقشار مردم کشور قرار گیرد یا آن‌ها باید به دیدگاه‌ها و خواست‌های دولت، که در ذات خود نماینده‌ی آن‌هاست، تن سپارند؟

و اگر چنین باشد، آیا این تن سپردن به زوال دم‌افزون شرایط زندگی فرودستان و سرانجام همه‌ی شهروندان کشور نخواهد انجامید؟ همه‌ی این پرسش‌ها پاسخ‌بایسته‌ی خود را در دامن‌گستر شدن مردم‌سالاری راستین می‌یابند که در آن شهروندان، صرف‌نظر از باورهای سیاسی و صنفی خاص خود، به تعیین سرنوشت کشور ببندیشند و از این راه همه‌ی شهروندان، بدون دخالت اما با توجه دولت، در پیشرفت همه‌جانبه‌ی کشور سهیم شوند.

**کانون نهاد سیاسی خاص نیست؛ اما مطالبات صنفی آن به‌ذاته به سیاست پهلو می‌زند؛ زیرا نهادی برساخته از اندیشه‌ورزان به‌طور اخص و شهروندان به‌طور اعم است، که وظیفه و حق دخالت در سرنوشت خویش را دارد.**

حال که دولت‌مردان مدعی‌اند آزادی و دموکراسی را برای همه‌ی مردم می‌خواهند، آیا مقید کردن مفاد قانون به بهانه‌ی التزام به اصول شریعت و قوانین ثانویه به مفهوم نفی این مدعا و بازگذاشتن دست دولت‌مردان برای هرگونه اقدام ممکن در راستای نفی آن نیست؟

اکنون پس از بیان این کلیات درباره‌ی کانون، به طرح برخی از سخنان آقای سیدعباس صالحی، معاون فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی درباره‌ی ضرورت پوست‌انداختن کانون و برخی از نکته‌های مطرح‌شده در پاسخ آقای حسین سنابور، عضو کانون، به آن‌ها می‌پردازم.

آقای صالحی در خلال سخنان خود درباره‌ی کانون از جمله گفت: «کانون نویسندگان یک بحث تاریخی دارد که این بحث تاریخی، اگرچه در دوره‌ای از تاریخ کشور اهمیت داشته است، اما با توجه به این‌که امروز برخی از اعضای آن یا از دنیا رفته‌اند و یا در شرایطی هستند که حال و حوصله‌ی فعالیت ندارند، طبعاً می‌تواند پوست‌اندازی کند که هم به نفع کانون باشد و هم به نفع نویسندگان آن.»

آقای سنابور، عضو کانون نویسندگان ایران، در پاسخ به سخنان آقای صالحی برخی از نکته‌های مثبت و منفی آن را پیش کشید: «چرا اصلاً یک مقام دولتی باید توصیه یا رهنمود به یک نهاد غیردولتی بدهد؟» این نکته از نگاه من نیز هم‌چون آقای سنابور اهمیت دارد: چرا آقایان، از جمله آقای صالحی، در جایگاه یک مقام دولتی، و از مسئولان درجه اول وزارتخانه‌ی دخیل در رابطه با نویسنده و نگارش، بخواهد در کار نهادی غیردولتی وارد شود که سال‌های دراز اسیر قوانین و مقررات دست‌وپاگیر دولتی و کنش‌های آشکار و نهان دولت‌مردان بوده است و اکنون خود او می‌خواهد گوشه‌ی چشمی به آن نشان دهد؟ آیا ایشان ناشر، مولف، شاعر یا مترجم،

«احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی شناخته‌شده آزادند؛ مگر این که اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض کنند. هیچ کس را نمی‌توان از شرکت در آن‌ها منع کرد یا به شرکت در یکی از آن‌ها مجبور ساخت؟»

آیا ایشان این نکته را فراموش کرده‌اند که در دو دوره‌ی چهارساله‌ی حکومت اصلاحات، کمک‌هایی قابل توجه به ناشران، از راه خرید کتاب به همت وزارت ارشاد، پرداخت می‌شد که به طور غیرمستقیم در زندگی اهل قلم نیز تأثیر می‌گذاشت؟ و مگر نه این است که در دوره‌های چهارساله‌ی پس از آن و تا به امروز این کمک‌ها تنزل چشمگیر یافته است؛ و این خود یکی از دلیل‌های کاهش تیراژ کتاب بوده است؟

فراموش‌شان شده است که هنوز هم مبالغه‌ی هنگفت برای کمک به کتاب‌های مورد توجه دولت و کتاب‌های تبلیغاتی تخصیص می‌یابد؛ اما نهادهای انتشاراتی و تبلیغاتی مستقل یا دگراندیش از دریافت آن بی‌بهره می‌مانند و به همین دلیل از توان رقابت با نهادهای مشابه وابسته یا همگام با سلیقه و خواست دولتیان محروم می‌شوند؟

می‌پرسند: چرا کانون انتخابات خود را که سال‌هاست به تعویق افتاده برگزار نمی‌کند و زمانی هم که تصمیم به این کار می‌گیرد تنها شماری اندک از اعضای آن به نامزد شدن برای تصدی وظایف در هیئت دبیران یا پذیرش وظایف دیگر در جنب هیئت دبیران تمایل نشان می‌دهند؟

آیا از سرآغاز این نوشته یا از آن‌چه تا به امروز بر سر فعالان کانون آمده است آگاه نیستند؟

کانون در سال‌های دهه‌ی هفتاد نیز گاه نشست‌های جمع مشورتی خود را، حتی با حضور ۱۲ نفر، برگزار کرد؛ اما حتی در آن شرایط نیز که سرانجام به قتل ناجوانمردانه‌ی یاران ما انجامید هرگز دوران فترت اعلام نکرد؛ زیرا دلیلی برای این کار نمی‌دید و در تحقق خواست‌های به‌حق خود پیگیر بود. تا به امروز نیز این نشست‌ها، با وجود تقاضاهای نایب‌جا برای تعطیل مجمع عمومی کانون یا نبودن متقاضیان تازه برای نامزد شدن در انتخابات هیئت دبیران تداوم یافته است.

مسئولان دولتی، حتی در دو دوره‌ی دشوار حکومت احمدی‌نژاد نیز، هرگز برای کانون این پیام را نفرستادند که باید نشست‌های جمع مشورتی را تعطیل کند، وگرنه در خانه‌ای را که جمع در آن برگزار شده است پلمپ خواهند کرد؛ اما این پیام، پس از سال‌های بسیار، در روزهای پایانی حکومت احمدی‌نژاد و روزهای آغازین حکومت روحانی شنیده شد؛ با وجودی که رئیس‌جمهور جدید پیوسته نهادهای مردمی و دانشجویی را به تحرک و دست کشیدن از سکوت و مطالبه‌ی حقوق خود فرا می‌خواند. آیا این سیاست یک بام و دو هوا نشان سردرگمی یا بروز اختلاف عمیق در نگرش‌های دولت‌مردان نیست؟

کانون نهاد سیاسی خاص نیست؛ اما مطالبات صنفی آن به‌ذاته به سیاست پهلو می‌زند؛ زیرا نهادی برساخته از اندیشه‌ورزان به‌طور اخص و شهروندان به‌طور اعم است، که وظیفه و حق دخالت در سرنوشت خویش را دارد و بر آن است که دولت‌مردان باید به‌سان نمایندگان همه‌ی اقشار و طبقات و گروه‌های گونه‌گون اجتماعی به آن توجه کنند و سرانجام نیز، دیر یا زود، ناگزیر به ضرورت چنین توجهی گردن خواهند نهاد. آیا پابندی کانون به اساسنامه، منشور و خط‌مشی خویش و تعهد دیرپای به آزادی اندیشه و بیان بدون حصر و استثناء دلیل این موضوع نبوده است که کانون را برخوردار از محتوای سیاسی خاص بنگرند؟



بیان به‌طور کلی فکر می‌کردند.»

آقای سنایور عزیز! عضویت در مجمع صنفی به پیگیری شما نیازمند است. شما به مجمع صنفی وارد می‌شوید که در آن‌جا از حقوق صنفی خود دفاع کنید. البته همان‌طور که خود گفته‌اید: خود ادبیات، شعر و داستان و ترجمه، نیز در چنین مجمعی جای خود را دارد و باید هم داشته باشد؛ اما این حقیقت نافی ضرورت پیگیری ریشه‌ای‌ترین حق کانونیان، یعنی آزادی اندیشه و بیان بدون حصر و استثنا که اسناد کانون بر آن تأکید مبرم روا داشته‌اند نیست؛ و این کاری است که همواره انجام شده است و هم اکنون نیز می‌شود.

آن‌چه در دو پاراگراف آخر نوشته‌ی آقای سنایور آمده است همان سخنانی است که تأیید اکثریت قریب به اتفاق اعضای کانون را به همراه دارد؛ و به جز سرآغاز پاراگراف نخست از این دو پاراگراف که پیش از این نیز به تریبی دیگر به میان آمد سخنی نقدپذیر در آن نمی‌توان یافت.

سخنی درباره‌ی «پوست‌انداختن کانون» نیز لازم است به میان آید. با تأییدی بر گفته‌ی آقای سنایور «پوست‌انداختن کانون» مستلزم وجود فضایی آزاد است که در آن هرکس بتواند سخن‌اش را بگوید و اثرش را در معرض داوری و بهره‌گیری همگانی قرار دهد. چه‌گونه است که آقای صالحی از کانون می‌خواهند یا رهنمود می‌دهند که پوست بیان‌دازد، تا دولت برگزیده‌ی مردم پیام‌اش را بشنود و به آن فرصت ابراز وجود بدهد؟ این نکته‌ای است که در متن سخنان ایشان نیامده، اما می‌توان از فحوای کلام‌شان به آن رسید. در جوی دشوار که با گذشت زمان در ایران شکل گرفته است، چه‌گونه می‌توان از مجمعی صنفی با هدف‌ها و مقصودهای معین انتظار داشت که بدون وجود شرایط لازم و کافی پوست‌اندازی کند؟

پرسش دیگرم از آقای صالحی و حکومت برآمده از آرای مردم این است که چرا اول دولتیان پوست نمی‌اندازند و با پوست‌انداختن‌شان زمینه‌های پوست‌انداختن کانون و همه‌ی مردم ایران را فراهم نمی‌کنند؟ آیا تقویت مالی نهاد نشر، بدون داشتن هیچ‌گونه انتظارات نابجا، آزادی اندیشه و بیان، مطبوعات، قلم، تشکل‌های صنفی و سیاسی و... زمینه‌ی پوست‌انداختن کشور را فراهم نمی‌آورد؟

پرسش دیگر من از ایشان این است: گیرم که برخی از اعضای کانون در گذشته‌اند (و بر آن می‌افزایم که برخی نیز به خارج از کشور رفته‌اند) یا حال و حوصله‌ی فعالیت ندارند. آنان که در گذشته‌شان جای خود را به جوان‌ترها دادند؛ اما آنان که رفته‌اند چرا رفته‌اند؟ آیا در پهنه‌ی گسترده‌ی ایران جایی برای ماندن نیافته‌اند؛ یا این‌که فشارها و اقدام‌های بازدارنده‌ی برخی از دولتمردان آنان را تاراندند است؟ اگر دلیل رفتن‌شان این نیست، پس چیست و چرا پس از برقراری شرایط دشوار رفته‌اند؟ آیا کنش و واکنش دولتمردان دلیل این تحولات نبوده است؟ آیا کاستی بحرانی و ۹۰ درصدی تیراژ کتاب نبوده است؟ جوان‌ها چرا بی‌حوصله‌اند؟

پاسخ این پرسش‌ها و آسیب‌شناسی پیامدهای تحولات بازدارنده را به عهده‌ی مقامات دولتی می‌نهم و می‌گویم: زمینه‌های پوست‌اندازی سراسر ایران را فراهم کنیم و پیامدهای این اقدام را بر عهده‌ی تاریخ، ضرورت‌های بایسته، و تصمیم سرنوشت‌ساز مردم در حق تعیین سرنوشت خویش واگذاریم.

۹۲/۱۲/۶

و به هرحال، عضوی از اعضای کانون است که چنین کاری را وظیفه‌ی خود شمرده است؟

آقای سنایور در نوشته‌اش افزوده است: «... البته این عدم شرکت [در نشست‌های کانون- نگارنده] هم خودخواسته بوده و از نظر من به دلیل تغییر کیفی جلسات که آن هم خود به همان دلیل محدود شدن افراد به آدم‌هایی خاص بوده است.» پرسش من از آقای سنایور این است:

شما که در نشست‌های ۱۰-۱۲ نفری کانون در دهه‌ی هفتاد شرکت نداشتید و پس از هموار شدن راه‌ها به کانون پیوسته‌اید، چه‌گونه می‌خواهید درباره‌ی تغییر کیفی کانون نظر بدهید؟ آیا نمی‌دانید که مراد و آموزگار پیشین‌تان، زنده‌یاد هوشنگ گلشیری، نیز در همین جلسات ۱۰-۱۲ نفری که شما هنوز در آن‌ها حضور نداشتید شرکت می‌کرد؟

دومین پرسش من از آقای سنایور این است که چرا این دشواری‌های تازه را سربر زده از تغییر کیفی در کانون می‌دانند؛ و سمت‌وسوی دولتی این داستان را به حال خود رها کرده است؟ آیا او به راستی آگاه نیست زمانی که در نشست‌های کانون حضور نمی‌یافت کانون چه خطی را پی می‌گرفت؛ و همان کسانی در نوشتن اساسنامه و منشور کانون و متن «ما نویسنده‌ایم» شرکت داشتند و آن‌ها را تصویب کردند و امضای‌شان را پای این اسناد نهادند که خود او نیز در روند زندگی ادبی‌اش با آنان همراه بوده است؟ کسانی که همه‌ی آن دشواری‌ها را تاب آوردند؛ و چرا ایشان به این موضوع نمی‌اندیشد که امروز نیز همان اسناد در کانون به اجرا در می‌آید و تبلیغ می‌شود؟

چرا به این حقیقت نمی‌اندیشید که اکنون که طبل توفان از نوا افتاده است برخی از دولتمردان بخواهند همان راه و رسم‌های پیشین را برقرار کنند که پس از اعلام موجودیت صریح و دوباره‌ی کانون برقرار کرده بودند؛ و به دلیل وجود این راه و رسم‌ها بسیاری از اعضای کانون، موقعیت خود را با حضور در جمع کانونیان در خطر می‌بینند؟ آقای سنایور در جای دیگر نوشت: «... این‌ها هم [مقصود باقی‌ماندگان در صفوف کانون است - نگارنده] اغلب نه اهل ادبیات (که به نظرم مهم‌ترین و درگیرترین شاخه‌ی فعالیت‌های نویسندگی است) که بیش‌تر وکلا، اهل علوم انسانی و اقتصاددانان یا مترجمان علوم انسانی بودند، و کم‌تر حتی مترجمان ادبیات؛ و اغلب هم گرایش‌های فکری نزدیک به هم داشتند...» باقی‌مانده‌ی این بخش از نوشته‌ی سنایور نیز به همین منوال است. چند نکته در این بخش از بحث به نظرم مهم آمد: نخست این‌که نظر ایشان برای من، و شاید برای بسیاری از دیگر اعضای کانون نیز، محترم و درخور اعتناست؛ اما متأسفانه حقیقت چیزی جز آن است. اساسنامه‌ی کانون داشتن دست‌کم دو کتاب منتشر شده و عدم حضور در دستگاه سانسور را دو شرط عضویت نویسندگان در کانون می‌داند. دوم، تا آن‌جا که من می‌دانم بیش‌تر کسانی که در نشست‌های جمع مشورتی شرکت می‌کنند اهل ادبیات‌اند. سوم، در هیچ جای اساسنامه‌ی کانون پیش‌بینی نشده است که اعضای کانون باید هم‌فکر باشند یا نباشند و اگر هم‌فکر با بیش‌تر کانونیان نیستند نباید در نشست‌های کانون شرکت کنند. از این رو، اگر شما و دوستانی چون شما در کانون فعال نیستید شاید دلیلش این باشد که نمی‌آید تا نقش خود را در تغییر ترکیب کانون بیافزایید؛ شاید بدین سبب که از رودرو شدن با فعالان کنونی کانون یا کسانی دیگر در جهت وارون حرکت آن می‌هراسید؛ و خودتان هم این را گفته‌اید: «به‌خصوص اهل ادبیات حوصله‌ی درگیری با نهادهای حکومتی از یک طرف و از طرف دیگر با گرایشاتی در خود کانون را نداشت که بیش‌تر از آن‌که به کتاب و نشر فکر کنند به آزادی

## شکل شمایل شب

## فرخنده حاجی زاده



هوهوی باد، سقف بلند، دیوارهای کاه‌گلی و شب‌های وهم‌آلود روستای کودکی‌ام را به یاد دارم؛ همراه با سوسوی فانوسی که تاریکی درندشت بیرون را برجسته می‌کرد و صدای کسی را که می‌گفت «بچه بخواب! آگه نخوابی لولو می‌یاد!»

نام لولو خواب را از چشم خواب‌زده‌ام می‌پراند و هشیار و بیدار می‌نشاندم وسط رختخواب.

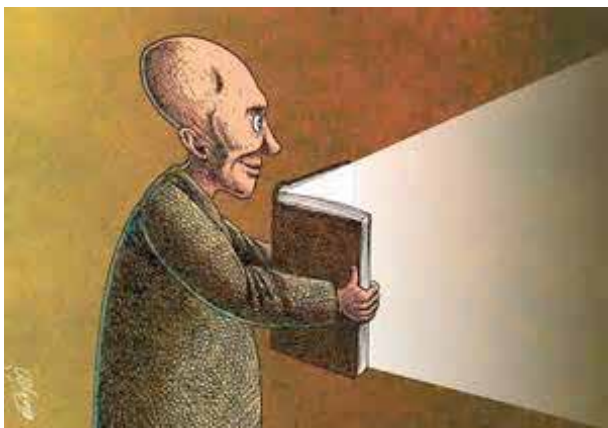
از خواب‌های معصومانه‌ی کودکی که فاصله گرفتم رفته‌رفته لولوهای فرضی شکل عوض کردند و عینی شدند؛ شکل شمایل شب.

و حالا صدای کسانی از لولویی جدید می‌ترساندم: «کانونی موازی». دوسالی است این صداها با الحان مشفقانه و گاه هشداردهنده به شیوه‌های گوناگون می‌گویند «کانونیان بشتابید! اگر مواضع‌تان را تغییر ندهید کانونی موازی از راه خواهد رسید؛ و باد شما را خواهد برد.» و نمی‌دانند که می‌دانیم، خوب می‌دانیم؛ سال‌هاست تلاش برای پروراندن نویسندگان موازی، شاعران موازی، نشریات موازی، انجمن‌های موازی، ناشران موازی، روزنامه‌نگاران موازی آغاز شده است تا نویسندگان، شاعران، ناشران، روزنامه‌نگاران و نشریات مستقل به حاشیه رانده شوند؛ غافل از این‌که کلمات حرمت دارند. برای ماندن باید حرمت کلمه را دریافت و نفس‌نگارش را شناخت، چون تاریخ ادبی غربال‌به‌دست از راه خواهد رسید.

جهت یادآوری، در این سال‌ها مگر ندیده‌ایم عکس‌های تمام‌قد از راه رسیدگانی را بر جلد یا صفحه‌ی نشریه‌ای در کنار عکس ۳×۴ نیما، هدایت یا فروغ. اما دیدیم که هیچ‌یک از این کارها ذره‌ای از ارج نیما، هدایت و فروغ نکاست، تنها دست‌آورد آن شاید شهرتی ۱۵ دقیقه‌ای برای حمایت‌شوندگان بود. یا روشن است که جایزه‌های به‌ظاهر خصوصی غیردولتی چه‌گونه برای بیان ارادت خود به دریافت‌کنندگان از کیسه‌ی ادبیات خرج می‌کنند تا دست در دست تبلیغات رسانه‌ی و تیراژهای غیرواقعی خبر از روابط فراادبی بدهند. این مسائل بر کسی پوشیده نیست اما مگر می‌شود جلوه‌های هستی اجتماعی چهل و چندساله‌ی «کانون نویسندگان ایران» را به بایگانی تاریخ سپرد یا به نسیان وا گذاشت. وظیفه داریم نسبت به آزادی بیان همگان و مبارزه با سانسور، که رکن اصلی منشور کانون است و مطالبه‌ای به‌حق و تغییرناپذیر، وجدانی آگاه داشته باشیم. زیرا نیاز به آزادی یک ضرورت است نه سرگرمی. از این رو بر این باورم که ماهیت وجودی کانونی موازی که کانونیان را از آن می‌ترسانند از دو حال خارج نیست. یا قرار است از راه برسد و مبنای‌اش مبارزه با سانسور و تلاش برای آزادی بیان برای همگان باشد که حضورش غنیمت است و زهی سعادت. یا می‌خواهد ادامه‌دهنده‌ی انجمن‌ها و محفل‌های دوره‌نی خودی باشد که مبارک‌شان باد؛ و روزی روزگاری اگر خدای ناکرده به تعطیلی کشیده شد یا آزادی هر یک از اعضایش به خطر افتاد

همین کانونی که به زعم آن‌ها جز ارسال بیانیه کاری از آن ساخته نیست چون همیشه از حقوق‌شان دفاع خواهد کرد.

تاسف اما زمانی قوت می‌گیرد که بدانی کسانی روزی با آگاهی از منشور و اساسنامه‌ی «کانون نویسندگان ایران» درخواست عضویت آن را امضا کرده‌اند؛ اما امروز هم بر این عضویت پا می‌فشارند و هم درخواست آزادی بیان را از طرف «کانون نویسندگان ایران» عاملی منفی و منافی با نشر و چاپ کتاب می‌دانند. باید به این اعضای گرامی یادآوری کرد که نمی‌شود آزادی بیان را در چارچوب آثار شخصی خود خواست و مرگ را برای همسایه؛ یا سال‌های بسیار طولانی هم عضو ماند و هم کنار نشست تا آب‌ها از آسیاب بیفتد و با این توجیه که اعضای حاضر در کانون فلان دیدگاه را دارند کنار گرفت؛ دوست عزیز تو خود می‌دانی که کانون نه ملکی طلق هیچ‌یک از اعضا است، نه حزب سیاسی. کانون نهاد صنفی نویسندگان است با سلاقی مختلف و دیدگاه‌های متفاوت و به هیچ حزب، دسته و گروهی وابسته نیست. هرچند تعدادی از اعضای آن ممکن است بیرون از جلسات کانون تعلقات سیاسی داشته باشند، اما هستند کسانی در میان اعضای آن که به هیچ حزب یا جریان سیاسی وابستگی و تعلق خاطر ندارند. آن‌چه آنان را گرد هم آورده پایبندی به منشور کانون است و بس. پس چرا با حضور و مشارکت فعالان پا به میدان نمی‌گذاری؟ نمی‌شود کنار گود نشست و پیوسته ساز مخالف زد.



اعضای گرامی شاید به دلیل سال‌ها دوری فراموش کرده‌اید که کانون با چه تنگنایی روبه‌رو است. مگر می‌شود از کسی که دست و پایش را بسته‌اند خواست در مسابقه‌ی دو شرکت کنند. دوستان عزیز همان‌طور که می‌دانید تمام دارایی کانون را می‌شود در یک کلاسور جا داد و در کوله‌پشتی نهاد، چون کانون برای حفظ استقلالش از هیچ شخص، نهاد یا جریانی کمک مالی دریافت نمی‌کند؛ پس نمی‌تواند صندوق مالی تشکیل دهد یا تعاونی مسکن؛ همان‌طور که قدرت اجرایی ندارد که از این یا آن ناشر درخواست چاپ کتاب اعضای خود را داشته باشد؛ صدور بیانیه‌های‌اش به اقتضای شرایط است. همان شرایطی که «شب‌های شعر و داستان»‌اش را به تعطیلی کشاند و جلوی مراسم بزرگداشت بزرگان‌اش را گرفت و راه هر نوع فعالیت صنفی را بر آن بست و مانع برگزاری مجمع عمومی‌اش شد. بگذریم ... به هر حال هر کسی در ذهن خود لولویی دارد! لولوی ذهن یکی آزادی بیان است، لولوی ذهن دیگری کانونی موازی و ... لولوی ذهن من، اما، هم‌چنان شمایل شب است!

## صورت مسئله را عوض نکنید!

محسن حکیمی



ناشران وابسته به دولت به یک چشم نگاه کرده است؟ باید از دنیای واقعی خیلی پرت بود تا بتوان به این پرسش پاسخ مثبت داد. کیست که نداند که حتی در زمینه‌ی خواست‌های «صنفي» محض نیز تشکل‌های جامعه‌ی مدنی باید کاملاً و یکسره وابسته به دولت باشند تا بتوانند اساساً به رسمیت شناخته شوند، چه رسد به این که بتوانند به این خواست‌ها دست یابند! نمونه‌ی

آن سندیکای کارگران شرکت واحد است، که به هزار زبان قسم خورده است و همچنان قسم می‌خورد که حرفی جز مطالبات «صنفي» از قبیل افزایش دستمزد و نظایر آن ندارد. فقط خواهه حافظ شیرازی نمی‌داند که چه بلایی بر سر این تشکل «صنفي» مستقل و فعالان آن آوردند! بنابراین، متأسفم که باید به آقای معاون وزیر ارشاد بگویم که این سخن که تشکل‌های مستقل و «غیرخودی» همچون کانون نویسندگان ایران مشکلی برای فعالیت «صنفي» نخواهند داشت بیشتر به شوخی شبیه است تا سخنی جدی.

بدین سان، آقای صالحی با طرح مسئله به صورت تقابل دروغین «سیاسی‌کاری» و «صنفي‌کاری» تلاش کرد که امری غیرواقعی را به جای واقعیت بنشاند و در واقع به نویسندگان آدرس غلط داد و آنها را پی نخود سیاه فرستاد. کانون نویسندگان ایران در بیانیه‌ی خود کوشید که این آدرس غلط را تصحیح کند، یعنی مسئله‌ای را که روی سرش قرار داده شده بود روی پا برگرداند و با بیان شمه‌ای از سرکوبی که در این سی و چند سال در حق کانون روا داشته شده نشان داد که، درست برعکس نظر آقای صالحی، این جمهوری اسلامی بوده که کانون آزادی‌خواه را سرکوب کرده است و، بنابراین، آن که باید «پوست‌اندازی» کند حاکمیت است نه کانون نویسندگان ایران.

**اما بیايد اين فرض محال را مطرح کنیم که کانون دست از مبارزه برای آزادی بیان بردارد و فقط به «فعالیت صنفي» بپردازد. اما، اولاً، مگر یک وجه همین «فعالیت صنفي» نویسندگان عضو کانون اعتراض به سانسور کتاب‌های‌شان از سوی وزارت ارشاد نیست؟**

اما مسئله در حد سخن معاون ارشاد و پاسخ کانون باقی نماند. روزنامه‌ی «آسمان» به نمایندگی از جریان‌ی وابسته به حکومت که هیچ‌گاه آزادی‌خواهی و استقلال کانون نویسندگان ایران را برتابیده است و کانون را همچون خود خاضع در برابر سانسور و وابسته و آویزان به حاکمیت می‌خواهد بی‌درنگ دست به کار شد و به گونه‌ای ظریف و زیرکانه سیاستی را در مورد کانون به نمایش گذاشت که بیراه نرفته‌ام اگر آن را سیاست تلاش برای به حاشیه‌راندن کانون به کمک تشکیلات‌سازی موازی بنامم. چنین

آقای صالحی، معاون فرهنگی وزارت ارشاد جمهوری اسلامی، اعلام کرد که کانون نویسندگان ایران برای آن که بتواند «فعالیت مجدد» کند باید «پوست‌اندازی» کند. پاسخ کانون به معاون ارشاد تحت عنوان «کدام یک باید «پوست‌اندازی» کنند: آزادی‌خواهان یا سرکوبگران؟» بر این نکته‌ی اساسی مبتنی است که تصور آقای صالحی از مسئله‌ی مورد بحث، وارونه است. صورت واقعی مسئله، چنان که کانون بیان کرده است، تقابل «آزادی‌خواهی» و «سرکوبگری» (استبداد) است. اما، از نظر آقای صالحی، مسئله عبارت است از تقابل «سیاسی‌کاری» و «صنفي‌کاری». به زعم ایشان، برخورد جمهوری اسلامی با کانون نویسندگان ایران ایرادی نداشته و ندارد و ایراد در کانون است که به جای «فعالیت صنفي» اقدام به «فعالیت سیاسی» کرده است. او در پاسخ به خبرنگار گروه ادب و هنر روزنامه‌ی «آسمان» که پرسیده است: «آیا مشخصاً منظورتان از «پوست‌انداختن» کانون این است که فعالیت سیاسی نکنند؟» چنین گفته است: «عمدتاً همین است. یکی از نکته‌ها همین است، نه تمام نکته‌ها. [کانون نویسندگان ایران] می‌تواند یک کانون صنفي‌تر با اعضای فراگیرتر باشد.» (آسمان، شماره‌ی اول، ۲۶ بهمن ۱۳۹۲). چنان که می‌بینیم، منظور معاون ارشاد از «پوست‌اندازی» کانون دست کشیدن کانون از بسیاری چیزهاست که فقط یکی از آنها «فعالیت سیاسی» است. اما حتی اگر منظور معاون ارشاد را به همین یک نکته محدود کنیم، منظور ایشان از «پوست‌اندازی» کانون این است که کانون حرف آزادی بیان را نزند. زیرا پُر واضح است که آنچه فعالیت کانون را «سیاسی» می‌کند دفاع از او آزادی بیان است، و کانون برای آن که فعالیت‌اش «سیاسی» نباشد باید از هرگونه مخالفت با سانسور و دفاع از آزادی بیان دست بردارد. کانون در پاسخ خود به درستی گفته است که دفاع از آزادی بیان «جانمایه و دغدغه‌ی اصلی» اوست و در صورت منتفی شدن این امر اساساً چیزی از کانون باقی نخواهد ماند که نیازی به پوست‌انداختن یا نینداختن داشته باشد. اما بیايد این فرض محال را مطرح کنیم که کانون دست از مبارزه برای آزادی بیان بردارد و فقط به «فعالیت صنفي» بپردازد. اما، اولاً، مگر یک وجه همین «فعالیت صنفي» نویسندگان عضو کانون اعتراض به سانسور کتاب‌های‌شان از سوی وزارت ارشاد نیست؟ پس، می‌بینیم که مقابله‌ی نویسندگان با سانسور به عنوان یک خواست «صنفي» به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر مستلزم «فعالیت سیاسی» آنان است، زیرا نهادی که اعمال سانسور می‌کند، دولت است. به سخن دیگر، دوگانه‌ی دروغین و غیرواقعی «سیاسی‌کاری» و «صنفي‌کاری» در همان قدم نخست جای خود را به تقابل واقعی «آزادی‌خواهی» و «سرکوبگری» می‌دهد. ثانیاً، آیا به راستی آقای صالحی از ما می‌خواهد باور کنیم که تشکلی مستقل چون کانون نویسندگان ایران در مورد خواست‌های رفاهی (که به‌غلط به «صنفي» مشهور شده‌اند\*) همچون حق‌التألیف و حق‌الترجمه، بیمه‌ی نویسندگان، مسکن و نظایر آنها، که به نظر من اهمیت آنها به هیچ‌وجه کمتر از آزادی بیان نیست، مشکلی نخواهد داشت؟ کانون نویسندگان ایران و جانمایه‌ی آن یعنی آزادی‌خواهی را کنار بگذاریم. آیا در این سی و چند سال وزارت ارشاد به مسائل «صنفي» ناشران مستقلاً که مشکل اساسی‌شان نه آزادی‌خواهی بلکه صرفاً مسائل مربوط به «صنفي»‌شان است و مسائل «صنفي»

کانون چیزی نیست جز همان مخالفت با سانسور و دفاع از آزادی بیان. اما هدف «آسمان» از توصیف خواست کانون با این کلمات این است که، به زعم خود، کانون نویسندگان ایران را برای «نسل جدید نویسندگان و شاعران ایرانی» به لولوخورخوره‌ای تبدیل کند که باید از آن فاصله گرفت و به جای پیوستن به کانون - که گویا با «سیاست‌بازی» خود به مانع «عمده»ی تشکیلات «صنفی» نویسندگان تبدیل شده است - به طرف ایجاد این «تشکیلات صنفی» رفت. روزنامه‌ی «آسمان» طوری از جوانان از جمله «نویسندگان و شاعران جوان» سخن می‌گوید که گویی آنان هیچ میانه‌ای با آرمان‌خواهی و رادیکالیسم ندارند و همه همچون سیاست‌گذاران این روزنامه در بست سینه‌چاک سیاست‌های دولت «اعتدال و تدبیر» روحانی و کشته‌مردی «تعامل و چانه‌زنی» با این دولت هستند. غافل از آن که همین جوانان و از آن میان خیل نویسندگان و شاعران جوان بودند که

در تظاهرات پرشور پس از انتخابات اخیر شعار رادیکال و آرمان‌خواهانه‌ی «آزادی زندانیان سیاسی» را در خیابان‌ها فریاد زدند، شعاری که بیان یکی از مطالبات پایه‌ای مردم است و دولت روحانی از جمله با وعده‌ی آن توانست روی کار آید.

اما نکته‌ی مهم‌تری که در نقل قول فوق به چشم می‌خورد و باید حتماً مورد نقد و بررسی قرار گیرد این است که گویا نویسندگان می‌توانند



بدون ورود به عرصه‌ی سیاست به مطالبات «صنفی»شان دست پیدا کنند. حتی اگر بپذیریم که سانسور فقط «یکی از مشکلات عمده‌ی نویسندگان ایران» است، چنان که جلوتر اشاره کردم، مقابله با سانسور به عنوان یک مطالبه‌ی «صنفی» در گرو ورود به عرصه‌ی سیاست است، که «آسمان» آن را «سیاست‌بازی» می‌نامد. در مورد سایر مطالبات «صنفی» چه طور؟ آیا تلاش برای دست‌یابی به آنها نیز مستلزم فعالیت سیاسی نیست؟ یکی از خواست‌های صنفی نویسندگان بیمه است. در مورد کارگرانی که به استخدام کارفرما درمی‌آیند، قانون کارفرما را موظف کرده است که کارگران را بیمه کند (بیمه‌ی بازنشستگی و درمانی). کارفرمای نویسنده، ناشر است. اما چون ناشر نویسنده را استخدام نمی‌کند، مشمول قانون نمی‌شود، یعنی مجبور نیست نویسنده را بیمه کند. از سوی دیگر، نویسندگان فاقد قدرت متحد و متشکلی هستند که بتواند دولت را مجبور به بیمه‌ی درخور و شایسته‌ی آنان کند. بنابراین، نه کارفرمای خصوصی و نه دولت هیچ یک به طور قانونی موظف نیستند نویسندگان را بیمه کنند. از چند سال پیش (در دولت خاتمی)، وزارت ارشاد نقش کارفرما را برعهده گرفت و تحت «قرارداد بیمه صاحبان حرف و مشاغل آزاد»، که شرایطی یکسره متفاوت با بیمه‌ی اجباری دارد، اقدام به بیمه‌ی «پدیدآورندگان آثار» کرد. طبق بیمه‌ی اجباری سازمان تأمین اجتماعی، ماهانه معادل ۳۰ درصد دستمزد هر کارگری بابت بیمه‌ی کارگران به این سازمان پرداخت می‌شود: ۲۳ درصد کارفرما، ۷ درصد کارگر. در بیمه‌ی صاحبان حرف و مشاغل آزاد، این سهم‌بندی به صورت زیر است: کل مبلغی که از درآمد

بود که در کنار سیاست سرکوب کانون سیاست دیگری خود را عیان ساخت که هدف‌اش ختناسازی و به حاشیه‌راندن کانون نویسندگان ایران از طریق ایجاد تشکل «صنفی» نویسندگان است. محور این سیاست همان عوض کردن صورت مسئله به شیوه‌ی معاون ارشاد است، یعنی تلاش برای جایگزین کردن تقابل واقعی آزادی و استبداد با دوگانه‌ی دروغین «سیاسی‌کاری» و «صنفی‌کاری». با این تفاوت که «آسمان» خود کوشید با طرح یک دوگانه‌ی کاذب دیگر به دوگانه‌ی مورد نظر معاون ارشاد مبنای نظری و در واقع ایدئولوژیک ببخشد: دوگانه‌ی «راه روشنفکری سارتری» و «راه روشنفکری آرونی». همین جا و پیش از ادامه‌ی بحث بگویم که کانون نویسندگان ایران نه تنها با ایجاد این یا آن نوع تشکل «صنفی» نویسندگان مخالف نیست بلکه از آن کاملاً استقبال می‌کند، به شرط آن که این تشکل‌ها مستقل و غیردولتی باشند و واقعاً از دل توده‌ی نویسندگان جوشیده و بیرون آمده باشند، نه آن که سرخ آنها در دست حکومت و جریان‌های وابسته به آن باشد.

اما تلاش «آسمان» برای جایگزینی تقابل آزادی‌خواهی و سرکوبگری با دوگانه‌ی «سیاسی‌کاری» و «صنفی‌کاری» در همان شماره‌ی نخست این روزنامه خود را نشان داد، به طوری که یک صفحه‌ی کامل را به این مطلب اختصاص داد و در آن از قول نویسنده‌ای جوان کانون نویسندگان ایران را «کانونی برای سیاست‌بازی» نامید. خبرنگار گروه ادب و هنر «آسمان» در ادامه‌ی نقل قول فوق از معاون

ارشاد نوشت: «...نسل جدید نویسندگان و شاعران ایرانی معتقدند دامن زدن به رویکردهای ایده‌آلیستی در فضای اجتماعی - سیاسی ایران راه به جایی نمی‌برد و معتقدند باید با تشکیل نهاد صنفی و تقویت آن از رهگذر تعامل و چانه‌زنی به جای تقابل، راه را بر فعالیت نویسندگان در ایران هموار کرد. از این رو، در بخشی از اعضای کانون نویسندگان و همچنین نویسندگان و شاعران جوان رویکردهای رادیکال هواخواه ندارد و خواهان تغییر این مشی هستند... به اعتقاد بسیاری از فعالان ادبیات در ایران، کانون نویسندگان همه‌ی مطالبات اهالی قلم را در حذف سانسور خلاصه کرده است، در حالی که سانسور به عنوان یکی از مشکل‌های عمده‌ی نویسندگان ایران مطرح است. در این شرایط، با در نظر گرفتن خواست عموم نویسندگان و شاعران و منافع حداکثری آنها و پرهیز از دامن زدن به رویکردهای ایده‌آلیستی، ضرورت بازنگری در این مشی بیش از گذشته احساس می‌شود؛ موضوعی که بسیاری از نویسندگان نسل جوان و برخی از پیش‌کسوت‌های عضو کانون انتظار دارند و داشتن نهادی صنفی را حق خود می‌دانند. البته به نظر می‌رسد اعضای کانونی کانون نویسندگان به آن تن نمی‌دهند و لابد جوان‌ترها را بر آن می‌دارد در آینده دور یا نزدیک تشکیلاتی صنفی را برای پیگیری حقوق و مطالبات‌شان راه‌اندازی کنند. عمده دلیلی که تا کنون فعالان جوان‌تر را از این اقدام بازداشت، وجود کانون نویسندگان است...» (همان‌جا).

هر کس که با منشور کانون نویسندگان ایران و عملکرد چهل و پنج ساله‌ی این تشکل نویسندگان آزادی‌خواه آشنا باشد می‌داند که منظور از «رویکردهای ایده‌آلیستی» و «رویکردهای رادیکال»



من، بی آن که بخواهم وارد این بحث شوم که در تقابل بین مارکسیسم و لیبرالیسم حق با کدام طرف است و این که آیا واقعاً شور و هیجان و رادیکالیسم لزوماً با خردورزی مغایرت دارد یا نه، به عنوان یکی از دبیران کانون اعلام می‌کنم که تا آن‌جا که به کانون نویسندگان ایران به ویژه دوره‌ی سوم فعالیت آن مربوط می‌شود دوگانه‌ی «مارکسیسم» و «لیبرالیسم» دوگانه‌ای یکسره دروغین و غیرواقعی است و هیچ جایگاهی در تعیین مواضع کانون ندارد. مواضع کانون نویسندگان ایران طبق منشور آن و بر اساس همان رویارویی عینی، واقعی و مادی بین آزادی بیان و سانسور تعیین شده و می‌شود و نه بر اساس این یا آن ایدئولوژی، خواه مارکسیسم باشد یا لیبرالیسم یا مذهب. کانون نویسندگان ایران پرچمدار جنبشی واقعی و غیرایدئوتیک است که مطالبه‌ی آن آزادی بیان بی‌هیچ حصر و استثنا برای همگان است. اعضای آن ممکن است دارای این یا آن ایدئولوژی باشند، اما کانون در مقام تشکل جنبش اجتماعی آزادی بیان فراتر از هرگونه ایدئولوژی است. این تشکل نویسندگان آزادی‌خواه و مستقل بر اساس تقابل آزادی و استبداد شکل گرفته است و تلاش برای جایگزین کردن صورت مسئله‌ی واقعی کانون نویسندگان ایران با دوگانه‌ی غیرواقعی و کاذب «مارکسیسم» و «لیبرالیسم» همان قدر عبث است که کوشش برای تعویض آن با دوگانه‌ی دروغین «سیاسی‌کاری» و «صنغی‌کاری». صورت مسئله‌ی واقعی کانون هیچ وقت این نبوده و این نیست که راه مارکسیسم را بپیماید یا راه لیبرالیسم را؟ همان گونه که گفتم، من در این‌جا نمی‌خواهم وارد این بحث شوم که مارکسیست‌ها درست می‌گویند یا لیبرال‌ها. اما فرض کنیم حق با لیبرال‌ها باشد و آنان همان‌گونه باشند که «آسمان» گفته است: خردورز و بردبار، بدور از مانیفست‌پردازی هیجان‌زده. مشکل آنها تازه از این‌جا به بعد شروع می‌شود، زیرا آنها می‌خواهند کانون نه راه مارکسیسم (که به زعم آنها راه کنونی کانون است) بلکه راه لیبرالیسم را بپیماید. یعنی دیدگاه لیبرال‌ها این نیست که تشکل نویسندگان اساساً نباید ایدئوتیک باشد. مشکل آنها فقط مارکسیستی بودن این ایدئولوژی است. به عبارت روشن‌تر، آنها می‌خواهند ایدئولوژی لیبرالیسم را جایگزین ایدئولوژی مارکسیسم کنند.

بدین‌سان، پرسشی که نویسندگان باید به آن پاسخ دهند چنین است: کانون به مثابه‌ی تشکل جنبش واقعی آزادی بیان در برابر سرکوبگران آزادی‌ستیز، یا به عنوان تشکل روشنفکران ایدئولوژی‌پرداز اعم از مارکسیست و لیبرال؟ پاسخ به این پرسش است که صف نویسندگان آزادی‌خواه و مستقل را از صف نویسندگان وابسته به حکومت و توجیه‌گران و مجیزگویان دستگاه سانسور جدا می‌کند. تا آن‌جا که این صف‌بندی رعایت شود، تمام نویسندگان آزادی‌خواه و مستقل اعم از مارکسیست و لیبرال و مذهبی و... می‌توانند در کنار هم و در قالب کانون نویسندگان ایران برای آزادی بیان مبارزه کنند. کانون از این تنوع آرا و عقاید نه تنها آسیب نمی‌بیند بلکه هر دم شکوفاتر و رزمنده‌تر می‌شود. آسیب آن‌گاه به کانون وارد می‌شود که این بستر واقعی و عینی مشترک از میان برود و نویسندگان مارکسیست و لیبرال و مذهبی در کسوت رقیب به جنگ حیدری- نعمتی با یکدیگر بپردازند و کانون را شقه‌شقه کنند، پروژه‌های که موازی‌سازی‌ها و بدیل‌سازی‌های «آسمان» و شرکاء برای خدمت به آن طرح‌ریزی شده‌اند.

اسفند ۱۳۹۲

پانویس

\* «صنف» را واژه‌نامه‌ها معمولاً مجموعه‌ی افراد شاغل در یک حرفه‌ی واحد تعریف می‌کنند. اما این تعریف کلی‌تر از آن است که چیزی را روشن کند. می‌توان «خودروسازی» را یک حرفه‌ی واحد در نظر گرفت و این نتیجه را به دست آورد که مجموعه‌ی افراد شاغل در خودروسازی «صنف خودروسازی» را تشکیل می‌دهند. در همان حال، می‌توان گفت در

هر کس که با منشور کانون نویسندگان ایران و عملکرد چهل و پنج ساله‌ی این تشکل نویسندگان آزادی‌خواه آشنا باشد می‌داند که منظور از «رویکردهای ایده‌آلیستی» و «رویکردهای رادیکال» کانون چیزی نیست جز همان مخالفت با سانسور و دفاع از آزادی بیان.

ماهان‌های بیمه‌شدگان کسر می‌شود ۲۰ درصد است که ۱۸ درصد آن را بیمه‌شده و ۲ درصد دیگر را دولت می‌پردازد. در عین حال، بیمه‌ی بیکاری و نیز بسیاری از خدمات مربوط به بیمه‌ی اجباری به بیمه‌ی صاحبان حرف و مشاغل آزاد تعلق نمی‌گیرد. تنها کاری که وزارت ارشاد به عنوان کارفرما برای پدیدآورندگان آثار کرد این بود که پرداخت حدود ۵۵ درصد از ۱۸ درصد سهم بیمه‌شده را برعهده گرفت. می‌بینیم که در بیمه‌ی پدیدآورندگان آثار، که شامل نویسندگان نیز می‌شود، مبلغی که پدیدآورنده باید بپردازد بیشتر و خدماتی که به او تعلق می‌گیرد بسیار کمتر از بیمه‌ی اجباری است. در مقابل، سهمی که وزارت ارشاد به عنوان کارفرما می‌پردازد بسیار کمتر از سهم کارفرمایان دیگر است و طبعاً خدماتی که بیمه‌شدگان دریافت می‌کنند بسیار کمتر از خدمات بیمه‌شدگان اجباری است. بسیاری از نویسندگان از سرناچاری پرداخت این سهم بیشتر و دریافت خدمات کمتر را پذیرفته‌اند، زیرا این بیمه را اسبی پیشکشی می‌دانند که قاعدتاً نباید دندان‌اش را شمرد. چنین است ماجرا فقط در مورد یکی از مطالبات «صنغی» نویسندگان، مطالبه‌ای که این‌گونه گروگان قدرتمداران حاکم شده است و دولت هر زمان که بخواهد می‌تواند حتی از این اسب پیشکشی فاقد دندان همچون حربه‌ای علیه نویسندگان آزادی‌خواه و مخالف استفاده کند. آیا، به نظر شما، درخواست شرایط بهتر یا حداقل برابر با کارگران از دولت در گرو ورود به عرصه‌ی سیاست نیست؟ مگر در سال‌های اخیر شاهد ناتوانی دردآور نویسندگان بیماری چون شهرام شیدایی و محمود استادمحمد از پرداخت هزینه‌های سرسام‌آور درمان خود نبودیم؟ آیا اگر کانون نویسندگان ایران برای مقابله با این خفت و حفظ شأن و کرامت انسانی نویسنده وارد عرصه‌ی سیاست شود، «سیاست‌بازی» کرده است؟

اما، علاوه بر دوگانه‌ی «سیاسی‌کاری» و «صنغی‌کاری»، دوگانه‌ی دیگری که «آسمان» کوشید آن را جایگزین تقابل واقعی آزادی‌خواهی و استبداد کند دوگانه‌ی «زان‌پل سارتر» و «ریمون آرون» بود. روشن است که منظور «آسمان» تقابل این دو متفکر در مرحله‌ی واپسین زندگی آنهاست، یعنی زمانی که سارتر از مارکسیسم دفاع می‌کرد و آرون از لیبرالیسم. «آسمان» می‌خواهد بگوید راه کانون نویسندگان ایران راه مارکسیسم است، حال آن که باید راه لیبرالیسم را بپیماید. به زعم «آسمان»، راه نخست راه «شور و هیجان» است و راه دوم راه «اعتدال و خردورزی»: «...در این روزگار که چنین رویه‌ای نیز بین بخشی از بدنه‌ی روشنفکرانه‌ی ایران به وجود آمده است، شاید باید انتخاب کرد... بین شور سارتری و خرد آرونی... روشنفکری هیجان‌زده‌ی مانیفست‌دهنده و روشنفکری تفسیرگرای بردبار... من رفتار روشنفکرانه‌ی رمون آرون را به واقعیت دنیای خود نزدیک‌تر می‌بینم؛ رفتار روشنفکرانه‌ای که بردبار است و تفسیری، و صد البته این یک منش اعتدالی‌ست و دور از هیجان و رادیکالیسمی که در لحظه شاید باشکوه به نظر برسد اما دود می‌شود و به هوا می‌رود... نوستالژی رفتار رادیکالی سلبی پرونده‌ای که دوران بایگانی‌اش رسیده است.» (آسمان، سرمقاله‌ی شماره‌ی ۳، ۲۸ بهمن ۱۳۹۲).

## خدای مهربان من نیازی به حمله و دفاع ندارد

قباد حیدر



بر مرد رباخواری  
نیستم / من اما  
نیمه‌های شب ز  
بامی بر سر / بامی  
نجستم (شاملو)  
آیا محمد  
مختاری و پوینده

هر یک هزاران نبودند؟ چه کسی باید پوست عوض کند؟ شمایی که در برنامه‌ی چراغ و امثالهم بوق و کرنا به دست گرفته‌اید آیا فرصتی به پنج میلیون آواره از وطن خود خواهید داد که از آرزوها و رنج‌هایشان در تلویزیون میلی شما بگویند؟ دگراندیش کیست؟ مایی که به تمامی ایرانی هستیم یا شما که وابسته به انواع عقاید برون‌مرزی و مهاجر و مهاجم هستید؟ قصدم شعار دادن نیست اما بدانید ما آخرین بازمانده‌ی انسان‌هایی هستیم که هنوز آزادی را فراموش نکرده‌اند برای ما ماندن با ید گذشته‌ی نه چندان دور شما هم آنالیز شود. در این جا هنوز خون‌هایی می جوشد

اندیشه را سرند می‌کنند /  
دانه‌های ریز / از سوراخ‌های مشبک  
گذشته‌اند / دانه‌های درشت باید /  
شکسته شوند (احمد حیدریگی)

چرا ما را شکسته می‌خواهید؟ اگر می‌خواهید قومی را بشناسید به سراغ آثار ادبی آن‌ها بروید. همه می‌دانند در این سرزمین کسانی هستند که دارای افکاری مگر عقاید شما هستند و شما به آنان امر می‌کنید پوست بیندازند و هم رنگ شما شوند. اما من معنا و تأثیر کانون نویسندگان ایران را بدین گونه برایتان ترجمه می‌کنم. یک عضو کانون به نام حکیم ابوالقاسم فردوسی باعث شد برخلاف تمام ملل مغلوب که تن به زبان و فرهنگ عربی داده‌اند؛ ما هنوز پارسی می‌گوییم، اندیشه می‌کنیم و زندگی. نه نمی‌شود عزیزان من، تاریخ را شما نمی‌نویسید این ماییم که روزهایی که بر ما گذشته را برای آیندگان مکتوب می‌کنیم و آواره‌های وطن از رنج‌هایشان خواهند نوشت. این ما هستیم که مانده‌ایم با کشوری دردمند و این همه شاهپور غلامرضا. شماپایان خوش باشید.

بی‌گمان نادرشاه، هیتلر، چنگیز، تیمور و دیگر پادشاهان خون‌ریز می‌توانستند آدم‌های مهربانی باشند، یک کشا ورز نمونه یا یک راننده‌ی تاکسی مهربان، اما خاک آن‌ها را در کمرگاه پدری و نهاد و در زهدان مادری که در جگر افیای خاصی بودند به موجودیت رساند و آنان روزی به ناتوانی انسان‌ها و گمراهی آنان پی بردند و با هر اشاره انسانی و انسان‌هایی را از هستی ساقط کردند. طالبان؛ القاعده و سیاستمداران جنگ در نقاط مختلف خاورمیانه هم بر این باورند که خدایشان داناتر و محق‌تر است. همان‌گونه که هموطنان فرهیخته‌ی ما در نشریه‌ی پر فراز کیهان می‌پندارند این گربه فقط متعلق به آنان است و با هر اشاره‌ی آنان باید چنگ‌هایش را در دل و روح خود فرو کند و فرزندانش را آواره‌ی دنیا کند. بسیاری از همین هنرمندان میل‌نشین یا آنان که روی صندلی نشسته و یا بزرگان هنری که روی تل‌سوخته‌ی خاک این مملکت نشسته‌اند دانایی خود را مرهون قلم استادانی نظیر هدایت، درویشیان، شاملو، دولت‌آبادی، به آیین و قاضی و فروغ و دیگر بزرگان هستند که اکثراً اعضای محترم کانون نویسندگان ایران بوده و هستند. کانون نویسندگان ایران آخرین بازمانده‌ی آرزومندی حریت ایرانیان است که هنوز با تن و روح مجروح برای حفظ حرمت و بقای آزادی و معنای آن علمی را افراشته نگاه داشته است. اگر شماپایان حکم و ابلاغ و دستور پوست‌اندازی می‌دهید؛ نه در موضعی انسانی و برابر؛ که متکی به مرگ و محبس و انحصار این کار را می‌کنید. در غیر این صورت چگونه به خود اجازه می‌دهید دستور تغییر ماهیت جمعی؛ انسان‌هایی را بدهید که به هزار و یک دلیل از صاحبان اصلی این سرزمین به شمار می‌روند. من یک تازه از راه رسیده‌ام و می‌دانم کسانی در این بین به نام زیبایی انسان اشتباهاتی مرتکب شده‌اند؛ اما بین شما و اعضای کانون چه کسی دست به خون دیگران آغشته است؟

من اما هیچ کس را / در شبی  
تاریک و توفانی نکشتم / من اما راه

خودروسازی دهه‌ها «حرفه‌ی واحد» مثل جوشکاری، تراشکاری، برقکاری و... وجود دارد و منظور از صنف مجموعه‌ی افراد شاغل در هر یک از این حرفه‌هاست: صنف جوشکار، صنف تراشکار، صنف برقکار و... تعریف بالا نشان نمی‌دهد که منظور از «صنف» کدام یک از اینهاست. تا آن‌جا که متون تاریخی نشان می‌دهند، «صنف» به مجموعه‌ی افرادی گفته می‌شود - اعم از صنعتگر یا کاسب - که نه بر اساس رابطه‌ی اجتماعی سرمایه (خرید و فروش نیروی کار) بلکه بر پایه‌ی رابطه‌ی اجتماعی استاد- شاگردی فعالیت تولیدی یا توزیعی یا خدماتی می‌کنند. به عبارت دیگر، صنف مقوله‌ای ماقبل سرمایه‌داری و قرون وسطایی است. به این معنا، اکنون در ایران حتی تولید و توزیع خرد نیز تولید و توزیع سرمایه‌دارانه (خرده بورژوازی) است و نمی‌توان مجموعه‌ی افرادی که در این زمینه‌ها فعالیت می‌کنند صنف نامید. قابل ذکر است که جمهوری اسلامی می‌کوشد رابطه‌ی استاد- شاگردی را زنده کند، به طوری که اخیراً طرحی را تحت عنوان «آموزش استاد- شاگردی» تصویب کرد که بر اساس آن کارگران به عنوان شاگرد یا کارآموز چند سال به طور رایگان برای سرمایه‌داران کار می‌کنند. روشن است که این طرح بی‌حقوقی کارگران و ارزانی نیروی کار را بیش از پیش تشدید می‌کند.

اما آنچه در ایران اتفاق افتاده این است که در حالی که رابطه‌ی استاد- شاگردی از نظر اقتصادی جای خود را به رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار داده است (زیرا نظام مزدی محصول انحلال نظام استاد- شاگردی است و کارگر باید از سلطه‌ی قید و بند اصناف و قواعد و مقررات آنها برای شاگردان رهایی یابد تا به کارگر مزدی تبدیل شود، ابتدا در مانوفاکتور سپس در صنعت بزرگ) و اکنون حضور رابطه‌ی استاد- شاگردی در اقتصاد ایران حضوری کاملاً جزئی و حاشیه‌ای و بی‌اهمیت است، فرهنگ سرمایه‌داری صنعتی مدرن - به ویژه در تولید خرد - به طور کامل جای فرهنگ سنتی و قرون وسطایی استاد- شاگردی را نگرفته است. کاربرد مقوله‌ی صنف از سوی جمهوری اسلامی و تدوین قانون نظام صنفی و نام‌گذاری تشکل کارگری به عنوان انجمن صنفی در قانون کار با هدف حفظ و اشاعه‌ی فرهنگ سنتی و قرون وسطایی در مقابل فرهنگ سرمایه‌داری صنعتی مدرن است. ممکن است گفته شود که واژه‌ی «صنف» در این قوانین نه به معنای قرون وسطایی آن بلکه به معنای «حرفه» به کار رفته است. این، توجیهی بیش نیست. زیرا صنف و حرفه دو مفهوم متفاوت‌اند و آنها را نمی‌توان به جای هم به کار برد. حرفه به معنای شغل یا پیشه است، حال آن که صنف جمعی از افراد است که، همان‌گونه که گفتم، بر اساس رابطه‌ی استاد- شاگردی فعالیت تولیدی یا توزیعی یا خدماتی واحدی انجام می‌دهند. به بیان دیگر، صنف نوعی تشکل است، هرچند به معنایی اولیه و ابتدایی. مفهوم معادل صنف نیز در زبان انگلیسی نه trade (حرفه) بلکه guild است که به انجمن‌های اصناف قرون وسطا گفته می‌شد. در زبان انگلیسی trade union به معنای اتحادیه‌ی این یا آن حرفه‌ی صنعتی به کار می‌رود و نه به معنای تشکل اصناف قرون وسطا یعنی انجمن یا اتحادیه‌ی صنفی. به این ترتیب برخلاف آنچه قوانین جمهوری اسلامی و ابواب جمعی «خانه‌ی کارگر» می‌گویند، «انجمن صنفی» به هیچ وجه معادل و واژه‌ی مناسبی برای «سندیکا» و «ترید یونین» نیست، بلکه معادل «گیلد» یعنی همان انجمن صنفی قرون وسطا است. به این اعتبار، «صنفی» نامیدن کانون نویسندگان ایران و خواست‌های رفاهی آن نادرست است.

## پوست‌اندازی یا غربال هدفمند؟

رضا حیرانی



هم نبودند. از سوی دیگر قسمت شاید کمیک ماجرا آنجاست که حتی وقتی برای نشان دادن یک فضای باز سیاسی گاهی، گذاری بنا می‌شود کسی از دولت‌مردان نامی از کانون ببرد، ما شاهد آن هستیم که این افراد معمولاً جایگاه دولتی‌شان هیچ قدرت اجرایی مناسب برای وعده‌هایی که می‌دهند ندارد. بطور مثال جنابی که اخیراً از لزوم پوست‌اندازی کانون سخن گفته‌اند آیا می‌توانند تعهد دهند در صورت تغییر، درهای چهارمیخ شده بر روی کانون و اعضایش باز شده و انواع و اقسام محدودیت‌ها از سر راه این تشکل قدیمی و شریف و اعضای آن که هر کدام اعتباری بی‌چون و چیرا در فضای ادبیات و فرهنگ این سرزمین دارند کنار بروند؟

مگر نه اینکه در دولت اصلاحات نیز آنچه بر سر اعضای کانون نویسندگان از جمله مختاری‌ها و پوینده‌ها آمد هم‌زمان با شعارهای جذابی بود که وزارت ارشاد وقت سر می‌داد؟ چرا برای یکبار هم که شده آنانی که عامل محدودیت‌ها هستند زبان نمی‌گشایند تا دستکم بطور رسمی و علنی پای تصمیمات خود در ارتباط با کانون نویسندگان و اعضایش بایستند؟

اگر کانون نویسندگان اجازه برگزاری مجمع عمومی خود را از طریق فراخوان رسمی داشته باشد چه بسا در یک انتخابات آزاد هیات دیرانش تغییر کند مسئله‌ای که همیشه و همواره تمامی اعضای هیات دیرانش از بدو تاسیس بر آن تاکید داشته و سابقه‌شان نیز همین را نشان می‌دهد. پس واقعیت این است مسئله محدود کنندگان کانون هیات دیران، سوابق فردی دیران کنونی نیست. مسئله وجهه اجتماعی تشکلی‌ست که اعتبارش را از یکی دو تن از اعضایش هرگز نگرفته و همواره تاریخ ادبیات شریف این سرزمین را به عنوان پشتوانه اعتباری‌اش با خود همراه دیده است.

کانون نویسندگان ایران یک دکان دو نبش نیست که بتوان آن را به صرف یک پخش‌نامه پلمپ کرد و یا جوازش را از یک فرد به فرد دیگری انتقال داد. که اگر اینگونه بود غیاب شاملوها و گلشیری‌ها و مختاری‌ها آن را از سال‌ها پیش از اعتبار انداخته بود.

اگر هنوز وجهه اجتماعی کانون پابرجاست به واسطه آن است که اهالی راستین و شریف ادبیات این سرزمین از رودکی و فردوسی تا امروز همواره خود را تنها و تنها وامدار مردمانی دانسته‌اند که به اینجا تاریخ رسیدنشان ثمره رنج‌ها و مقاومت‌هایشان بوده است. کم‌اینکه در تاریخ پر تحول این سیاره چه بسیار فرهنگ‌ها و زبان‌ها که آمده و رفته‌اند اما زبان فارسی و فرهنگ پر افتخار این سرزمین از غباری چند هزار ساله عبور کرده و اینگونه راست قامت ایستاده است.

و چه کسی‌ست که نداند این ماندگاری

حکایت آنچه این روزها نام کانون نویسندگان را بر سر زبان انداخته، حکایت غم‌انگیزی‌ست که نمی‌توان بی‌مرور چندباره‌ی تاریخ این مرز و بوم متوجه تلخی آن شد. اما اگر بخواهیم در یادداشتی کوتاه به عمیق‌ترین نقطه این تلخی برسیم باید این سوال را مدام از خود پرسیم که چگونه می‌شود در سرزمینی که شعر و ادبیات در آن همواره مایه فخر این‌گروه‌ی دوست‌داشتنی روی نقشه شده است نویسندگان‌ش نتوانند حتی در حد یک گردهمایی فامیلی دور هم جمع بشوند؟

و حیرت آور اینکه کسانی که خود با افتخار از عدم مجوز برگزاری جلسات این جمع صحبت می‌کنند هر از گاهی گویا بر زخم کهنه‌ای که زده‌اند نمک می‌پاشند تا مبادا شریفان هنر این سرزمین زخم را فراموش کرده باشند. و اتفاقاً این بد هم نیست. دستکم برای نسلی که من نیز در آنم، چرا که ما نسل فراموش کنندگان بزرگیم. ما عادت کرده‌ایم روی تکه تکه‌های تاریخمان که امروز ما را شکل داده‌اند چشم پویشیم.

به اعتقاد من در روزهای اخیر آنچه بیش از هر چیز رنج آور بود نه صحبت برخی مقامات دولتی، که صحبت‌ها و رفتارهای جمعی از مثلاً دوستان نویسنده است که گویا پرچمشان را در سمت باد قرار دادن برای آنان بدل به شغل شده است.

اما پیش از آنکه بخواهم به این سخنان واکنش نشان بدهم ناگزیرم یک مسئله را که دستکم برای من سوال شده با صدای بلندتری با خودم و یا مردمان هم‌عصرم مرور کنم که وقتی مثلاً یک مقام دولتی از لزوم پوست‌اندازی کانون سخن می‌گوید آیا همانند مایی که ایزرمان کلمه است متوجه بار معنایی کلماتش می‌شود؟ که در این صورت مگر نه آن که در معنا کردن پوست‌اندازی و تغییر ساختار کانون نویسندگان مفهوم تغییرات و یا در نگاه خوشبینانه‌اش جوانگرایی در بدنه کانون نهفته است؟ و اتفاقاً سوال اصلی همینجا رخ می‌دهد که چگونه تشکلی که حتی اجازه برگزاری جلساتی محدود و خصوصی و همانطور که گفتم گاه در حد یک دور هم نشینی دوستانه مانند تمامی اقبال این جامعه ندارد می‌تواند خود را به قبول آنان به روز رسانی کند؟ آیا وقتی کسی از لزوم پوست‌اندازی کانون سخن می‌گوید متوجه است که این پوست‌اندازی گام اولش حضور جوانان در این تشکل و اجازه برگزاری جلساتی عمومی برای تعیین هیات دیران است؟ وقتی حتی نام بردن از کانون نیز تبعات در بر دارد چگونه می‌توان توقع داشت این تشکل خود را در زمان‌های مختلف مثلاً به روز رسانی کند؟

اما سوال مهمتر من این است که وقتی از طرفی بحث پوست‌اندازی را مطرح می‌کنیم و بعد اجازه همان جلسات محدود را هم از این تشکل می‌گیریم آیا بحث پوست‌اندازی در معنا، به پوست کنی و غربال هدفمند بدل نمی‌شود؟ مسئله‌ای که دستکم کانون نویسندگان و اعضای آن از بدو تاسیس تاکنون با آن بیگانه

زبان و فرهنگ، تنها به پشتوانه تلاش آنانی شکل گرفته که امروز ادامه دهندگان راهشان اگرچه یکی در میان می‌توانند با هر دشواری کتاب منتشر کنند اما حق جمع شدن به دور یکدیگر را ندارند.

اما همانطور که گفتم به شخصه برای من بخش غم انگیز ماجرا آنجایی‌ست که برخی از دوستان هم صفت ما با فراموش کردن تمامی پیچ و خم‌های جاده‌ای که ما به اینجا رسیدیم رسیدیم کانون را متهم به فراموش کردن وظایف اصلی‌اش کرده و به دروغ آن را تنزل یافته به سطح یک حزب سیاسی متهم می‌کنند. حیرت آور است که این دوستان، از تشکلی که حتی حق برگزاری جلساتی محدود ندارد به فرض توقع دارند در بحث اختلاف میان مولف و ناشر ورود پیدا کرده و از آن سو وظیفه صیانت از شرافت قلم را جزو اساس غیر قابل حذف کانون نویسندگان است را اضافه‌ها کرده‌اند. ضروری‌ای دانسته که باید کنار گذاشته شود. سوال من به عنوان یک نویسنده و شاعر که حتی عضو رسمی کانون نویسندگان هم نیست این است که مگر این نویسندگان و شاعران بودند که در سیاست ورود پیدا کرده‌اند؟ آیا ما تا بدین اندازه فراموش کار شده‌ایم که به یاد نیاوریم اگر در نقطه‌ای کانون در مسیر سیاست افتاده است، این سیاست و سیاست‌ورزان بوده‌اند که با ورود به حوزه فرهنگ و گاه حتی حریم خصوصی اهالی آن، فرهنگ را بر پیچ و تاب سیاست گره زده‌اند.

به اعتقاد من حالا که به هر دلیل بحث هرچند غیر واقع بینانه‌ای در باب کانون و چگونه رفتار کردنش پیش آمده و با وجودی که به شدت معتمد حتی به کار بردن لفظ پوست‌اندازی در شان تشکلی که اعضایش فرهیختگان این سرزمین نبوده و نیست ولی آنان که با لیخند زخم می‌زنند بد نیست برای اثبات حرف خودشان هم که شده اجازه دهند کانون نویسندگان مانند هر تشکل صنفی با یک فراخوان رسمی و بدون عواقب، مجمع عمومی خود را تشکیل داده تا اگر حتی به فراخور زمان نویسندگان این سرزمین نیاز به تغییر در بدنه اجرایی کانون را احساس می‌کنند خودشان طبق اساسنامه کانون به آن دست بیابند.

چرا که اهالی راستین فرهنگ می‌دانند تنها بخشی که نمی‌توان به زور پخش‌نامه و دستور هدفمند کرد فرهنگ است. فراموش نکنیم یک نویسنده برای آنکه آنچه را که باور دارد ثبت کند نه نیاز به سالن‌های سینما دارد و نه در اختیار داشتن امواج صدا و سیمایی که بخواهد بخاطرش به چانه زنی با این و آن تن بدهد. ما حتی اگر قلم هم نداشته باشیم برای شکل دادن به آثار ادبی‌مان کافیست با صدای بلند فکر بکنیم. و فروغ چه خوب گفته است که "تنها صداست که می‌ماند."

پس یک بار هم که شده آنانی که معتقد بر نتیجه بخش بودن سیاست قهری و حذفی در حوزه فرهنگ هستند بدانند، حذف فرهنگ مبتنی بر کلمات قطعاً غیر ممکن است و جز بدنامی ثمره‌ای دیگری نخواهد داشت زیرا تاریخ را سیاست‌پیشگان نمی‌نویسند بلکه این فرهنگیان و هنرمندانند که تاریخ را به شکل درست و حقیقی‌اش ثبت می‌کنند.



## هویت فرهنگی - آزادی خواه کانون

علی اشرف درویشیان



از این که مدتی است کانون نویسندگان ایران نزد روزنامه‌های رسمی به موضوع روز بدل شده خوشحال هستم. این حقی است که همیشه از کانون نویسندگان ایران سلب شده است. منظورم حق ابراز وجود در سطح رسمی و عمومی جامعه است. در پرده قرار گرفتن کانون از سوی مخالفان صاحب قدرت باعث

شده است اهداف، فعالیت‌ها و دیدگاه‌های آن از چشم جامعه و به ویژه جامعه‌ی فرهنگی پنهان بماند یا چنان که باید و شاید بازتاب نیابد. کمالین که در چند هفته اخیر با رفع موقت ممنوعیت نام بردن از کانون در روزنامه‌های رسمی، بعضی کسان چنان سخنان نامربوط در مورد کانون گفته‌اند و انتظارات نایجایی از آن دارند که در خوش‌بینانه‌ترین حالت می‌شود آن را به بی‌اطلاعی زیادشان نسبت داد. در ذهن این دسته، کانون تشکیلی از کار افتاده، تعطیل با اعضای منفعل است. اما این ذهنیت به اندازه‌ی سرسوزنی با واقعیت همخوانی ندارد. چنین نتیجه‌گیری اگر ناشی از غرض نباشد قطعاً برآمده از بی‌اطلاعی است. من خود از نزدیک شاهد تلاش‌های کانون بوده‌ام. به ویژه می‌خواهم بر این نکته تأکید کنم که از شروع دوره‌ی سوم تا اکنون کانون هیچ‌گاه فعالیت خود را متوقف نکرده و با وجود انبوه مشکلات و موانع بسیاری که بر سر راهش قرار می‌دادند برای رسیدن به اهدافش کوشیده است. در این میان غم‌انگیزترین برخوردها از جانب سنگ‌اندازانی است که «می‌دانند و می‌اندازند»

سختی رهروان را غربال می‌کند. هر چه مشقت بیشتر باشد و راه ناهموارتر، روزنه‌های غربال فراخ‌تر می‌شود. از آنها که از سوراخ‌های غربال فروافتاده‌اند گله‌ای نیست. اعتراضی هم اگر هست به شرایط سخت و برپاکندکان آن است. اما این نیز منصفانه نیست که جاماندگان و دوری‌گزیدگان به ادامه‌دهندگان راه درشت گویند و تهمت زنند.

گر چه داور نهایی زمان است اما تا همین جا نیز با اطمینان می‌توان گفت که کانون بر سر میثاق خود؛ یعنی آزادی اندیشه و بیان، استوار ایستاده است. همین استواری است که حتی مخالفان جدی‌اش را واداشته به ارزشمندی کانون اقرار کنند. ایجاد خلل در همین استواری هدف مخالفان است. آنها با انواع شیوه‌ها و حیل‌ها می‌کوشند کانون را از هویت‌اش، که ضدیت با سانسور و خواستاری آزادی بیان است، تهی کنند. اگر چنین شود آن‌گاه کانون پدیده‌ای مربوط به گذشته خواهد شد. این همان اتفاقی است که اعضای کانون با جدیت و هوشیارانه باید از آن جلوگیری کنند. این همان مار خوش خط و خالی است که هرازگاهی پوست می‌اندازد و ما، اعضای کانون، باید مراقب باشیم جان نگیرد.

من به عنوان عضوی از هیئت دبیران کانون و نویسنده‌ای که سالهایی زیاد از تیغ سانسور زخم خورده است، از بهتر شدن شرایط آفرینش و انتشار کتاب حمایت می‌کنم، پشتیبان بهبود وضع نویسندگان هستم و خواهان گشایش فضا برای نویسندگان جوان. اما نه با زیرپا گذاشتن اصول منشور کانون. زیرا نویسنده بیش از هر چیز به آزادی بیان نیاز دارد، زیرا آنچه کانون را هویتی فرهنگی - آزادی‌خواه بخشیده اصل اول منشور آن است که می‌گوید: آزادی اندیشه و بیان بی‌هیچ حصر و استثنا!

اسفند ۱۳۹۲

## «کانونی» می‌مانیم

فریبرز رئیس دانا



«جامعه‌ای که اساسش بر ساخت استبدادی قدرت است، مشخصات و مختصات افرادش را نیز مطابق نمونه‌های مطلوب رفتاری و پنداری می‌آراید... این ساخت و استبدادی، کل انسان و جهان را ملاک روابط آدمی قرار نمی‌دهد، بلکه روابط انسانها را تنها مطابق ارزشهای تعیین شده توسط بخشی از انسانها معین می‌کند... قدرت اراده و آزادی آدمی را به عاملی دیگر وابسته

می‌دارد. و یا آن را تنها به امکان و حرکت و کنشی در محدوده‌ی یک نظام اندیشگی و اجتماعی، محدود و معین می‌کند.»

محمد مختاری: انسان در شعر معاصر

هر کس حق دارد درباره‌ی کانون نویسندگان ایران نظر بدهد، چه عضو کانون باشد، چه نباشد، چه نویسنده‌ی حرفه‌ای یا دوستداری باشد چه نباشد، چه نظریه‌اش هوادارانه باشد چه نباشد. کانون یا اعضای آن هم حق دارند، اما مکلف نیستند، که به آن حرفها پاسخ بدهند یا ندهند. اما در این میان چیزی وجود دارد که بیشتر معیار اخلاقی، به ویژه شجاعت اخلاقی و شرافت قلمی و وجدان انسانی دارد و آن، منصفانه بودن اظهارنظر است و استقلال آن از فرایند تخریب و براندازی‌ای که ۴۵ سال است علیه کانون نویسندگان ایران همراه با نوسانهای جریان دارد و حالا باز تب آن بالا گرفته است. این بالا گرفتن هم به هیچ روی نا مرتبط با مجموعه‌ی سیاستهای دولتی که به روی کار آمده است تا بحرانهای سخت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران را از راه‌هایی دیگر و عمدتاً از راه آشتی جویی با جهان غرب حل کند، نیست. در همین ارتباط چند نکته را باز گو می‌کنم:

۱. رئیس جمهور می‌گوید - و مرد سیاسی قدیمی قدرتمند و مراد این رئیس جمهور یعنی هاشمی رفسنجانی نیز به زبان دیگر می‌گوید - بگذارید انتقاد و حرف گفته شوند، تا زیر زمینی نشود. همه‌ی ما سابقه‌ی کسان زیادی را که این گونه حرف می‌زنند اما در سرکوب آزادی‌ها و آزادی خواهان، نوشته‌ها و نویسندگان، اندیشه‌مندان و دگراندیشان مشارکت داشته‌اند به یاد داریم. و همه‌ی ما هم دیده ایم هیچ نشانه‌ی واقعی از بروز نخستین جنبه‌های واقعی در این گفته‌ها در دست نیست، بلکه بر عکس آثار و کتابهای زیادی از گفتن و بیان شدن بازمانده‌اند و انواع سخت‌گیری و سرکوب‌ها فزونی گرفته است. منتقدان کانون، یعنی آن چند نفر کاسه‌ی داغ‌تر از آش کدامشان به تحلیل این تضاد پرداخته‌اند؟ تقریباً هیچ کدام.

۲. وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی می‌گوید در ایران سانسور نداریم بلکه قانون سانسور داریم. آن حکایت یادتان است که گفت حرفش را نزن خودش را بیمار. من یکی شک دارم که اگر همین مصوبه‌های اساساً ضدحقوق مردمی و حتی ضدقانون اساسی وجود نداشتند این آقایان وزیران ارشاد، قانونی برای سانسور اختراع نمی‌کردند. چنین است زیرا نویسندگی و آفرینندگی آزاد از نظر ایشان «ذاتاً ممنوع» است. ضمناً با کدام قانون کتابهای نویسندگان بی‌ارائه‌ی هیچ دلیل مکتوب یا حتی شفاهی در وزارت ارشاد «گیر» می‌کند. این شد قانون؟ مثلاً کتاب مرا که ترجمه‌ای است در

## بند ۷ منشور ما می‌گوید کانون نویسندگان ایران مستقل است و بند ۹ نیز می‌گوید کانون می‌تواند با اشخاص و نهادهایی که همکاری با آنها با اصول مواضع کانون مغایر نباشد در زمینه‌های حقوق، اهداف و آرمانهای منشور همکاری کند.

تند رفته است. بیایید دست به دست هم بدهیم مجمعی برگزار کنیم و خواهیم دید بعضی از ما که شما از فرط قدرت پرستی و ترس خوردگی و وابستگی تندرو می‌نامیدشان، اصلاً پس از سالها کارکردن، نامزد عهده دار شدن وظایف نیستیم پس شما وارد میدان شوید. این هیئت دبیران بی تردید پرکارترین، خطر پذیرترین و هزینه داده ترین هیئت دبیران تاریخ کانون نویسندگان ایران بوده است. در جایی که خانمها، آقایان حاشیه ای امن خواه برای اعلام انحلال کانون تدبیر جویی می‌کردند، ایستادند و مکافات دیدند. این هیئت دبیران البته که با یاری اعضای فعال راه و سلیقه‌ی



بارهای خشونت‌های تحریک شده از سوی آمریکا و انگلستان و قدرتمندان و باندهای مافیایی در همه‌ی جهان و نوشته شده از سوی سیزده پژوهشگر نام آور دانشگاه‌های جهان، می‌گیرند و بیش از شش ماه نگه می‌دارند تا اساساً کهنه و نا به روز شود. اسمش هم این است که هنوز سانسور نکرده‌اند و فقط جوابی تاکنون به آن نداده‌اند. نام این کار سانسور پیچیده شده در لفاف ریاکاری است. علت خاص آن در گذشته هر چه بوده است حالا گمان من این است که امروز بنا به سیاست روز نباید روشنفکر مستقل در زمانه‌ی تدبیر و امید و مذاکره به نقد «آمریکا» بپردازد. من این جور فکر می‌کنم اصل قدرت و صاحبان میز سانسور یا بازبینی اگر جور دیگر می‌اندیشند به حرف بیایند. می‌گویید وقتان تنگ است خب مگر مجبورید با این حقوقهای بالا که می‌گیرید و با این وقتی که از خودتان و ما تلف می‌کنید به این شغل ناموجه ادامه دهید. تازه، رئیس این قسمت و مأمورانش مشهورند که کتاب را ورق می‌زنند یا بو می‌کشند و دستشان می‌آید که در آن چه نوشته شده است. پس چرا معطل می‌کنید؟

۳. معاون وزارت ارشاد می‌گوید کانون باید برود پوست بیندازد و از حالت نوستالژیک دست بر دارد. پاسخ درست و نخستین به این اظهار نظر این است که به شما چه ربطی دارد ما چه پوستی داریم. مگر ما مار هستیم که پوست بیندازیم آنهم به دستور شما. اصلاً شما را چه که ما دلمان برای آرزوهایمان که آرزوی ناکام مانده‌ی بشری در این سرزمین است می‌تپد، یعنی برای «آزادی اندیشه و بیان بی هیچ حصر و استثنا» و برای این که «با هر گونه تبعیض و حذف در عرصه‌ی چاپ و نشر و پخش آثار به همه‌ی زبان‌های موجود مخالف» ایم. چرا باید از این پوست، و بهتر بگویم از این باور، که ما به میراث رسیده است بیرون بیاییم و بی خیال آزادی و رفع تبعیض و امحای همه‌ی شیوه‌های سانسور باشیم، آنهم بنا به خواست معاون وزیر که حالت نوستالژیک را دوست ندارد (و تازه مفهوم درست نوستالژی را نیز نمی‌داند، زیرا ما دل‌تنگ گذشته‌ها نیستیم، بیمناک آینده‌ی تاریک فرزندان این سرزمین و این جهانیم) وظیفه‌ی معاون و کارکنان او و بالا دست هایش حفاظت از آزادی ما است نه دخالت و بازدارندگی. وظیفه‌ی آنان این است که نگذارند برای تشکیل مجمع عمومی و نشست‌های خاص ما و امثال ما مزاحمت و مانع بسازند و از حرکت آزادیخواهانه و مسالمت آمیز بازمان دارند.

۴. شماری بسیار اندک از اعضا کانون که (می‌توانند با نوشتن نامه و گذاشتن نام خود شمارشان را نیز بشناسند) و شماری هم از کسانی که عضو نیستند (و من این گروه اخیر را به دلیل تکرار در نادرستی و هم آرایی با دستگاه‌های سرکوب و سانسور قطعاً دارای سمت و سوی ضد کانونی و مأمورانه می‌دانم) بر آنند که کانون تند روی می‌کند. بسیار خوب اگر این کسان واقعاً هنوز خود را از اعضای کانون می‌دانند اخلاق و شرافت و معرفت حکم می‌کند که سری به جمع دوستان بزنند و به جای انتقادهای پراکنده و نادرست بیایند و بنشینند و در نوشتن بیانیه‌هایی که به زعم آنان تند روانه است با کندروی خود کار را به اعتدال بکشانند. این چند نفر سالهاست آفتابی نشده‌اند، حق عضویت نداده‌اند، ذره‌ای همکاری و همدلی نکرده‌اند در هر کجا نشسته‌اند اعضای هیئت دبیران و کانونی‌های وفادار و مقاوم را به شکل‌های مختلف مورد برخوردهای نادرست و گاه ناجوانمردانه قرار داده‌اند، حاضر نشده‌اند برای به عهده گرفتن وظایف اساسنامه‌ای پیش قدم شوند، از این که روشنفکران به ویژه جوانان نقدشان کنند هراسان به گوشه رفته‌اند و در عوض خود را زینت بخش و ستاره‌های محافل قدرت می‌کنند، اما باز می‌گویند هیئت دبیران

خود را دارد و البته که آماده بوده و آماده است که با آن شمار معدود برای فعالیت هم هماهنگ باشد. اما کجائید ای نغمه پردازان بی ثمری.

۵. و اما آن شماری که در نشریه‌های موظف وابسته به قدرت سیاسی، امنیتی و وابستگان قدرت اقتصادی علیه کانون ما می‌نویسند و موظفاً یاره‌های تکراری می‌گویند و چُغلی می‌کنند و پرونده می‌سازند، کافی است بدانند که نه سواد و نه قدر و ارزش و نه آبروی مخالفانی را دارند که در طول سالیان علیه کانون نوشتند. چندتایی از آنان خودشان می‌دانند که در پی دعوت رئیس جمهور

**اصلاً فرض کنید ما «انجمن شاعران مرده‌ایم»  
آیا باید آن دو سه نخبگان مطبوعاتی، ارقه‌های  
رسانه‌ای و مغبچه‌های قدرت و سانسور کارشان را  
بگذارند کنار و علیه چنین انجمنی قلم بزنند.**

از نویسندگان خودی و چسبیده به دامن قدرت برای مشارکت در امر ممیزی آثار ادبی و هنری و اندیشگی، به موج بسیار حقیر و موجب بغیران مخالف خوانی پیوسته‌اند تا بلکه از آنان برای امر صواب نظارت دعوتی به عمل آید و آنان سبیلی به حلوی قدرت چرب کنند. شماری هم کماکان به شغل نا شریف بدگویی و بد دهنی قدیمی خود مشغول‌اند. اما هم چنین کینه‌ی چندتایی از آنان نیز از هراسی است که دامن آنان را گرفته است: هراس از رو به رو شدن با پی آمده‌های همکاری با ارباب قدرت سانسور و حذف و حصر و سرکوب و کشتار دگراندیشان. خود من سابقه‌ی پنج نفر از آنان را به خوبی و روشنی و مستند دارم. اما آیا نیازی است به افشای این عناصر شناخته شده‌ی قلمی سرکوب که خود را در حوزه‌ی مطبوعات چپانده‌اند. نه، نیازی نیست، زیرا به جای آن می‌توان از آنان در برابر افکار عمومی پرسید به شما چه ربط دارد که شماری از اعضای کانون مرده‌اند مگر از کسان و پیش کسوتان و همکاران شما، اعم از مزدوران ظاهرالصلاح گفتاری و چاله گندهانان، کسانی نمرده‌اند. به شما چه مربوط است که شماری از اعضا پیر شده‌اند مگر خیلی از مرادان شما در عرصه‌ی ایدئولوژی، سیاست و مطبوعات پایشان لب گور نیست. مگر باید فهرست خیل جوانان علاقمند به عضویت در کانون نویسندگان ایران را در اختیار شما بگذاریم که بربید بگذارید کف دست آمرانان. اصلاً فرض کنید ما «انجمن شاعران مرده‌ایم» آیا باید آن دو سه نخبگان مطبوعاتی، ارقه‌های رسانه‌ای و مغبچه‌های قدرت و سانسور کارشان را بگذارند کنار و علیه چنین انجمنی قلم بزنند. خودتان با ترس و لرز می‌دانید که ما زنده‌ایم چون اسب مرده را که شلاق نمی‌زنند. تمام حکمت این کار این است که خوب می‌دانید ما زنده‌ایم و در لابلای هر کتاب منتشر شده یا نشده نهال‌های مقاومی را کاشته‌ایم. خشکاندن این جنگل نا شدنی است.

اما موجب بغیران هراسان مانده‌اند که چرا ما هنوز هم در شرایطی هستیم که با صدای رسا به تعطیلی روزنامه‌ی ضد کانون، یعنی آسمان، اعتراض می‌کنیم. این واماندگی آزادی ستیزان، نه به خاطر وجدان باقی مانده در ایشان، بلکه به خاطر هراس آنان از فرادایی است که دارد از راه می‌رسد.

۶. و اما دست نگه دارید. ما انجمن زنده‌هائیم. مرده‌های ما هم از هزاران این چنین زندگان و راج خبر چنین زنده‌ترند. مرده‌های ما آل احمد، سیمین دانشور، احمد شاملو، جاهد جهانشاهی، هوشنگ گلشیری، سعید سلطانپور، محمد مختاری، محمد

جعفر پوینده، منصور کوشان و دیگران‌اند. برخی از آنان کشته و شهید شده‌اند و همه شان رنج دیدگان از ستم کاری‌هایی‌اند که اکنون باز از درهای دیگر با هیاهو وارد می‌شوند. از زنده‌هامان نمی‌گویم که هر یک خالق آثار و ترجمه‌های درخشان و ماندگار عرصه‌ی ادبیات و نقد و آگاهی بخشی بوده‌اند. ما سر بلند و استوار و سُر و گون، که شاخ و برگشان در زمستان سبز می‌ماند، ما ندیده‌ایم. برای ما تبعیض‌گذاری برای خودی، هم قومی، هم مذهبی، هم حزبی، هم سازمانی، هم بستگی به ارکان آشکار و مخفی قدرت - پیر و جوان، زن و مرد معنایی ندارد، زیرا ما در متن دموکراسی ریشه دار درون کانون جای داریم. البته برای ما عضو کانون بودن افتخار است و ما را موظف به دفاع از اعضای خود می‌کند. اعضای کانون در بیان آزادی خود آزادند. ما کانونی برای هم اندیشان و همکاران در عرصه‌ی آزادی اندیشه و بیان، دفاع از فرهنگ و زبان‌های این سرزمین و پی گیری حق همگان برای نوشتن و نقد آزاد هستیم. طبیعی است که انسانهایی این چنین، خوار چشم بی مایگان وابسته می‌شوند. اما این انسانها، چه از میان ما رفته باشند و چه نه و چه از مرز سنی دلخواه دستگاه‌های امنیتی گذشته باشند و چه نه، اگر با ملاک و معنای بقای انباشته‌های انسانی نگاه کنیم، در واقع نمی‌میرند، اما نقد می‌پذیرند. ما که زنده‌ایم، تا آخرین لحظه کانونی می‌مانیم، مگر زمانی که به انتخاب خود نخواهیم چنین باشیم. ما تا آن زمان که کانونی می‌مانیم ناگزیر و بنا به ماهیت کارمان پر تلاش، جستجوگر، یادگیرنده، نوآور، متکی به ارزش‌های ادبی، هنری، فرهنگی و مادی انسانها در این جهان و این سرزمین، به ویژه در دوره‌ی هم عصران ارزش آفرین شگرف خود بوده و خواهیم بود. ما راه خود را در تلالوی اختران تابناکمان و یادگارهای ستاره‌های سوخته خود می‌یابیم. ما با فرو مایگان وابسته و ظلمت پرستانی که می‌خواهند نگذارند که ما در ظلمت شب نگین صبح روشن را به روی پایه‌ی انگشتر فردا بنشانیم بی پروا رو در رویی می‌کنیم؛ در سنگر بیان ادبی و هنری و نقد و باز هم با هدف رهایی و آزادی بی حصر و استثنای همگانی برای انواع بیان و نقد ریشه‌ای هر نهاد قدرت که بخواهد مانع بالندگی آنها شود.

ما تاکنون چنین کرده‌ایم. آیا برای این حق انسانی، به ویژه در سرزمینمان، کسی کمی تردید دارد که ما در حد توانمان نکوشیده‌ایم. آیا در نقد لحن بلکه محتوای بی پروای ما کسی به حقانیت ما هم تردیدی کرده است؟ کسی لحن آرامتری را، برای همین هدف و خواست، به کار برده است بی آن که حقیقت، همان حقیقت کتمان شده‌ی ده‌ها ساله، را از سوی قدرت پایمال یا بازگونه سازد؟ آیا کسانی هستند که راه‌های بهتری را برگزیده‌اند، استقلال و مناعت طبع خود را پاس داشته‌اند، زنجیر از پای ابتلائات انزجارآور خود گشوده‌اند و پای در راه حذف سانسور نهاده و مقاومت کرده و جزیی از رنج کانونیان وفادار را به جان خریده‌اند؟ اگر هستند به ما نشانان دهید. ما می‌خواهیم آنها در پرده نمانند، اصالت کارشان به نیرویی واقعی تبدیل شود و در میان دودوزه بازان جای نگیرند. بند ۷ منشور ما می‌گوید کانون نویسندگان ایران مستقل است و بند ۹ نیز می‌گوید کانون می‌تواند با اشخاص و نهادهایی که همکاری با آنها با اصول مواضع کانون مغایر نباشد در زمینه‌های حقوق، اهداف و آرمانهای منشور همکاری کند. ببینید چه کسانی ما را به انزوا گرایی، تندروی، پرخاشگری و تکرار راه و روش همیشگی متهم می‌کنند: بی عملان سطحی وابسته و زیاده‌گوی و کسالت بار.

## کانون؛ سارتر یا آرون؟!

ناصر زرافشان

## به دو شرط!

سید علی صالحی



"یک عده مرده‌اند، یک عده پیر و خسته، یک عده منزوی، یک عده به هجرت...!"  
به باور معاونت وزیر چنین کانونی تازه باید "پوست هم بیندازد". "چشم!" فقط دو شرط دارد: با نظر به باور شما که همه با هم یا مرده یا پیر و خسته یا منزوی و مهاجر، دیگر چه مانده از این کانون که باید پوست هم بیندازد. به زحمتش نمی‌ارزد. کانون مهبلی پوست اندازی مطلق است، اما از آنجا که دیگر به باور شما چیزی در چپه ندارد، لطفاً مردگان ما را زنده کنید، پیران خسته‌ی ما را شفا دهید، اهل انزوا را از خانه به خیابان بخوانید، و سفر کردگان را تضمین دهید که برگردند. در صورت اجرای چنین آرزویی کانون از پس قریب به چهل سال و اندی بلوغ فرهنگی دوباره به دنیا می‌آید. اما از آنجا که رشد چنین صنف‌هایی بسیار آرام و صبور امکان پذیرد، چهل سال و اندی طول می‌کشد تا دوباره بالغ شده و به سن و سال پوست اندازی برسد این وهله به آزمونش می‌ارزد. ببینیم پوست انداختن چه حس‌وحالی دارد. فقط به همین دو شرط...

چشم‌اندازهای آینده‌اش سر و کار دارد. کسی که به این معنا هم نویسنده را غیرسیاسی می‌خواهد، نه از سیاست چیزی می‌داند و نه از نویسندگی. اما کانون به این معنا غیرسیاسی است که وارد هیچ یک از دسته‌بندی‌های حزبی، جناحی مورد نظر برخی از این منتقدین نخواهد شد و اصولاً نویسنده را با قدرت سیاسی و «مزایای قانونی» آن کاری نیست. بحث پیر و جوان را پیش کشیده‌اند. گویی کانون نویسندگان را با سالن کشتی یا باشگاه تکواندو اشتباه گرفته‌اند، یا شاید به همان راحتی که می‌توان برای یک جوان تازه‌کار آرون را نماد خردورزی و سارتر را هیجانی و هوچی معرفی کرد، نتوان برای یک نویسنده‌ی پا به سن گذاشته که این هر دو را می‌شناسد، تاریخ معاصر را این‌گونه تحریف کرد. می‌توان یار و همراه روزهای آرامش و عافیت کانون بود. اگر کانون فرصتی فراهم کرد شعر یا قصه‌ای خواند و خودی نشان داد؛ و اگر بوی خطر استشمام شد، از این کانون بلاخیز فاصله گرفت. اما نمی‌توان بر آن‌ها که در روز خطر هم ایستاده‌اند تا کانون را سر پا نگاه دارند خرده گرفت که چرا در سال‌های اخیر شمار کسانی که در نشست‌های آن شرکت می‌کنند کمتر و «محدود به آدم‌های خاصی شده است». خاصیت این آدم‌های خاص فقط در این است که میدان را خالی نکرده‌اند. هیئت دبیران کانون هم از کره مریخ نیامده و این کانون را اشغال نکرده است؛ بلکه با رأی اعضای این کانون انتخاب شده و در زمان این انتخاب هم نه برای رأی دادن هیچ کس مانعی وجود داشته است و نه برای اینکه نامزد عضویت در هیئت دبیران شود. به ما می‌گویند پوست بیندازید تا بتوانید به حیات تان ادامه دهید. مگر طی چند دهه‌ی گذشته چه عاملی غیر از مرجع قدرت مانع فعالیت کانون بوده است؟ پس اگر این ممانعت و سرکوب نباشد، چه نیازی به پوست انداختن ما است؟ مگر این پوست انداختن کانون برای این که بتواند به حیات خود ادامه دهد، چه معنایی غیر از این دارد که در چارچوبی که قدرت برای آن تعیین کرده است قرار گیرد؟ و حرف آخر اینکه ادب و هنر فقط از مسیر ذاتی و طبیعی خود متحمل تغییر و تحول می‌شود و این مسیر ذاتی و طبیعی دست‌وپاگیر و تابع تصمیمات خارجی نیست که فی‌المثل مانند یک اداره یا دستگاه دولتی بتوان با یک بخشنامه یا دستورالعمل راه آن را عوض کرد. نویسنده، آینده‌ی زندگی و روزگار خویش است. شکستن این آینده‌ی زندگی و روزگار را عوض نمی‌کند.



اظهارات ماه پیش آقای سید عباس صالحی درباره کانون نویسندگان ایران، چنان که دیدیم، واکنش این کانون و افزون بر آن، واکنش بسیاری از نویسندگان و روشنفکران مستقل درون و بیرون کشور را برانگیخت. اما قضیه منحصر به همین واکنش‌ها نبود. کسان دیگری هم دنباله‌ی اظهارات معاون فرهنگی وزارت ارشاد را گرفتند. گویی برای آغاز حرکت خود منتظر این علامت بودند. اینان می‌گویند جوانان «اعتدال‌گرا» شده‌اند و چرا کانون به یک محفل انس فارغ از هر گونه نگاه سیاسی و اجتماعی تبدیل نمی‌شود تا این جوانان هم جذب آن شوند؟ چرا کانون به جای پیگیری اموری از قبیل بیمه، مسائل مربوط به حق التألیف، راه‌اندازی جوایز خصوصی و... همه هم و غم خود را متوجه آزادی بیان و لغو سانسور کرده است. حتی در میان اعضای کانون هستند برخی کسان که در نتیجه محدودیت‌ها و فشارهایی که به این تشکل وارد می‌شود، دیگر در جلسات آن حضور نمی‌یابند، اما به جای انتقاد از خود، از زمین و زمان انتقاد می‌کنند که چرا در سال‌های اخیر شمار کسانی که پیگیر جلسات کانون هستند و در نشست‌های آن شرکت می‌کنند کمتر و «محدود به آدم‌های خاصی شده است». و دبیر گروه ادب و هنر یک روزنامه نو رسیده صبح هم، ضمن مقایسه سارتر و ریمون آرون با یکدیگر، سارتر را راوی هیجان‌ها و شور روزگار خود که دود می‌شود و به هوا می‌رود، و در مقابل آرون را نماد خردگرایی معرفی کرده است و کانون را به پرهیز از منش رادیکال و پیش گرفتن منش «اعتدال» توصیه کرده است! درباره سارتر و آرون و مقایسه آن‌ها، خواه این مقایسه ناشی از ناآگاهی نویسنده باشد و خواه به قصد مسخ کردن چهره سارتر و تظہیر آرون، بعداً به تفصیل موضوع را بررسی خواهیم کرد، زیرا مجالش بیش از این یادداشت می‌طلبد و برخلاف تصور نویسنده‌ی آن روزنامه، زندگی، عملکرد و سرگذشت این دو زمینه‌ای است که با مرور آن مفهوم روشنفکری مستقل و روشنفکری خادم قدرت را بهتر و روشن‌تر می‌توان شناخت. اما برای دیگرانی که کانون نویسندگان ایران را «انجمن ادبی سوزنی سمرقندی» می‌خوانند، ناگزیریم تکرار کنیم که کانون البته یک تشکل صنفی است، نه یک تشکل سیاسی؛ اما نویسنده به جهاتی، در انجام همان کار نویسندگی، یعنی کار حرفه‌ای خود نیز- به مفهوم مشخصی- خواه‌ناخواه سیاسی می‌شود؛ زیرا با انسان و سرنوشت او و



## با کانون نویسندگان ایران متمدنانه رفتار کنید!

نسرین ضیائی

اگر این پوسته  
آخرین حفاظ باشد چه؟! 

فرزانه طاهری



آقای صالحی تأکید کرده‌اند که به عنوان شخصیتی حقیقی سخن گفته‌اند نه شخصیت حقوقی یعنی معاون فرهنگی وزیر ارشاد. من هم با ایشان به عنوان یک فرد سخن

می‌گویم. از پوست‌اندازی در مورد ارگانیزمی باید سخن گفت که شرایط بودوباش طبیعی برایش فراهم باشد. نمی‌شود که پوست یک ارگانیزم را بارها کنده باشند، تکه‌هایی‌اش را بریده باشند و بعد انتظار فرایندی را داشته باشیم که در یک سیر طبیعی باید رخ دهد. آن هم به مقتضای درونی و ارگانیک و نه به توصیه‌ی بیرونی. از ایشان به عنوان فردی که از همین چند جمله‌شان مایلم بنا را بر حسن نیت‌شان بگذارم می‌خواهم کلاه‌شان را قاضی کنند - قاضی به معنای واقعی و سزاوار کلمه - و آن‌چه را کانون در چند دهه‌ی اخیر گفته و کرده در یک کفه بگذارند و آن‌چه را با کانون کرده‌اند و با اعضای‌اش در کفه‌ی دیگر. همین کافی است که بگویم آن «حسن نیت» چند سطر بالا در پاسخ به ردیف نکردن انواع اتهامات ریز و درشت و آوردن پسوندها و پیشوندهای مرسوم این سال‌ها برای کانون از جانب ایشان، به زبانم آمد. ببینید که به کجا رسانده‌اند. پروژه‌های طاق‌وجفت و گاه هولناک که منشأ می‌گرفت از توهمات و داستان‌سرایی‌های اذهانی که هنوز هم البته فعال‌اند و کار را به آن‌جا رساندند که لکه‌ی ننگی شد بر دامان تاریخ این مملکت که به حذف فیزیکی اهل قلم‌اش انجامید - چرا؟ چون می‌گفتند پاسخ کلام، کلام است، پاسخ‌شان را با طناب دادند؟ چند ماهی امکان نشست‌های عمومی بود و انتخابات هیئت دبیران و این سیری طبیعی بود که اگر ادامه می‌یافت و اعضا از پیر و میان‌سال و جوان بی‌هراس داغ و درفش و سناریوهای گروتسک می‌آمدند، و نوآمدگانی عضو می‌شدند، شاید اکثریت اعضا حتی راه پوست‌انداختن را برمی‌گزیدند به ضرورتی درونی. اما کردند آن‌چه کردند و شد آن‌چه شد. وقتی کار به حیات و ممات آدم‌ها برسد، «صدازدن‌ها» و حبس‌ها و اذاریها، نه «حال» و حوصله نداشتن، یا کبیر سن، یا درگذشتن از جهان فانی، چه فرصتی برای پرداختن به دغدغه‌های دیگر اهل قلم می‌ماند؟ هیچ ارگانیزم زنده‌ای در شرایط طبیعی راه رشد و تحول و گسترش خود را با ماندن در پوسته‌اش یا چسبیدن «نوستالژیک» به گذشته نمی‌بندد. اما اگر این پوسته آخرین حفاظش باشد چه؟ و اگر پوستی که قرار است یا باید بیندازد تا «مقبول» بیفتد اصل اساسی موجودیت‌اش باشد چه؟ - همان اصل دفاع از آزادی اندیشه و بیان

شرایطی که کانون نویسندگان آماج تهمت هاست و اعضای آن دستگیر و زندانی می‌شوند، حتی خفه می‌شوند و به بیابان انداخته می‌شوند، شهادت داشت، ایستادگی کرد و برحق آزادی بیان و اندیشه پای فشرد. و این کاری است که اعضای فعال کانون نویسندگان در تمام این سال‌ها کرده‌اند. کانون را زنده نگه‌داشته‌اند و برای آن هزینه داده‌اند. خوب دوستان منتقد بفرمایید، این گوی و این میدان. بفرمایید مجمع عمومی تشکیل دهید. انتخابات برگزار کنید، عضو هیئت دبیران شوید و کار سیاسی نکنید. مطمئن باشید همه اعضای کانون از این تلاش شما استقبال می‌کنند. البته کم نبوده‌اند نویسندگان جوانی که در همین سال‌ها و با وجود همه این فشارها به کانون پیوستند، در تلاش‌های آن مشارکت کردند و به توان فکری و عملی آن افزودند. بنابراین، بسیار روشن است که این معضل تنها یک راه حل دارد: اجازه دهید کانون

نویسندگان مجمع عمومی خود را تشکیل دهد، انتخابات برگزار کند، به طور قانونی فعالیت کند و آزادانه به نشر آثار خود بپردازد. مگر دولت با همین امیدها و همین شعارها نبود که از مردم رأی گرفت؟ حالا وقت آن است که به خواست مردم از جمله آزادی تشکل‌های مستقل و آزادی بیان کردن نهد. دیگر زمان آن رسیده است که دولت هم به شیوه‌ی متمدنانه‌ای جز زور و داغ و درفش با مردم و با نویسندگان و فرهیختگان این ملت سخن بگوید.

اسفند ۱۳۹۲

شرایطی امکان دارد که کانون حداقل بتواند جلسات خود را بدون نگرانی و با شرکت آزادانه و بدون واهمه اکثریت اعضای خود برگزار کند. کانون نویسندگان بارها برای برگزاری مجمع عمومی خود تلاش کرده است. اما هر بار با تهدید و ممانعت مقامات امنیتی روبه رو شده است. هیئت دبیران کنونی کانون نویسندگان بنا به اساسنامه کانون باید در موعد مقرر با تشکیل مجمع عمومی و برگزاری انتخابات جای خود را به هیئت دبیران جدید می‌داد حدود پنج سال است که در تلاش برای برگزاری مجمع عمومی است. در این مدت چند تن از اعضای هیئت دبیران کانون دستگیر، بازجویی و محاکمه شده‌اند و دو تن از آنان مدت یک سال را در زندان گذراندند و از ادامه فعالیت در کانون نویسندگان منع

**بسیار روشن است که این معضل تنها یک راه حل دارد: اجازه دهید کانون نویسندگان مجمع عمومی خود را تشکیل دهد، انتخابات برگزار کند، به طور قانونی فعالیت کند و آزادانه به نشر آثار خود بپردازد.**

شدند. اما هیچ‌یک از این فشارها مانع ادامه فعالیت اعضای آن در دفاع شجاعانه و پیگیرانه از حق آزادی بیان و حق تشکل نشدن. از این رو، بی‌انصافی است که برخی نویسندگان که خود هرگز تلاشی در جهت رفع این موانع نکرده‌اند کانون را «سیاسی کار» می‌خوانند. تلاش برای رفع این موانع هیچ معنی دیگری ندارد جز این که باید در مقابل استبداد ایستاد و از حق تشکل مستقل نویسندگان و آزادی بیان و نشر آثار آنان دفاع کرد، و همین است که کار نویسندگان و کانون نویسندگان را سیاسی می‌کند. باید در

بگذارید بحث را از واقعیت ساده و مسلم شروع کنیم که همه از نویسندگان از هر نوع طرز فکری گرفته تا حکومت برآن اذعان دارند. نویسندگان تشکیلاتی دارند به نام کانون نویسندگان ایران که از سال ۱۳۴۷ تا کنون بزرگترین و مطرح‌ترین نویسندگان معاصر ایران، مفاخر شعر و ادب، نویسندگانی شهره به آزادی‌خواهی و عدم وابستگی به دستگاه حاکمه در هر دو رژیم گذشته و حال عضو آن بوده‌اند. در تمام این سال‌ها، مبارزه با استبداد و سانسور و تلاش برای آزادی وجه مشخصه فعالیت کانون نویسندگان بوده است. کشیدن تیغ سانسور بر آثار این نویسندگان و ممانعت از نشر آزادانه آثار ایشان از یک سو، و تهمت و تهدید و ارعاب و بگیر و ببند و حتی کشتن اعضای کانون از دیگر سو شیوه برخورد معمول حاکمیت جمهوری اسلامی از روز نخست تا کنون با این قشر از فرهیختگان ملت و نمایندگان ر و شنفرکی آن بوده است

تا به هر نحو ممکن مانع فعالیت آنان شود. به هر شیوه ممکن از برگزاری جلسات و نشست‌های کانون ممانعت به عمل آمده، حتی از برپایی جلسات شعرخوانی و داستان‌خوانی آن نیز جلوگیری کرده‌اند. طبیعی است که در چنین شرایطی فعالیت کانون متمرکز شود بر مبارزه برای آزادی بیان و حق تشکل مستقل. بی تردید پی‌گیری حقوق صنفی اعضای کانون از بیمه و مسائل مربوط به دستمزد گرفته تا کپی رایت و گسترش آثار ادبیات ایران و معرفی آن به جهان و آموزش اعضا و... در



قائلند، به وجود آمده که ما و جهانیان از خواندنش لذت ببریم؟ و... صدها پرسش دیگر.

تاریخ محدودیت و فشار بر فرهنگسازان پیشینه است البته، ولی آیا مغضوبان و مطرودان این عرصه برای همیشه محو شده‌اند و فقط آنهایی مانده‌اند که فضا را بسته می‌خواسته‌اند؟ امروزه نام بسیاری از آزاداندیشان خارجی و ایرانی، بزرگانی مانند فردوسی، خیام، مولوی، حلاج، سهروردی، گاليله، عین القضات، هدایت و صدها مغضوب دیگر، به گوش مردمان آشناتر است یا نام و نشان

### علی عبداللهی

طردکنندگان شان؟ و مهمتر از این ها، همین محدودسازان فضا، وقتی قرار باشد از پیشینه‌ی خود داد سخن بدهند، در بیان مفاسد گذشته، به کدامیک می‌بالند و ریاکارانه به چه کسانی چنگ می‌زنند، و حاضرند در صف کدامیک قرار بگیرند: در صف فردوسی و دیگر مطرودان آزاداندیش یا در صف محدودگران و طردکنندگان شان که منطقیاً دوستان قدیمی همین محدودگران امروزی به شمار می‌روند؟

صرف هزینه‌های مادی و معنوی بسیار از جیب مردم و جد و جهد فراوان برای محدودسازی اینترنت و نیز به جان خریدن تبعات نامیمون آن، چه حاصلی دارد وقتی یک فیلترشکن ناقابل، بخش عظیمی از آن تلاشها و سرمایه‌ها را باد هوا می‌کنند؟ و همینطور محدودسازی چاپ رسمی کتابها، وقتی فایل‌های "پی دی اف" آثار دست به دست می‌چرخد و نیز کتابهای زیرمیزی، نه تنها سانسور را به ریشخند می‌گیرد، بلکه فقط حقوق مادی و معنوی نویسنده را به جیب دلالت سرازیر می‌کند و لاغیر و در عوض خواننده‌ی مشتاق، شوربختانه آثار را با کیفیت بسیار بد می‌خواند!

بیهودگی محدودسازی روز به روز عیان‌تر می‌شود، و ما نیز سخت به تحقق آرمان آزادی امیدواریم، و صد البته در این امیدواری از متولیان فرهنگ هم انتظار داریم شرایط را درک کنند و از تاریخ عبرت بگیرند، زیرا "آنکه ناموزد ز گشت روزگار/ هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار!"

که تلاشهای کوچک، می‌تواند در خور توجه باشد، اگر در حکم گامهای اولیه برای رسیدن به آرمان اصلی ما ایرانیان-آزادی-بدانیمش، آرمانی که در خیلی از جاهای دنیا دیگر کم و بیش تحقق یافته و نهادینه شده، و هر فعالیتی در مبارزه با آن و در جهت محدودسازی را به بایگانی تاریخ سپرده‌اند، ولی شوربختانه هنوز برای ما رسیدن به آن آرزویی است

# کنگه ناموزد!

دور. در کنار این امیدواری "معلق" چون "گام لک لک"، آنچه همیشه من و خیلی های دیگر را شگفت زده می‌کند و هرگز



درک اش نکرده‌ایم، سخت-جانی و پافشاری عجیب بانیان و دوستداران یا حتی شیفتگان محدودسازی فضا و اعمال محدودیت بر صاحبان فکر است. آیا این دوستان یک بار هم که شده به برآیند تلاشهای خود در سی و اندی سال گذشته اندیشیده‌اند؟ اندیشیده‌اند که این فشارها چه دستاوردی برای فرهنگ معاصرمان داشته و دارد و خود آنها از آنهمه پافشاری، اکنون چه در چنته دارند؟ آیا جامعه در پی این اقدامات اخلاقی‌تر شده است؟ یا آمار کتابخوانی بالا رفته؟ چند شاهکار در زمینه‌ی آنچه خود دوستان به آن

این روزها با گشایش‌هایی-ولو اندک- که در عرصه‌ی فرهنگ اتفاق افتاده، بیشتر از پیش بسیاری از اهل فرهنگ به آینده امید بسته‌اند. طبعاً من و خیلی‌های دیگر هم از آن دسته‌ایم. باید امیدوار باشیم و اصلاً چاره‌ای جز این نداریم، ولی از دیگر سو همزمان عمیقاً بیمناک هم هستیم، بیمناک از پافشاری پیدا و پنهان بسیاری بر تداوم وضع موجود و چه بسا تنگ‌تر کردن بیشتر فضا و حلقه‌ی محدودیتها. در همین زمینه، برخی مسئولان به جای در نظر گرفتن فضای جامعه و پاسخ به مطالبات به حق اهل فرهنگ، سخنانی ابزار می‌کنند که جای شگفتی دارد، فی‌المثل ابراز می‌دارند که کانون نویسندگان باید

پوست اندازی کند و لابد- از نظر آنها- پوست اندازی به عبارتی یعنی گذشتن از برخی خواستها برای ادامه دادن به فعالیت! نفس پوست انداختن البته کار نیکویی است که همه‌ی آدمها و سازمانها باید مدام به آن تن بدهند، وگرنه درجا می‌زنند. و چه خوب که متولیان امر، لزوم آن را دریافته‌اند! ولی این پیش شرط، بیشتر از آنکه در مورد کانون و موسسات مستقل فرهنگی دیگر صادق و ضروری باشد، برای خود حاکمیت هم از نان شب واجب‌تر است! کسی که دعوت به دگرگونی و پوست اندازی می‌کند، باید خودش را هم مشمول چنین کنش مبارکی بداند! می‌دانیم و روشن است نویسندگانی که همچنان در این سرزمین کار می‌کنند و به جای رهاکردن صحنه و تن دادن به مهاجرت یا سکوت، همچنان می‌نویسند، با بیم و امید منتظر روزی هستند که فضا باز شود و حاکمیت هم در تلقی و نگاه خود

به اهل فرهنگ، به جای دشمن انگاشتن شان، همکاری، همدلی و رواداری را پیشه کند و با فرهنگ سازان ایران، مهربان باشد. ما می‌دانیم که قطعاً زمانی فضا باز خواهد شد و در برابر ضرورت‌های تاریخی نمی‌توان ایستاد. ولی در عین حال نباید دست اندرکاران طوری عمل کنند که روسیاهی برای زغال بماند. نگارنده به شخصه، با آنکه سانسور را در هیچ مرحله‌ای-نه پیش و نه در میانه و نه پس از چاپ و نشر- قبول ندارد و به آزادی بیان بی‌هیچ حصر و استثنا برای همگان باور دارد، این را هم درک می‌کند

## حاشیه‌ی بر یک حاشیه

اکبر معصوم بیگی



مکان‌های عمومی کار را به جایی رساند که عملاً فقط عده‌ی محدودی (گمانم بین بیست تا سی نفر) پیگیر جلسات شدند... این‌ها هم اغلب نه اهل ادبیات (که به نظرم مهم‌ترین و درگیرترین شاخه‌های فعالیت‌های نویسندگی است)، که بیش‌تر وکلا، اهل علوم انسانی و اقتصاددانان یا در نهایت مترجمان علوم انسانی بودند و کم‌تر حتی مترجم ادبیات. اغلب هم گرایش‌های فکری سیاسی نزدیک به هم داشتند.

از سنابور می‌پرسم این حکم را از کجا بیرون کشیده‌اید که «اهل ادبیات... مهم‌ترین و درگیرترین شاخه‌های فعالیت‌های نویسندگی است»؟ در کشوری که حتی دو درصد از نویسندگان ادبیات داستانی و شعر از راه ادبیات و نشر داستان و شعر گذران زندگی نمی‌کنند، چرا این شبهه برای شما پیش آمده که «اهل ادبیات... مهم‌ترین و درگیرترین شاخه‌های فعالیت‌های نویسندگی است»؟ یعنی برای شما به راستی روشن نیست که پرداختن به تاریخ سیاسی چهل پنجاه سال اخیر (یعنی آن چه به حوزه‌ی علوم انسانی مربوط است) با چه مانع‌ها، سدها و به اصطلاح «خط قرمز»هایی روبه‌روست؟ برای نمونه، آیا فهم این نکته دشوار است که طی همین هشت سال گذشته به سبب آلم شنگه‌یی که بر سر «هولوکاست» برپا شد آوردن

**آقای سنابور وارونه‌گویی می‌کند، روایت او از این ده پانزده سال اخیر آکنده از بدفهمی، افواهیات و بی‌اطلاعی محض است (در خوش‌بینانه‌ترین تعبیر)، اگر نه تحریف و جعل و التباس (در بدبینانه‌ترین صورت تفسیر).**

این کلمه در کتاب‌ها جزو مجرمات بود؟ وانگهی، آقای سنابور، شما دارید درباره‌ی فعالیت‌های کانونی سخن می‌گویید. کجای منشور و اساس‌نامه‌ی کانون نویسندگان ایران برتری و تمایزی میان اهل ادبیات و اهل علوم انسانی و اجتماعی و نویسندگان و مترجمان قایل شده است؟ بنا بر مواد مصرح اساس‌نامه‌ی کانون کسانی که «دست‌کم دارای دو اثر چاپ شده به صورت کتاب در حوزه‌های فرهنگی زیر باشند» می‌توانند به عضویت کانون درآیند. این حوزه‌ها عبارت‌اند از: «داستان، شعر، مقاله، نمایش‌نامه، فیلم‌نامه، نقد ادبی و زندگی‌نامه، تالیف و تحقیق یا ترجمه در همه‌ی عرصه‌ها (ادب، زبان، فلسفه، دین، علوم انسانی و اجتماعی، فرهنگ عامه، حقوق، علوم سیاسی و اقتصادی، علم، هنر، موسیقی، سینما و غیره)». گویا سنابور حتی یک بار اساس‌نامه و منشور کانون را که پذیرش آن شرط اول عضویت به شمار می‌رود، به دقت نخوانده است. می‌پرسم، با این تفصیل، چه ترک اولایی صورت گرفته است؟ در این ده پانزده سال که ایشان به دلیل کوچک‌تر شدن جمع و انتقال ناگزیر جلسه‌ها به خانه‌ها حضور نداشته‌اند چه اتفاق ناگواری رخ داده که بر خلاف روح و نصّ اساس‌نامه و منشور کانون بوده است. گذشته از این، سنابور لابد می‌داند که برخی از برجسته‌ترین اعضای کانون در دوره‌های گذشته

چنان که انتظار می‌رفت سخنان عباس صالحی، معاون فرهنگی وزیر ارشاد، درباره‌ی «امکان فعالیت مجدد کانون نویسندگان ایران» واکنش‌های گسترده‌ی در محافل فرهنگی داخل و خارج از کشور در پی داشت. روزنامه‌ی توقیف‌شده‌ی «آسمان» در شش شماره‌ی که منتشر شد تقریباً در هر شماره صفحه‌ی یا دست‌کم بخشی از صفحه‌های خود را به بازتاب دیدگاه‌های صالحی اختصاص داد. از جمله‌ی این مطالب یکی هم نقل صحبت‌های حسین سنابور بود از سایت دولتی «ایسنا». سنابور به گفته‌ی خودش از ۱۳۷۹ عضو کانون نویسندگان ایران است و در یادداشتی که برای «ایسنا» نوشته شرح دست‌وپا شکسته‌ای از فعالیت‌های ده پانزده ساله‌ی اخیر کانون به دست می‌دهد و بعد می‌گوید که چون جلسه‌های کانون که در کتاب‌فروشی «پیکا» برگزار می‌شد اما نتوانست دیگر در آن جا برگزار شود (و البته نمی‌گوید چرا «نتوانست») و «ناگزیر مدتی در کافه‌ی هتل نادری نو برگزار شد و آن هم به شکل دیدارهای دوستانه و تقریباً بدون هیچ بحث و فعالیت» (و باز صد البته نمی‌گوید کانون چه طور می‌توانست در یک کافه تریای عمومی «بحث و فعالیت» کند) و «آن جا هم عذرش را خواستند» (و باز نمی‌گوید چرا و چه کسانی یا چه دستگاه‌هایی «عذرش را خواستند»). داستان را به آن جا می‌کشاند که «و بعد از آن تا جایی که من می‌دانم [جلسه‌ها] در خانه برگزار شده؛ جلساتی کوچک و با جمعی بسیار محدودتر از قبل، که بسیاری از اعضایش، مثل خود من، دیگر در آن شرکت نداشتند... این عدم شرکت هم خودخواسته بوده و هم به دلیل کیفی جلسات، که آن هم خود به دلیل محدود شدن افراد به آدم‌های خاص بوده است». سنابور در دنباله‌ی یادداشت خود نتیجه می‌گیرد «طبعاً با این شرایط برگزاری مجمع عمومی سالانه‌ی کانون هم متفی شده است».

آقای سنابور وارونه‌گویی می‌کند، روایت او از این ده پانزده سال اخیر آکنده از بدفهمی، افواهیات و بی‌اطلاعی محض است (در خوش‌بینانه‌ترین تعبیر)، اگر نه تحریف و جعل و التباس (در بدبینانه‌ترین صورت تفسیر). ایشان هیچ از جلوگیری نیروهای امنیتی از برگزاری مجمع عمومی کانون در سال ۱۳۸۱ و در پی آن جلوگیری از برگزاری جلسه‌های جمع مشورتی در کتاب‌فروشی «پیکا»، بر هم زدن جلسه‌های بزرگ‌داشت شاعر بزرگ ایران، احمد شاملو، و توقیف اتوبوس حامل شرکت‌کنندگان در مراسم بزرگ‌داشت و مراسم سالگرد قتل زنده‌یادان محمد مختاری و محمد جعفر پوننده نمی‌گوید، اما به نادرست علت برگزار نشدن مجمع عمومی کانون را به محدود شدن کانون به افراد خاص جلوه می‌دهد. سنابور از کوشش‌های مستمر برای برگزاری مجمع عمومی پس از سال ۱۳۸۱ هیچ نمی‌گوید، از جلوگیری از برگزاری مجمع عمومی کانون در منزل یکی از اعضا در سال ۱۳۸۵ هم چیزی نمی‌گوید. از احضارها، محاکمه‌ها، به زندان انداختن‌ها و تهدیدها، ممنوع‌الکلم و ممنوع‌النشر کردن‌ها کلمه‌ی نمی‌گوید. آیا خبر ندارد یا صرفه در این است که پرده‌پوشی کند؟ می‌گوید «مانعت‌های دولتی از برگزاری جلسات عمومی در





مانند برخی از صنف‌هاست که در بسیاری از موارد حداقل اصطکاک را با قدرت حاکم دارند؟ نفس دفاع از آزادی بیان (نه تنها در ایران، بلکه در سراسر جهان) در همان نخستین وهله با منافع حاکمیت‌های استبدادی و سرکوب‌گری برخورد می‌کند که نفع‌شان در حفظ وضع موجود است و حال آن‌که نفس کار نویسنده ایجاب می‌کند که هرگز کار خود را به وضع موجود منحصر نکند و همواره از مرزها گذر کند. حکومت‌ها نمی‌خواهند صدایی جز صدای خودشان بشنوند، چرا که نفع‌شان در جهل و بی‌خبری مردم است. از همین روست که کانون «با تک‌صدایی بودن رسانه‌های دیداری، شنیداری و رایانه‌ی مخالف است و خواهان چندصدایی شدن رسانه‌ها در عرصه‌های فرهنگی است» و این یعنی صدا بخشدن به بی‌صدایان، به نویسندگان، شاعران، هنرمندان، روشنفکران، کارگران، زنان، جوانان و در یک کلام به همه‌ی سرکوفتگان.

**آشکار است که در این جا نکته بر سر «آزادی بیان به طور کلی» است. گمان نمی‌کنم سنایپور آن قدر ساده‌دل باشد که تصور کند برای نمونه می‌شود اتحادیه‌های کارگری و تشکل‌های مستقل کارگری، تشکل‌های مستقل زنان و جوانان را و احزاب سیاسی غیر حکومتی را سرکوب کرد و آن گاه جزیره‌ی خوش آب‌وهوا در میانه‌ی هاویه برپا کرد که وظیفه‌ی نخست و اصلی‌اش رفع هر گونه سانسور، دستیابی به آزادی بیان فقط برای اهل شعر و داستان و ادبیات باشد.**

بخش دوم حرف‌های سنایپور، یعنی: «چه بسا فعالیت‌هایی را که نمی‌توانستند در حوزه‌های دیگر سیاسی اجتماعی دنبال کنند، در کانون دنبال می‌کردند» همان اتهام پیش‌پا افتاده و دست‌مالی شده و دروغینی است که در این سی سال اخیر از نویسندگان دولتی و حکومتی گرفته تا مقام‌های امنیتی همواره بر کانونیان بسته‌اند و درست به همین بهانه در پاییز سال ۱۳۷۷ دو تن از یاران ما را به مسلخ بردند. خوب بود آقای سنایپور، اگر «حوصله‌ی درگیری با نهادهای سیاسی» را ندارند و نمی‌خواهند با دم شیر بازی کنند، دست‌کم نمک به زخم اعضایی نمی‌پاشیدند که در این ده پانزده سال اخیر از زندگی، کار، خانواده و هستی خود مایه گذاشتند تا «چراغ» کانون نویسندگان ایران را روشن نگه دارند. و راستی آقای سنایپور اگر همه مثل شما فکر می‌کردند و «حوصله‌ی درگیری با نهادهای سیاسی» و کانونیان را نمی‌داشتند و در سه دولت خاتمی و احمدی‌نژاد و روحانی با گروه‌های فشار و امنیتی درگیر نمی‌شدند آیا حتی ذره‌ی احتمال داشت که کانون چندان پایدار بماند و خود را به حاکمیت موجود تحمیل کند که اکنون حکومت از «پوست‌اندازی» کانون سخن به میان آورد و شما هم در میانه‌ی معرکه بخواهید از کانون مدافع آزادی بیان یک «انجمن صنفی» بی‌خاصیت بتراشید که نه «حوصله‌ی درگیری با نهادهای سیاسی» را داشته باشد و نه تاب بحث‌های درون کانون را بیاورد؟

اهل حوزه‌هایی جز ادبیات و شعر بوده‌اند و باز لابد منکر تأثیر بی‌چون و چرای امثال باقر پرهام، منوچهر هزارخانی، باقر مومنی، محمد جعفر پوینده، علی اصغر حاج‌سیدجوادی، ا.ح. آریان‌پور و ... نیستند؟

و اما نکته‌ی هم درباره‌ی «عدم شرکت» ایشان در نشست‌های جمع مشورتی «به دلیل کیفی جلسات» و «محدود شدن افراد به آدم‌های خاص». تا جایی که ما می‌دانیم و تا جایی که می‌توانیم ادعای سنایپور را درباره‌ی شرکت‌شان در جلسه‌های جمع مشورتی در کتاب‌فروشی «پیکا» بپذیریم، جلسه‌های جمع مشورتی هیچ‌گاه محل بحث ادبی و شعرخوانی و داستان‌خوانی نبوده است. کانون کارگروه‌ها یا کمیسیون‌هایی دارد که وظیفه‌ی آن‌ها تدارک جلسه‌های شعرخوانی و داستان‌خوانی است. در همین ده پانزده سال اخیر که کانون با دشوارترین تنگناها و فشارها روبه‌رو بوده است، بیش از پانزده جلسه شعرخوانی و داستان‌خوانی به ناگزیر در خانه‌ها برگزار کرده است اما هرگز این مجلس‌ها را با جلسه‌های بحث و گفت‌گو و مشورت درباره‌ی اداره‌ی امور کانون به هم نیامیخته است. اما تاجایی که می‌دانیم ایشان نه فقط در هیچ یک از این جلسات جمع مشورتی شرکت نداشته‌اند بلکه در تمام مدت عضویت خود نیز در هیچ امری از امور کانون مشارکتی نکردند و تا جایی که نویسنده‌ی این سطور به یاد دارد حتی یک‌بار نه برای انجام دادن کاری داوطلب شدند و نه حتی اظهار نظر و پیشنهادی کردند. گذشته از این، از سنایپور می‌پرسم جلسه‌های کانون به کدام «آدم‌های خاص» محدود شد؟ آیا این کسان بیرون از دایره‌ی شمول موردهایی بودند که در اساس‌نامه‌ی کانون آمده است؟ آیا سراغ دارید که حتی یک غیر عضو در جلسه‌ها شرکت کرده باشد؟ و راستی این «آدم‌های خاص» کیان‌اند؟

اما تا این جای کار ظاهراً فقط با شکوه و شکایت کسی سروکار داریم که از دور دستی بر آتش داشته است و حال در شلوغ‌بازار کنونی چیزهایی شنیده است و گمان می‌کند فضایی باز شده و می‌شود کاری کرد که در اوضاع به بن‌بست رسیده‌ی کنونی راهی به دهی ببرد. اما، نه! سنایپور جان کلام را در پایان سخن گفته است: «واقعیت این بود و هنوز هم هست که به خصوص اهل ادبیات چندان حوصله‌ی درگیری با نهادهای سیاسی از یک طرف و از طرف دیگر با گرایش‌های در خود کانون را نداشت که بیش‌تر از آن که به کتاب و نشر فکر کنند، به آزادی بیان به طور کلی فکر می‌کردند و چه بسا فعالیت‌هایی را که نمی‌توانستند در حوزه‌های دیگر سیاسی اجتماعی دنبال کنند، در کانون دنبال می‌کردند». اهل ادبیات را نمی‌دانم (نمی‌توانم مانند ایشان به یک‌باره حکم کنم که تمامی «اهل ادبیات چندان حوصله‌ی درگیری با نهادهای سیاسی ...» را ندارند)، اما درباره‌ی نویسندگان عضو کانون، می‌دانم که وظیفه‌ی مقدم ایشان دفاع از منشور کانون نویسندگان ایران و از جمله این اصل است: «آزادی اندیشه و بیان در همه‌ی عرصه‌های فردی و اجتماعی، بی‌هیچ حصر و استثنا حق همگان است. این حق در انحصار هیچ فرد، گروه یا نهادی نیست و هیچ کس را نمی‌توان از آن محروم کرد». آشکار است که در این جا نکته بر سر «آزادی بیان به طور کلی» است. گمان نمی‌کنم سنایپور آن قدر ساده‌دل باشد که تصور کند برای نمونه می‌شود اتحادیه‌های کارگری و تشکل‌های مستقل کارگری، تشکل‌های مستقل زنان و جوانان را و احزاب سیاسی غیر حکومتی را سرکوب کرد و آن گاه جزیره‌ی خوش آب‌وهوا در میانه‌ی هاویه برپا کرد که وظیفه‌ی نخست و اصلی‌اش رفع هر گونه سانسور، دستیابی به آزادی بیان فقط برای اهل شعر و داستان و ادبیات باشد. و تازه مگر گمان کرده‌اند که نهاد صنفی نویسندگان

## حاکمیت از کانون نویسندگان ایران چه می‌خواهد؟

داریوش معمار



مطرح کرده‌اند، آن‌که باید پوست‌اندازی کند تفکر حاکم بر متولیان پیدا و پنهان فرهنگی است که هیچ حق و آزادی را برای نویسنده بیرون از اهداف، برنامه‌ها و ایدئولوژی مورد تایید خود نمی‌شناسند، و در

مسیر احقاق این حق حاضر به اعمال هر فشار و محدودیتی بر نویسنده و بستن هر اتهامی به وی هستند، تا آن‌جا که در دوره‌هایی منجر به صدور مجوز برای حذف فیزیکی نویسندگان مخالف این نظر شد.

حکومت از کانون چه می‌خواهد؟ خواسته اصلی، برچیده شدن تفکر آرمان‌خواه و خلاق نویسنده‌ی و تبدیل آن به ابزاری تبلیغی است. و اینجاست که باید گفت متولی حاکمیتی فرهنگ و تفکر رادیکال مداخله‌جویی که خود را مشخص‌کننده‌ی معیارهای حداقلی و حداکثری فرهنگی با ابزارهای محدودکننده و نظارتی در اختیارش می‌داند، بیش از نویسنده‌ی روشنفکر و آرمان‌خواهی که با خواست آزادی بیان و عبور از سانسور خود را در معرض انواع فشارها و تهدیدها قرار می‌دهد، نیاز به پوست‌اندازی دارد.

خواست حاکمیت از کانون پیش از آن‌که احقاق حقوق نویسندگان باشد، با تسوری پوست‌اندازی؛ تعطیل شدن کانونی است که خود را مدافع حقوق نویسندگی و مانع بر مسیر اعمال فشارهای غیرقانونی بر نویسندگان و سانسور ایشان می‌داند. کانون نویسندگان ایران امروز با وجود همه محدودیت‌هایی که بر سر راهش قرار دارد، با وجود همه تلاش‌های امنیتی مهندسی‌شده که برای وارونه جلوه دادن شرایط آن در جریان است، نه تنها نهادی رادیکال با مشی منفی و بی‌اثر نیست که یکی از اصیل‌ترین نهادهای نویسندگی است که به صورت طبیعی در میان نسل جدید طی سه دهه زیر فشار بودن جایگاه دارد و پیش از آن‌که طبق گفته‌ی معاونت فرهنگی وزیر ارشاد به پوست‌اندازی نیاز داشته باشد تا مبدل به بخشی از برنامه‌های حاکمیت فرهنگی شود، نیاز به حفظ استقلال خود در همین شرایط و دفاع مستمر از حقوق اولیه نویسنده‌ی دارد که همان آزادی نوشتن است.

نمی‌توان کتمان کرد که اعمال فشار، احضارها، مرعوب کردن‌ها و تهدیدها و زندان و قتل نویسندگان، در ساخته شدن تصویری مغلوب از حدود فعالیت و حضور کانون به عنوان رادیکالیسم فرهنگی جریان مستقل ادبیات ایران تأثیر داشته است، اما کانون در مسیر خود برای عبور از این بحران نه تنها نیاز به پوست‌اندازی ندارد که نیاز به حفظ پوسته‌ی خود و تداوم روش‌های فعلی تا برچیده شدن کامل محدودیت‌های اعمال‌شده دارد.

مستقل نویسندگان بوده، نهادی که خواسته‌اش حق اولیه نویسنده، یعنی برچیده شدن ممیزی است.

## پوست‌اندازی کانون، یا تغییردیدگاه فرهنگی حاکمیت!

نگارنده به عنوان یکی از اعضای جوان کانون نویسندگان ایران، این مطلب را برای تحلیل تعبیر معاونت هنری وزارت ارشاد از لزوم پوست‌اندازی کانون، یا پوست انداختن کانون برای عبور از بحران مشروعیت نوشته‌ام، تا روشن شود معنای نهفته در آن نگاه و انتظارات طرح‌شده در دامنه‌ی آن چیست. آن‌چه آقای صالحی از آن به پوست انداختن کانون برای فعالیت یاد می‌کند، در واقع مشابه همان تلاشی است که نویسندگان وابسته به نهادهای حاکمیتی در دهه‌های شصت، هفتاد و هشتاد در برابر کانون به صورت نهادی موازی داشتند، این تلاش تا آن‌جا بود که این گروه با راه‌اندازی اتحادیه نویسندگان مسلمان و عناوینی از این دست و برخورداری از حمایت کامل دولتی اعم از مالی و معنوی در این مسیر، تسوری حذف نویسنده‌ی معاند را در دو بخش نشر اثر و حیات اجتماعی تعریف کرد، و در واقع می‌کوشید به روشی دیگر پوست‌اندازی موردنظر معاونت فعلی را برای ساقط کردن نگاه منتقد و معترض به سانسور در کانون نویسندگان اجرایی کند؛ اما در گذر زمان همین نهادها نیز با روبرو شدن متولیان‌شان با انواع محدودیت‌ها و سانسور دچار انشعاب شدند و سرنوشت‌شان عملاً تعطیلی و انزوا بود، یعنی در محاق محدودیت‌های سیاسی و سلیقه‌ای حاکمیتی تازه (نسل دوم رادیکال‌های حکومتی) فرو رفتند؛ تعطیل شدن دفتر شعر جوان وابسته به خانه شاعران، که یکی از نوآورانه‌ترین ایده‌های فرهنگی برای جلب برنامه‌ریزی‌شده‌ی نسل جوان و ایجاد پایگاه ترویجی برای شعر موازی نگاه کانونی و با بهره‌گیری از فرصت فراهم‌شده برای ایشان در نتیجه‌ی فقدان امکان فعالیت کانون برای نسل جوان بود، یکی از نمونه‌های روشن برای رقم خوردن همان سرنوشتی است که به حال و محالش اشاره شد.

با این توضیح روشن است منظور از پوست‌اندازی کانون در نگاه متولیان فرهنگی بیش از آن‌که تبدیل کانون به نهادی پویا و فعال باشد، بخشی از تسوری حاکمیت برای خنثی کردن تأثیر حضور تنها نهاد مستقل و مدافع اصل مبارزه با سانسور و حقوق نویسندگی است، زیرا اگر متولیان دولتی در اجرای نظریه پوست‌اندازی (جلب جوانان) مدنظر خود با تسوری‌ها و روش‌های فعلی‌شان موفق بودند، طبیعتاً نهادهای تاسیس‌شده و حمایت‌شده به واسطه‌ی ایشان می‌توانستند در جلب و تداوم با چنان روشی پایدار بمانند. این‌جاست که می‌توان گفت بر خلاف آن‌چه آقای صالحی

موضوع تأثیر فعالیت کانون نویسندگان ایران پس از گذشت نزدیک به نیم قرن از تاسیس و بارها توقیف و برخورد با آن، از یک سو برای حاکمیتی که سیاست‌های فرهنگی آن در بخش‌های مختلف را رادیکال‌ترین گروه‌ها تدوین می‌کنند، مبدل به مسئله‌ای شده که عبور از آن اولویت به حساب می‌آید تا آن‌جا که متولیان و پیگیری‌کنندگان این طرح در نهادهای امنیتی در احضارها و بازخواست‌های خود به روشنی آن را بیان می‌کنند، و از سوی دیگر (کانون) برای نویسندگان تبدیل به نمادی از استقلال فکری و فرهنگی نویسنده و مقاومت در برابر تن دادن به سانسور و ممیزی شده است، که مصالحه درباری اهداف آن به منزله‌ی فرو ریختن آخرین دیوار محافظ نویسنده در قبال تهدید سانسور است.

## کانون رادیکال یا کانون زیر فشار سانسور!

کانون نویسندگان ایران، در شرایطی که شهروند ایرانی در تمام امور زندگی تا بُندان نیازمند اعتبارهای دولتی، حاکمیتی و... تربیت می‌شود و هیچ رسانه‌ی مستقل و نیمه‌مستقلی در کشور بدون رعایت تمام حدود و اصول موردنظر حاکمیت امکان انتشار و تداوم یافتن ندارد، برای برگزاری جلسات محدود خانگی جمع مشورتی دچار مشکلات عدیده است، و منع و حصرهای مختلفی برایش در نظر گرفته شده که از عصر اصلاحات تا عصر اعتدال هیچ تغییری در رویه‌ی آن مشاهده نمی‌شود. طبیعی است که کانون در چنین شرایطی نتواند به بسیاری از وظایف مشخص‌شده در منشور خود به‌خصوص موضوع دفاع از حقوق نویسندگی جامه عمل بپوشاند و جنبه‌های رادیکال فعالیت آن در مبارزه با سانسور بیش‌تر به چشم بیاید. هم‌چنان‌که در این شرایط بسیاری از متقاضیان فعالیت به‌ویژه نسل جوان امکان حضور مستمر خود در کانون را از دست داده‌اند، محدودیت‌ها به‌طور معمول باعث پُررنگ شدن رادیکالیسم انتقادی و روشنفکری می‌شود که در کانون به عنوان ماهیت اصلی شکل‌دهنده‌ی آن همواره وجود داشته است؛ این‌جاست که می‌توان ادعا کرد اگر مخالفان فعالیت کانون در لباس‌های مختلف خواهان برچیده شدن مبارزه با سانسور هستند، معنای نهفته در خواسته‌شان بیش از آن که دغدغه‌ای دلسوزانه و فرهنگی جهت پُررنگ شدن دیگر فعالیت‌ها به حساب بیاید، روشی آرام برای سرکوب آخرین وجه حضور و فعالیت موثر کانون نویسندگان ایران است.

بنابراین می‌توان طبق شواهد مدعی شد، کانون نویسندگان ایران در این سال‌ها بیش از آن‌که از درون درگیر رادیکالیسم باشد، از بیرون زیر فشار رادیکالیسمی بوده که خواهان تعطیل شدن فعالیت‌های آن به عنوان نهاد صنفی

## چرا ما نتوانیم؟

حافظ موسوی



آن برخورد کنیم می‌توانیم از آن به نفع کانون بهره بگیریم. به نظر من در حال حاضر باید از طریق مذاکره وزارت ارشاد را مجاب کرد که امنیت برگزاری مجمع عمومی کانون را تضمین و تامین کند.

من مطمئن نیستم که گرفتن چنین تضمینی عملی هست یا نه. اما فکر می‌کنم اگر اکثریت اعضای کانون با این پیشنهاد موافق باشند و این خواسته را در رسانه‌های عمومی مطرح و پیگیری کنند و به‌ویژه اگر چهره‌های شاخص فرهنگی و هنری و ادبی، اعم از اعضای کانون و دیگرانی که عضو کانون نیستند، از این خواست ما پشتیبانی کنند، وزارت ارشاد ناچار به پذیرش آن خواهد شد.

محور اصلی حرف‌های من در گفت‌وگو با روزنامه‌ی آسمان هم این بود که حتی اگر بخواهیم پیشنهاد اندکی غیرمؤدبانانه‌ی معاون فرهنگی ارشاد را بپذیریم لازم‌اش این است که مانع برگزاری مجمع عمومی کانون نشوند. چند روز بعد از آن مصاحبه در گفت‌وگویی که با اینستاگرام داشتیم باز هم تاکید کردم که اگر وزارت ارشاد در موضعی که اعلام می‌کند صداقت دارد به دستگاه‌های امنیتی و انتظامی بقبولاند که مانع برگزاری نشست‌ها و مجمع عمومی کانون نشوند. نمی‌دانم دوستانی که در نشست جمع مشورتی کانون به من انتقاد داشته‌اند با کدام‌یک از این یا آن حرف‌ها مخالف‌اند. آیا بر این باورند که کانون با وضعیت فعلی می‌تواند از عهده‌ی وظایف خویش، آن‌طور که در منشور و اساسنامه‌اش به تصویب رسیده است، برآید؟ آیا اکثریت نویسندگان کشور که اعضای بالقوه‌ی کانون‌اند با ادامه‌ی وضع فعلی موافق‌اند؟ من شخصا این طور فکر نمی‌کنم و تا جایی که اطلاع دارم و از صحبت‌های دیگران برداشت کرده‌ام اکثریت نویسندگان مستقل کشور خواهان کانونی هستند که حضوری محسوس‌تر و موثرتر در جامعه داشته باشد. من زحمت‌های دوستانی را که در سال‌های اخیر به‌رغم تمام دشواری‌ها چراغ کانون را روشن نگه داشتند و هرجا که لازم بود از آزادی قلم و بیان دفاع کردند ارج می‌نهم؛ اما باید بپذیریم که انتظار جامعه‌ی اهل قلم و به‌ویژه نویسندگان جوان از کانون نویسندگان ایران بسی فراتر از این‌هاست. از حدس و گمان شخصی هم که بگذریم، به ثبت رساندن و ایجاد امکان فعالیت علنی کانون، به تصویب مجمع عمومی رسیده است و این مصوبه در هیچ مجمع عمومی دیگری لغو نشده و هیئت دبیران فعلی مکلف به پیگیری آن است و اگر

بعد از صحبت‌های معاون فرهنگی ارشاد درباره‌ی کانون نویسندگان ایران، مجتبی پورمحسن از روزنامه‌ی آسمان با من مصاحبه‌ای کرد که در نخستین شماره‌ی آن روزنامه چاپ شد. آن‌طور که من اطلاع پیدا کردم مطالب عنوان‌شده در آن مصاحبه اخیراً در جمع مشورتی کانون مورد بحث قرار گرفته و یکی دو نفر از دوستان حاضر در آن جلسه نسبت به بخش‌هایی از صحبت‌های من انتقاداتی را مطرح کرده‌اند. اگرچه من از چندوچون آن انتقادات مطلع نیستم، مایلم در این یادداشت ضمن تایید کلیات آن گفت‌وگو نکاتی را که در جمع داخلی کانون راحت‌تر می‌توان بیان کرد بر آن گفته‌ها بیفزایم. نخست این‌که معتقدم پس از انتخابات اخیر به هر حال تحولاتی در کشور رخ داده و فضای سیاسی اندکی بازتر شده است و به‌ویژه در سیاست‌های فرهنگی دولت کنونی، که با موضوع فعالیت ما اهل قلم و کانون‌مان ارتباط مستقیم دارد، گشایش‌هایی مشاهده می‌شود. برداشت من از صحبت‌های معاون فرهنگی ارشاد این است که دست‌کم خود او و احتمالاً وزیر ارشاد قصد دارند در برابر کانون نرمشی از خود نشان بدهند؛ وگرنه هیچ ضرورتی نداشت که او وارد این بحث شود. موضع‌گیری شدیداللحن رسانه‌های جناح تندرو علیه سخنان معاون فرهنگی ارشاد که از آن به عنوان چراغ سبز به کانون نویسندگان تعبیر کردند، مرا بیش‌تر متقاعد می‌کند که با دید مثبت، یا دست‌کم کم‌تر منفی، به این سخنان و تأثیری که می‌تواند در فعالیت کانون داشته باشد بیندیشم. خوشبختانه پیش از این هم در دوره‌ی وزارت مهاجرانی یک بار دیگر کانون چنین تجربه‌ای را از سر گذرانده است و می‌تواند از آن تجربه استفاده کند. اغلب دوستان احتمالاً به خاطر دارند که در آن دوره بحث‌های مفصلی درباره‌ی پیشنهاد مهاجرانی برای ثبت کانون درگرفت که به‌رغم اختلاف‌نظرهای جدی نهایتاً در مجمع عمومی ماقبل آخر کانون که در سالن اجتماعات اتحادیه ناسران برگزار شد به هیئت دبیران منتخب ماموریت داده شد که برای ثبت کانون اقدام کند و چندی بعد این مصوبه به صورت نصفه‌نیمه توسط هیئت دبیران وقت پیگیری شد و نهایتاً به نتیجه نرسید. صرف‌نظر از این که آیا آن تصمیم درست بود یا نه، کانون توانست در آن دوره از شرایط نسبتاً مساعدی که پیش آمده بود استفاده کند و به تجدید سازمان و عضوگیری و گسترش فعالیت‌های دموکراتیک و فرهنگی و صنفی خود بپردازد که در مجموع نتایج خوبی به همراه داشت. ارزیابی من از اوضاع کنونی این است که بار دیگر فرصتی ایجاد شده که اگر واقع‌بینانه با

چنین اقدامی را به صلاح نمی‌دانند باید مجمع عمومی را فورا بخواند تا به اقتضای شرایط فعلی تصمیم جدیدی گرفته شود. علاوه بر این حتی اگر بحث ثبت یا عدم‌ثبت را هم نادیده بگیریم تشکیل مجمع عمومی یکی از مهم‌ترین وظایف هیئت دبیران است. من و اغلب اعضای کانون اطلاع داریم که در چندین سال گذشته، هیئت دبیران محترم بارها برای برگزاری مجمع عمومی تلاش کرده و هر بار با ممانعت دستگاه‌های امنیتی و انتظامی مواجه شده است. در همان گفت‌وگوی روزنامه‌ی آسمان در پاسخ به پرسش انتقادی مصاحبه‌کننده بر این موضوع تاکید کرده‌ام که منتقدان کانون حق ندارند هیئت دبیران فعلی را در عدم برگزاری مجمع عمومی مقصر بدانند. اما اکنون حرف من این است که آیا بهتر نیست در مقابل موضع‌گیری اخیر معاون فرهنگی ارشاد که نرمشی در آن دیده می‌شود، به جای دادن پاسخی دندان‌شکن به او، درخواست معقول خودمان را برای فراهم شدن امکان برگزاری مجمع عمومی مطرح کنیم؟ این درخواست خوشبختانه در بیانیه‌ای که کانون در پاسخ به اظهارات معاون فرهنگی ارشاد صادر کرد مطرح شده است. من اگرچه با لحن آن بیانیه موافق نیستم و معتقدم که می‌شد پاسخی کاربردی‌تر به آن اظهارات داد و درخواست مجوز برگزاری مجمع عمومی کانون را با صراحتی بیش‌تر مطرح کرد، اما معتقدم که همان بیانیه می‌تواند مبنای عمل ما قرار گیرد و انتظار ما از هیئت دبیران محترم این است که همانند دو دوره‌ی قبل که از وزارت ارشاد برای برگزاری مجمع عمومی مجوز گرفتیم، این بار نیز برای گرفتن مجوز اقدام کنند و این درخواست به صورت مکتوب و رسمی به ارشاد اعلام شود. اگرچه از همین حالا معلوم است که ارشاد به آسانی با این درخواست موافقت نخواهد کرد، کما این‌که در دوره‌ی مهاجرانی هم گرفتن مجوز کار آسانی نبود و پیگیری و دوندگی بسیار می‌طلبید، با این حال همان‌طور که پیش‌تر گفتم اگر بتوانیم پشتوانه و پشتیبانی وسیعی برای این درخواست فراهم کنیم احتمال موافقت ارشاد دور از ذهن نیست.

دوستانی که جلسات جمع مشورتی کانون در سالن اجتماعات پکا را به یاد دارند و به خاطر دارند که چه‌گونه ماهی یک‌بار شاخص‌ترین و محبوب‌ترین شاعران و نویسندگان و مترجمان کشور در کنار همکاران و هم‌قلمان جوان خود زیر یک سقف جمع می‌شدند و به گفت‌وگو می‌نشستند، به‌خوبی می‌توانند مجسم کنند که من - شاید خوش‌باورانه - به چه رویایی می‌اندیشم. آن نشست‌ها و امکان آن گفت‌وگوهای صمیمانه و رو در رو را امثال گلشیری، مختاری، پوننده، علی‌اشرف درویشیان و سیمین بهبهانی برای ما جوان‌های آن سال‌ها فراهم کردند. چرا ما نتوانیم چنین امکانی را برای نویسندگان جوان امروزمان مهیا کنیم؟

## مطالب مرتبط

آنچه در این صفحه می‌خوانید بخشی از مطالب و اخباری است که پیرامون موضوع فعالیت کانون در خیرگزاری‌ها، سایت‌ها یا روزنامه‌ها منعکس شده است.

طاهری، سپانلو و صالحی درباره کانون نویسندگان:

### پوست‌اندازی کانون

#### به معنای «نویس» و «نگو» نشدنی است



اصل و اساس کانون نویسندگان که همانا اصل آزادی بیان است، تغییرناپذیر است/ اگر جلال آل‌احمد زنده بود، با اندیشه‌های او نیز مشکل داشتند/ تمام مشکلات دولت‌ها با کانون، از مساله‌ی سانسور نشأت گرفته است.

ایلنا: چندی قبل سیدعباس صالحی، معاون امور فرهنگی وزارت ارشاد؛ طی گفت‌وگویی، در مورد وضعیت کانون نویسندگان اظهار نظر کرد. او ضمن اشاره به جایگاه تاریخی و سیاسی این کانون و با عنوان کردن این دلیل که اعضای پیشین کانون نویسندگان یا از دنیا رفته‌اند یا دیگر حوصله‌ی فعالیت در قالب این کانون را ندارند، بر لزوم پوست‌اندازی این کانون تاکید کرده است.

این درحالی‌ست که صالحی در توضیح خود، به جزئیات و مباحث پیرامون کانون پرداخته و گفته که آیا این پوست‌اندازی صرفاً به معنای تغییر اعضای کانون است یا تغییر مشی و مواضع آن؟ همچنین در این اظهار نظر، اشاره‌ای نشده که در صورت محقق شدن این «پوست‌اندازی»، آیا کانون اجازه‌ی فعالیت رسمی خود را بازخواهد یافت یا خیر؟

\* محمدعلی سپانلو: کانون نویسندگان؛ یک آرمان تغییرناپذیر

است

محمدعلی سپانلو (شاعر و از بنیانگذاران کانون نویسندگان) نیز معتقد است: با شرایط موجود و رویه‌های فرهنگی و سیاسی در کشور، انتظار فعال شدن کانون نویسندگان به هیچ وجه وجود ندارد. وی با اشاره به اظهارات اخیر معاون امور فرهنگی وزارت ارشاد در مورد کانون نویسندگان اظهار داشت: ایشان گویا تصویر درستی از سوابق کانون ندارد. زیرا در فضایی که هنوز سرشار از امر و نهی‌های «نکن»، «نگو» و «نویس» است، کانون نویسندگان نمی‌تواند به صورت رسمی فعال شود.

وی ضمن بیان این مطلب که کانون باید به آرمان‌های بنیادین خود و بنیانگذارانش وفادار بماند، گفت: کانون نویسندگان نسبت به مردم و نویسندگان متعهد است، نه به دولت‌ها. بنابراین نمی‌تواند به خواست و نظر دولت‌ها تغییر موضع بدهد.

این شاعر و مترجم در پاسخ به این سوال که «مراد از پوست‌اندازی کانون که توسط معاون وزیر ارشاد مطرح شده، چه می‌تواند باشد؟» افزود: شاید منظورشان از این حرف این بوده که کانون با مساله‌ی «سانسور» کنار بیاید؛ اما این شدنی نیست. زیرا

کانون نویسندگان از ابتدای تاسیس‌اش (از سال ۱۳۴۷) همواره آرمان آزادی بیان و قلم را برای جامعه‌ی نویسندگان را دنبال کرده و از این آرمان دست برنخواهد داشت.

وی که معتقد است «شرایط ممیزی و سانسور در زمانه‌ی ما، هیچ سختی با آرمان آزادی بیان ندارد» ادامه داد: البته شاید مواضع جدید ارشاد، از سر حسن نیت باشد اما مشکل این‌جاست که وزیر ارشاد و مسوولان این وزارتخانه، فکر می‌کنند با جابجایی چند کلمه در مقام ممیزی، می‌شود داعیه‌دار آزادی بیان بود. در صورتی که اتفاقاً مشکل سانسور از همین‌جا آغاز می‌شود.

سپانلو با اشاره به مواضع کانون نویسندگان در مورد آزادی بیان، گفت: ما می‌گوییم هر نویسنده‌ای حق دارد نوشته‌هایش را بدون ممیزی و سانسور چاپ کند. اما اگر بعد از چاپ، شکایتی وجود داشت، تنها قوه‌ی قضائیه به عنوان مرجع حقوقی و قضایی مسوول رسیدگی به آن است؛ نه وزارت ارشاد یا هر نهاد دیگری.

وی ضمن بیان این مطلب که اگر جلال آل‌احمد امروز زنده بود، با اندیشه‌های او نیز مشکل داشتند، با مخاطب قرار دادن مسوولان دولتی، اظهار داشت: با این وضعیتی که توسط اعمال سانسورها و ممیزی‌ها در فضای فرهنگی کشور به وجود آمده، از کانون نویسندگان چه انتظاری دارید؟ آیا انتظار دارید که شرایط موجود را بپذیریم؟

این مترجم اضافه کرد: تمام مشکلات دولت‌ها با کانون، از همین مساله‌ی سانسور نشأت گرفته است. طبیعتاً وقتی یک انجمن صنفی برای حفظ حقوق نویسندگان تشکیل می‌شود، در مواجهه با مساله‌ی سانسور، سیاسی برخورد می‌کند و متحمل برخوردهای امنیتی می‌شود.

سپانلو خاطر نشان کرد: قصد و منظور کانون نویسندگان در هیچ دوره‌ای، شکستن مرزهای ارزشی، توهین به مذهب، ترویج نژادپرستی و از این دست مسائل نبوده اما همانطور که گفتیم آزادی بیان، مطالبه‌ی همیشگی و تغییرناپذیر کانون بوده و هست.

\* سیدعلی صالحی: نمی‌شود در قفس را بست و سپس به کبوتر فرمان پرواز داد

سیدعلی صالحی (شاعر) نیز در پاسخ به این پرسش که طرح این موضوع از سوی معاون وزیر فرهنگ ارشاد اسلامی به چه معناست، گفت: بعضی دوستان گفته‌اند خیر است و نیست خیر در کار است. من البته قادر به نیت‌خوانی نیستم اما اگر هشیار باشیم می‌توانیم با موتناژ همه سیگنال‌های دو سه سال اخیر متوجه شویم که انگار طرح و نقشه راه و نوعی اهداف‌گذاری در کار است که امروز، در این بزنگاه معاونت وزارتخانه می‌آید و درباره کانون نظر می‌دهد. تا مدتی پیش حس می‌شد که تکلم عنوان «کانون» برای مسئولین ذربط با اکراه همراه بوده است.

صالحی گفت: از دو سه سال پیش، هم در مقام نقد، هم با چهره دلسوزانه و مرحمت‌مند؛ گاه می‌شنیدیم که جوانان را راه نمی‌دهند، کانون شده کارگاه صدور بیانیه و حیف است کانون که این همه سیاسی شده، و حتی کلمه دگردیسی (همین پوست‌انداختن) را هم پیشترها می‌شنیدیم. من اهل «شک» هستم و از کنار هم چیدن این حرف‌ها به دو نتیجه می‌رسم. اول: منتقدین نمی‌دانند کانون در تنگناست؟ و با همین نواقص و محدودیت‌ها، علی‌الظاهر کانون را ناتوان «جلوه» می‌دهند! دوم: چرا این پیغام‌ها همه شبیه هم هستند. انگار از یک اتاق فکر؛ دسته‌بندی می‌شوند و امروز جمع‌بندی

گذشته اظهار داشت: تا آنجا که می‌دانم بحث درخواست مجوز فعالیت برای کانون نویسندگان، از سال‌ها قبل مطرح بوده و به نتیجه نرسیده است. بنابراین اگر رویکرد دولت جدید، رویکردی مثبت است باید حداقل اجازه‌ی برگزاری نشست‌های مجمع عمومی کانون را بدهند و بگذارند افراد بدون ترس در این جلسات شرکت کنند. وی ادامه داد: اگر این هراس برداشته شود، کانون می‌تواند علاوه بر پرداختن به مسائل مربوط به آثار ادبی و... به مسائل صنفی و حقوق قانونی نویسندگان نیز بپردازد. همچنین اعلام موضع‌های رسمی توسط کانون در موارد مختلف نیز منوط به باز شدن فضا و به رسمیت شمردن کانون است.

طاهری در پاسخ به این سوال که «تعبیر شما از طرح مساله‌ی کانون توسط یک مدیر دولتی چیست؟» خاطر نشان کرد: دقیقاً نمی‌دانم. شاید منظور ایشان از پوست‌اندازی کانون، فعال شدنش به شرط خنثی شدن باشد. اما بدون شک کانون نویسندگان، نمی‌تواند در قالب یک نهاد تزئینی و بی‌اثر فعالیت کند.

این مترجم همچنین با اشاره به پیشینه‌ی فعالیت‌های کانون در دوران اصلاحات گفت: در دوره‌ی آقای خاتمی، جلسات کانون در محل پکا، بدون هیچ مشکلی برگزار می‌شد و افراد بدون ترس و دلهره در این جلسات حاضر شده و به تضارب آراء می‌پرداختند. به نظر من در ادامه‌ی آن مسیر، برخوردهای بدی که با کانون صورت گرفت، بیشتر مشکل ساز بود تا خود کانون. اگرچه برخی واکنش‌های کانون در موارد مختلف، منطقی و در پاسخ به برخی رویدادها بوده است.

گزارش: هادی حسینی‌نژاد

## نامه‌ی باقر مؤمنی

### به کانون نویسندگان ایران

دوستان گرامی کانون نویسندگان ایران  
با درود

این یار کوچک شما سرسختی و دلوری‌هایتان را در راه آزادی قلم و سخن، که همچنان بدون پوست‌اندازی ادامه دارد، ستایش می‌کنم. من بر این باورم که در شرایط کنونی که دستگاه قدرت با سخنانی آراسته در تدارک انتخاباتی و همچنین با «سخن‌سرانی‌های صرف در محافل و مجالس آن چنانی» می‌خواهد چهره‌ای موجه از خود نشان دهد، می‌توان و باید با به کار بردن شیوه‌ی «نافرمانی مدنی» در برابر دستگاه‌های آزادی‌ستیز و قانون‌شکن قدرت در «دفاع پیگیر از آزادی بیان بی‌هیچ حد و حصر و استثناء برای همگان» و «شکستن یوغ خفت‌بار سانسور» عمل کرد.

دوستان پایدار و رزمنده‌ی کانون، آیا نمی‌توان براساس «استقلال در برابر قدرت سیاسی حاکم» و با تکیه بر اصول آزادی در برابر قانون‌شکنان فارغ از اجازه‌ی مقام امنیتی و سانسور، به تشکیل مجامع عمومی و شورایی کانون و انتشار آزادانه و بدون سانسور کتاب و نشریات اقدام کرد؟ می‌دانم که می‌دانید در این مبارزه تنها دستگاه استبداد و خفقان است که بازنده است.

با آرزوی موفقیت‌های روزافزون  
دوستانار شما - باقر مؤمنی  
۲۶ بهمن ۱۳۹۲

همه‌ی آن اشارات را صریحاً می‌شنویم که کانون باید پوست بیندازد! وی درباره کاربرد واژه‌ی پوست‌اندازی برای کانون گفت: دوستان و بسیاران؛ شاید از سر بی‌دقتی به این نوع پیشنهادات پناه می‌برند. مگر کانون حزب سیاسی با مرام‌نامه‌ی حزبی است که رهبران حزب تشخیص بدهند بنا به شرایط و منافع و بقاء باید گروه به گروه شوند و پوست بیندازند؟! کانون ما یک صنف فرهنگی است و نه حزبی سیاسی. طی این نیم قرن اخیر احزاب و گروه‌های سیاسی بودند که بنا به شرایط دچار تغییر اخلاق و روش و رفتار شدند، یعنی این پوست انداختن. اما صنف فرهنگی که یک توده فشرده در یک پکیج عقیدتی معین نیست که بخواهد خانه تکانی کند. کانون، محل تضارب آراء و اختلاف سلاقی و تفاوت عقاید است. چنین جمعیتی براساس اراده اعضا پیش می‌رود. این جمله «کانون باید پوست بیندازد!» شبیه این خواست است که بگوییم: «ای اهل قلم و شاعران! لطفاً از فردا فقط قصیده بگویید؛ مینی‌مال بنویسید و همه پست مدرن شده، پوست بیندازید.» آیا چنین امری میسر است؟ من منظور معاونت را درک می‌کنم؛ اما در واقع خواستار تغییر در ساخت شده است.

وی درباره اظهارنظرهای متفاوت درباره این نهاد صنفی نیز گفت: پیش بینی - حتی نسبی - غیرممکن است. شاید با استفاده از هزاران پدیده و اهرم و امکان، اراده‌ی در کار باشد که «کانون دیگری» تشکیل شود تا اصل کانون تحت الشعاع قرار گیرد. این حدس یکی شاعر است و نه حتی عضو کانون. زندگی به من آموخته برای تشخیص فردا هزاران حدس را مورد تجزیه و تحلیل قرار بدهم. اما هر کانونی با نام و تابلویی به دنیا بیاید و صاحب همین «منشور کانون نویسندگان ایران» باشد؛ مکث نخواهم کرد و اگر بپذیرند، به آن‌ها می‌پیوندم. هرچه تعداد این نهادهای مردمی و مستقل بیشتر شود؛ ما به سرمشق آزادی و آزادی بیان نزدیک‌تر می‌شویم. نه؛ من هر روشنفکر مستقلی از تاسیس و حضور چنین صنوف و سازمان‌هایی استقبال می‌کنم؛ اما اگر طرح و بازی و شوخی و «وسيله» باشد، آن قدر مشام ما تیز هست که از آن فاصله بگیریم.

\* فرزانه طاهری: پوست اندازی برای یک ارگان زنده ممکن

است

فرزانه طاهری (مترجم و از اعضای کانون نویسندگان) در واکنش به اظهارات سیدعباس صالحی و در توصیف جایگاه و خط و مشی اصلی کانون نویسندگان خاطر نشان کرد: اعمال این رویکرد به شیوه‌ی مصنوعی، یعنی با اعمال نظر و تصمیمات از بیرون، نشدنی نیست. وی در این باره به خبرنگار ایلنا گفت: پوست‌اندازی تنها در شرایطی می‌تواند قابل قبول باشد که برای یک ارگانسیم زنده و به شکل طبیعی رخ دهد. به عبارت دیگر اگر کانون نویسندگان به عنوان یک نهاد مدنی آزاد فعالیت داشته باشد، ممکن است در دوره‌هایی و به فراخور شرایط، دچار تحولاتی شود اما انتظار پوست‌اندازی به قیمت فعال شدن این کانون، انتظار منطقی نیست.

طاهری ضمن بیان این مطلب از سرشوخی که «به اندازه‌ی کافی در دوره‌های مختلف پوست کانون را کنده‌اند» افزود: باید توجه داشت که اصل و اساس کانون نویسندگان که همانا اصل آزادی بیان است، همیشگی و تغییرناپذیر است. اتفاقاً وجود چنین نهاد مدنی که پیگیر مساله‌ی آزادی بیان باشد، اتفاق عجیبی نیست و در همه‌جای دنیا چنین نهادهایی وجود دارند.

همسر زنده‌یاد گلشیری با اشاره به وضعیت کانون در سال‌های

## مطالب مرتبط

حمایت علی اصغر حاج سید جوادی  
از اعلامیه کانون نویسندگان ایران

علی اصغر حاج سید جوادی طی بیانیه‌ای که در اینترنت انتشار یافت، نوشت:

حمایت از کانون نویسندگان ایران در مقابل وزارت ارشاد با وزارت نفتیش عقاید تکلیف همه آزادی‌خواهان و طرفداران حق حاکمیت ملت بر سرنوشت خویش است.

حاج سید جوادی در ادامه می‌نویسد: به عنوان یکی از قدیمی‌ترین اعضای مؤسس کانون نویسندگانی که از دوران سلطنت مطلقه پهلوی تا امروز همواره قربانی جلادان اندیشه و زبان و بیان بوده است، با اعلام حمایت خود از بیانیه کانون نویسندگان در پاسخ به پیشنهاد معاون وزارت نفتیش عقاید از تمامی خواستاران آزادی عقیده و آزادی وجدان مقیم داخل و خارج کشور با توجه به ماده دوم اعلامیه حقوق بشر و بند ششم و بند نهم از اصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی، تقاضا دارم که با قلم و بیان خود به دفاع از بیانیه کانون نویسندگان برخیزند زیرا دفاع از کانون نویسندگان واجب عینی است و نه واجب کفایی، زیرا طبق ماده اول اعلامیه جهانی حقوق بشر تمام افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق

باهم برابرند؛ همه دارای عقل و وجدان می‌باشند و باید نسبت به یکدیگر با روح برادری رفتار کنند.

حاج سیدجوادی سپس از استبداد می‌نویسد: استبداد، به قول فقیه جامع‌الشرایط دوران انقلاب مشروطیت، میرزای نایینی، اعم از استبداد سیاسی یا استبداد دینی وجود آزادی در وجدان و در قلم و زبان را بر نمی‌تابد این نویسنده و عضو قدیمی کانون در زمینه‌ی مشکلاتی که به هنر و ادبیات مربوط می‌شود عقیده دارد: اکنون که بار دیگر نظام سیاسی در گرداب تازه‌ای از بن‌بست‌ها و مشکلات داخل و خارج درمانده شده، بار دیگر زبان کهنه و سستی زورمداران شکست خورده که یکی به نعل و یکی به میخ زدن است به کار افتاده که تفاوت بین حرف کاردار وزارت نفتیش عقاید با رییس جمهور خود درباره هنر و هنرمندان از آن جمله است، اولی به کانون می‌گوید پوست خود را عوض کنید اما جرأت بیان کیفیت پوست کانون و شیوه تعویض آن را ندارد و دومی می‌گوید در هنر و خلاقیت هنری، مرزی وجود ندارد. طبعاً حرف نگفته مفتش عقاید این است که در موازین اسلامی، هنر بدون پوست اسلامی وجود ندارد و حرف رییس جمهور این است که ادعاهای روشنفکرانه ذو حیاتینی که من باشم فاقد پشتوانه است.

در پایان نیز حاج سید جوادی از اقشار مختلف می‌خواهد که از بیانیه کانون حمایت کنند: «دفاع همه جانبه قشرهای اجتماعی ایران از بیانیه کانون نویسندگان در فراسوی همه تنوعات و گرایش‌های فکری و عقیدتی و اجتماعی خود گامی است در پاسخ به همین پرسش در جهت حرکت جمعی بدون خشونت به سوی آزادی با یک زبان مشترک برای خروج از مرز موازین مصنوعی قدرت‌طلبان انحصارگر به سوی حکومت قانون.»

## موضع معاون فرهنگی ارشاد درباره «کانون نویسندگان» [ایران]

و نسبت آن با شرایط امروز مورد بحث قرار بگیرد. وگرنه اگر بنا باشد برخی نهادها همچنان در پوسته‌های گذشته خود بمانند و نوستالژیک به گذشته نگاه کنند، کارکردهای گذشته خود را از دست می‌دهند.

صالحی همچنین اظهار کرد: به‌عنوان یک علاقه‌مند در حوزه ادبیات فکر می‌کنم فارغ از نگاه‌های سیاسی، نباید خیلی نوستالژیک به کانون نویسندگان ایران نگاه کرد، گرچه قدر و ارزش آن‌ها هم وجود دارد. البته در مورد کانون این اظهار نظر شخصی من به‌عنوان شخص حقیقی است؛ نه حقوقی.

اعضای آن با از دنیا رفته‌اند و یا در شرایطی هستند که دیگر حال و حوصله فعالیت ندارند، بنابراین طبعاً می‌تواند پوست‌اندازی کند که هم به نفع کانون باشد و هم به نفع نویسندگان آن. او در ادامه گفت: به نظر می‌رسد

این صبغه تاریخی کانون که به نوعی به تاریخ پیوسته است، می‌تواند با همه فراز و نشیب‌های درس گرفتن‌ها در حوزه ادبیات، سیاست و فرهنگ در جایی بماند، اما الآن با مجموعه رو به جلو و پرتپش نویسندگان جوان یا میان‌سال روبه‌رو هستیم که گرچه آن گذشته را دیده و خوانده‌اند، اما بالأخره دوره‌ای است در گذشته و الآن نباید دوباره قاعده

معاون فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی موضعش را درباره کانون نویسندگان ایران اعلام کرد. بنا بر نظر او، این کانون با نوعی پوست‌اندازی می‌تواند امکان فعالیت دوباره خود را محتمل سازد.

سیدعباس صالحی در گفت‌وگو با خبرنگار ادبیات خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، درباره احتمال فعالیت مجدد کانون نویسندگان ایران در دوره دولت یازدهم، اظهار کرد: کانون نویسندگان یک بحث تاریخی دارد که این بحث تاریخی اگرچه در دوره‌ای از تاریخ سیاسی کشور اهمیت داشته است، اما با توجه به این‌که امروز برخی از